میکرو فیلم تهیه شد

معلوم نشد از کدام شارح است
باید تطبیق شود
با ازاین امر الحاج
با این خاتم است

۱۵۲۱۹

۱۶ /۳/ ۱۳۸۴

آستان قدس

کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب شرح نصاب الصبیان فارسی
مصنف
مؤلف
خطی نستعلیق خوش اول و آخر کرم‌خوردگی شده
چاپی
سال چاپ یا تحریر قرن ۱۳ عدد اوراق ۱۵۴
جزء کتب لغت فارسی شماره خصوصی
شماره عمومی ۱۵۲۱۹ شماره قبض
واقف تاریخ وقف ۱۲۹۵
طول ۱۹/۵ عرض ۱۲ شماره صفحات
۱۵۷

از قیمت ... ... از حساب شیخ محمد باقر ... ربیع ... نقلیات

... تومان ایگافوه ایقایح
زسمده لان لان ... تومان ایگاجنت تومان ایگاح لان

ایقادود لان ایقایکلان ایقاده ...

ایقاشش ایقا
لان دو قران

حاجی سلطان ...

ایضا

آقای ... شیخ محمد ...
... ساعت ...
... شیخ قاسم ...
عبد ...

مبکر و...
۲۱۹
۱۴/۳...
اسم کتاب
مصنف
مؤلف
خطی
چاپی
سال چاپ
جزء کتب
شماره عمو...
واقف
طول ... ۵

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین اما بعد چنین گوید مصنف
این کتاب که گوینده ناظم کتاب نصاب را بر چندین علوم نقلی داده اند علم عربی یعنی لغات
عرب ا علم اشعار علم اوزان علم معما علم قرآن علم طب علم نجوم علم حساب
علم صرف علم نحو علم ادب وغیره و نصاب را اضافه کرده و گفت نصاب الصبیان نام کردم
زیرا که آدمی از اول عمر تا آخر عمر چهار حالت دارد و شش مقام ما دام که در رحم است او را جنین گویند و
تا شیر خواره است او را طفل می نامند و بعد از شیر تا حد بلوغ صبی گویند و از بلوغ تا چهل سالگی او را
شباب گویند و از چهل سالگی تا شصت او را کهل و دو مو گویند و از شصت سالگی تا آخر عمر او را
شیخ و پیر گویند و این نسخه کتاب صبیان است و از این جهت اضافه صبیان است و این کتاب
زیاده از دویست بیت است و شیخ ابو نصر دویست بیت گفته است فرموده لوکم آنچه
از دویست بیت زیاده است خود در بار کرده یا دیگران الحاق کرده اند و فایده نیز دارد
زبده حمد و توفیق اللهی

چنین گوید ابو نصر فراهی کتاب حسب ای گر علم خواهی حسب حافده و حفد حاسد بدانکه
حسب اول بمعنی نیک خواهی است و حافد معنی دو بار است و حفد فرزندان و حفد حاسد
بمعنی بد خواهی است بر حسودان ما حرکت اشتال النخل الدقیق و حرکت الشمال النخل الدقیق
یعنی یاد آمیکه بجنباند باد شمال درخت خرمای باریک را و حرکت الشمال باد ابی
بجنبد دست چپ جهة بجنباند و کاله یعنی غربال و آنچه از غربال بیفکنند را داد کاله گویند
تا وزد باد صبا بر طرف گل بوستان تا رود از منفذ غربال گندم بهر آن شمال باد و
امن از حال دوستان خار باد و سرنگون در قید محنت و دشمنان چون که صبیان
بیش از تعلم لغت عرب رغبت می افتد باشعار فارسی و خوش آمدن شعر طبعهای
موزون را عزیز است و تعلیم لغت عرب کلید همه علمها است پس قدری از وی به نظم
یاد کردیم تا بی تکلف یاد گیرند و چند بیتی که خطا نطپذیرد هر چیزی را از علوم در میان این
در آوردیم تا بخواندن و نوشتن این نسخه شرعا کسی را رغبت افتد و چون مجموع این
دویست بیت امد او را نصاب الصبیان نام کردیم و بالله الاستعانة والتوفیق والتکلان
بدانکه صبیان کودکان را گویند و تعلیم یعنی آموختن لغت اعم از آنکه لغة عرب باشد
یا غیر این و اشعار جمع شعر و حکماء تعریف طبعهای موزون را چنین کرده اند که
طبع

٢

با توابع و فارس سه هزار فرسخ است و مغرب هزار فرسخ است و مجموع هفت اقا
اقلیم است بود و کواکب سبعه مغرب است و بزحل تعلق دارد و هند است
بمشتری تعلق دارد و آن بلاد چین است منسوب است بزهره و آن بلاد ترکستان است
منسوب بشمس است و آن بلاد خراسان است منسوب بزهره و آن بلاد
ما وراء النهرات ا منسوب است بعطارد و آن بلاد روم است منسوب
بقمر و آن بلاد بلخ است و خصوصیات این اقالیم ٢ از مسالک الممالک باید معلوم کرد
سقر دوزخ و نار آتش و لظی چو جنت بهشت اوست السرای سقر طبقه چهارم
دوزخ است چنانچه در قرآن میفرماید ساصلیه سقر و جنت بفتح جیم اسم بهشت است
و جمع آن جنات است و جنتین دو بهشت است چنانچه میفرماید وجنا الجنتین دان
داوست لیس دنیا است و بهشت بوستان پر درخت نیز میگویند و لفظ و لی که گفته اند
جهة ضرورت شعر است و این حشو نیز میگویند رخ شش قفا چهره و وجه روی فخذ
ران عقب پاشنه رجل پای رخ بکسر راء و فتح باء یعنی شش و آن از اعضای حاذه است
که پیوسته قلب باد میزند که تازه و خنک باشد و چهره لغة بستان است و مراد از آن
گردن وجه بفتح واو بمعنی حقیقت هر چیزی و ذات هر چیزی و بمعنی صورت هست چنانچه
میفرماید یوم تبیض وجوه و تسود وجوه و از این است که هر که روی نکو دارد او را وجیه گویند
خداوند میفرماید وجیها فی الدنیا والآخرة و فخذ جمع او فخاذ است یعنی ران و فخذین دو ران
باشد و عقب پاشنه پا باشد و عقبین دو پاشنه و اعقاب جمع است و در حدیث
آمده که ویل للاعقاب من النار و رجل بکسر راء و سکون جیم پای را گویند و رجلین دو پای
باشد و جمعش ارجل باشد و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون مستف لب
لب جر زبان فم دهان ید و جارحه دست و حلقوم نای شفه بفتح شین و فا یعنی
لب جانوری را گویند مثل لب شیر و مشفر گویند و لب اسپ را جحفله و لب گاو را نقمه
و لب گوسفند را مرمه و شفتین دو لب باشد الم نجعل له عینین و لسانا و شفتین و جمع شفه
السنه باشد واختلاف السنتکم والوانکم و فم نیز زبان باشد افواه جمع آن یقولون
بأفواههم ما لیس فی قلوبهم و فم دهان است ید دست است و یدین دو دست و ایادی جمع

پدر است ید الله فوق ایدیهم وایدی الناس و جارحه لفظ مشترک است و معنی متعدد
دارد چنانچه گویند جارحه جراحت کننده است و جانور شکاری را نیز جارحه گویند مثل
سبع و غیر آن و حلقوم بضم حاء حلق گویند و گلو نیز گویند و نای فارسی است میفرماید
فلولا اذا بلغت الحلقوم فرس اسب و بغل استر و سرج زین بعیر اشتر است و جرس
جرس درای فرس اسم اسب است و فارس سوار اسب و خیل نیز نام اسب و بغل اسم قاطر است
و بغال جمع اوست والخیل والبغال لترکبوها و سرج اسم زین است و سراج اسم زین
دوز است و سراج بکسر سین اسم چراغ است سراجا منیرا سراجا وهاجا و بعیر بفتح با اسم
شتر است و جرس بفتح جیم درای و زنگ را گویند که در گردن شتر و استر میکنند که در شب از
قافله پیدا باشد رجل مرد و مرئه زن و زوج جفت غنی مالدار است و مسکین
گدای رجل مرد است و مرئه زن و زوج هم جفت و رجلین دو مرد باشد و امرء [illegible]
رجلین و رجال جمع است الرجال قوامون علی النساء رجل مرد که است بدانکه لفظ
جفت بر مذکر و مونث و انسان و غیر انسان اطلاق میکنند و زوجین دو جفت
و من کل شیء خلقنا زوجین و ازواج جمع زوج است ثمانیة ازواج و غنی یعنی توانگر
و بی نیاز دارد است که ان الله غنی یعنی بدرستیکه خدای تعالی بی نیاز است و اغنیاء
جمع غنی است مسکین یعنی بیچاره و گدای مساکین جمع مسکین است و لکن اغنیاء و لا تحض
علی طعام المسکین کران عود بربط و ترنج عرود ولی سنج خنک است و مزمار
نای کران از اقسام ساز است و تر و سرنج هر دو رود و نامند و سیم آن ابریشم
و صنج بفتح صاد و سکون نون زیست بسیار بزرگ و مزمار از سازهای مشهور است
و [illegible] جمع آن است نایی که بزنند با اضافه چیزی قنات است کاریز و عذب
آب خوش چو ینبوع چشمه جاه است لای قنات کاریز است و جمع آن قنوات
و عذب آب خوش گوار و جمع آن اعذاب و انهار عذب از این میگویند که آب آن خوش
گوار است هذا عذب فرات ینبوع چشمه و ینابیع جمع آن است در قرآن است من الارض
ینبوعا فسلکه ینابیع نیز آمده حماء یعنی گل سیاه که تشنه گویند که ته برکهای آب باشد
البشاده جمع مشهور و بو بوده کنه بوده است و ابرا نیز که بوده می باید من حماء مسنون

پدر است و کذب خرید دروغ عفیف حصور ورع پارسای بدانکه هدی بضم ها
و دال مهمله راه راست و مصدر از باب ضرب یعنی راه نمودن در دین و راه راست
نمودن کذب بکسر کاف و سکون ذال معجمه دروغ و مصدر از باب ضرب یعنی دروغ گفتن
و دروغ آمدن فریه بکسر فا و سکون راء مهمله یعنی دروغ که از خود ساخته باشند اسم است
از فری از باب ضرب یعنی دروغ فرا بافتن عفیف یعنی و فایهی پاک دامن و پارسا
فعیل است از عفه و عفاف از باب ضرب جمع عفایف حصور بفتح حا و ضم صاد مهملتین
و راء مهمله آنکه حاجت بزنان ندارد و بزبان لبی پارسا باشد و اشتر که سوراخ پستانش بسته باشد
مفعول است از حصر و حصر از باب نصر یعنی باز داشتن و شکم گرفتن جمع حصر و حصور نیز آمده است
یحیی و ورع بفتح واو و راء و عین مهملتین پرهیزکار شدن بلد و کوره شهر دان شهر را
دیگر و تر طاق و دان طاق تای بلد بفتحتین با و بفتح لام و دال مهمله شهر جمع بلاد
و بلدان و نشان گویند جمع البلاد و اینها را شتر مرغ را نیز گویند بلد الحرام و بلد الامین مکه
کوره بضم کاف و سکون واو و راء مهمله شهر جمع کور شهر بفتح شین معجمه و سکون هاء
مهمله ماه مثل رمضان و شوال و جمع اشهر و شهور پس مشترک باشد میان عرب
و عجم وتر بکسر واو و سکون تاء فوقانیه و راء مهمله طاق یگانه و مراد از طاق آن است
که جفت نباشد اسم است از وتر از باب ضرب یعنی طاق کردن و یگانه کردن
طاق بطاء مهمله و قاف تا بر آنکه یعنی فرد و یکتا جمع طاقات و رقها گویند جمع طبقات
و طبلیات نیز گویند ثمن چه بها و بها روشنی ثبور است ویل بود ویل وای
بفتحتین ثاء مثلثه و میم بهاء و چیزی که خریده باشند جمع اثمان بها بفتح باء موحده و مد زیبایی
و خوبی و روشنی لازم است و اشتری که با دو شنبه خود السن گرفته باشد و مصدر از باب علم
و کرم بسیم زیبا شدن ثبور بضم ثاء مثلثه و باء موحده و راء مهمله هلاک شدن و هلاک
شدن از باب نصر ویل بفتح واو و سکون یاء و کنایه هلاکت و باین معنی تفسیر شود است
و وای اندوه گویند و گویند شکست در دوزخ و گویند وادی است در دوزخ و گویند

وگویند مشقت و عذاب است وگویند اصل ویل وی است بمعنی حزن لام ویل را یاد کرد
عیون شور چشم بلید رست کند بود لوذعی البعی تیز رای عیون بفتح عین مهمله شور
چشم فعول است بمعنی فاعل از عین از باب ضرب یعنی بچشم کردن بلید بباء منقطه
ولام و دال مهمله کند ذهن وکند رو و فعیل از بلادة از باب کرم یعنی کند شدن لوذعی
بفتح لام وسکون واو وفتح ذال معجمه وعین مهمله وتشدید یا تیز دل و تیز رای یعنی زود
دریابنده المعی بفتح همزه وسکون لام وفتح میم وعین مهمله وتشدید یا آنکه هرچه ابدی شد
چنان اید پس تیز رای باشد حقیق وجدیر و قمین وحری سزاوار ما گیر واخل در آیے
حقیق بحاء مهمله وقافین سزاوار فعیل از حق از باب نصر یعنی سزاوار اکرانیدن
جدیر بجیم و دال وراء مهملتین و قمین بقاف وحری بحاء وراء مهملتین سزاوار فعیل
از جدارة و قمانة از باب کرم وحری از باب علم یعنی سزاوار شدن ها اسم فعل
بمعنی خذ یعنی بگیر ادخل بدال مهمله وخاء معجمه در آی امر حاضر از دخول از باب نصر یعنی
در آمدن این پنج بیت از ملحقات است این قطعه در بحر مجتث
مثمن مقصور است وان دوبار مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات باشد ضیاء
نور وسنا روشنی افق جهت کران فنی خفیف جوان سبک ثقیل گران ضیاء بضاد معجمه
وباء تحتانیه وبمد روشنی قوی نور بضم نون وسکون واو وراء مهمله روشنی فرودتر از ضیاء
و روشن کننده جمع انوار سنا بفتح سین مهمله ونون روشنی خرد فنفر از نور جمع انوار اسناء بمعنی
وسنا نیز دار و است افق بضم همزه وفا وقاف وسکون نیز آمده کرانه آسمان جمع آفاق
و مرد بسیار رسیده ونیز افق گوینده وجمع اجق نیز آمده یعنی پوست سر است فتی بفتح فاء
وتاء فوقانیه مرد جوان و مرد سخی جمع فتیه و فتیان و فتو و فتی و افتیه فتاء بمد و جوا
جوان شدن از باب علم خفیف بخاء معجمه وفائین چیزی سبک فعیل از خفة یعنی سبک شدن
و در خدمت پیش افتادن از باب ضرب جمع خفاف ثقیل بفتح ثاء مثلثه وقاف چیزی
گران بوزن فعیل از ثقل از باب کرم یعنی گران شدن جمع ثقال وثقلاء ذهب
زر است و حدید آهن و رصاص ارزیز لجین سیم و زجاج آبگینه معدن کان
ذهب بفتحتین ذال معجمه وهاء وباء بنقطه زر سرخ جمع ذهوب واذهاب و زرده خایه
مرغ را گویند ... حدید بحاء ودالین مهملات فعیل یعنی فاعل از حده
از باب ضرب یعنی باز داشتن آهن باز دارنده دشمن است حدید گویند و نیم حدرا
گویند یعنی زمین او پهلوی زمین دیگر است و این معنی از حد است بمعنی کناره چیزی

که طبع منظر خصال و منبع خوبیها است غریزه است یعنی طبیعی است چنین مشهور طبیعت اثری
تمام در آرد پس بنابر این گفته که خوش آمدن شعر طبعهای موزون زاغریزه است و نظم یعنی در رشته
کشیدن مروارید تشبیه کرده است نعتهائی که در این کتاب آورده بمروارید چند که در رشته
کشیده باشند و تکلف یعنی رنج چیزی کشیدن یا کاری فرمودن کسی سوکران کس به خوش بها
یا کاری کند که نه از روی شوق باشد و طابط یعنی فراهم آوردن و نگاه داشتن و قطعات
جمع قطعه است بکسر قاف پاره از چیزها و در این جا مراد شعریت که بسیار نباشد چنانکه اگر
بسیار باشد او را قصیده نامند و توفیق یعنی اسباب مرغبات تمام حاصل شود و کسی که مرغبات
او حاصل شود گویند توفیق یافته است و موفق شده است
بیخ از او خصوص است به شعر عربی و یازده بحر دیگر مشترک است میان عربی و فارسی و در عروض
به تفصیل گفته میشود بحر متقارب تقرب نمای بدین وزن میزان طبع آزمای فعول
فعول فعول فعل چه گفتی نکوای مه دلربای بدانکه تقطیع هر مصرعی سه فعول و یک فعل باشد
واین وزن موازنه و موزون شده که الااست فعول الله فعول ورحمن فعول خدای فعول اگر در
هر مصرعی چهار فعول باشد متقارب مثمن باشد سالم گویند و اگر سه فعول باشد سالم الوحی
مقصور یعنی فعول مقصور گویند و باقی این ابیات بدین قیاس باید کرد اله و الله ورحمن خدای
دلیل است و هادی تو کو رهنمای اله و الله مشهور است که خدای تعالی هزار و یک نام دارد
و از این نامها الله اسم ذات است و باقی اسماء صفات اند واله یعنی معبود که به حق سزاوار پرستش است
والله اسم ذات خدا تعالی است و تمام اسمها در او درج است ورحمن یعنی بخشنده نعمتهای
بزرگ و رحمن از قرآن نموداری است تا نام خواهی اللهکم اله واحد یعنی خدای شما خدای یکتا است
الله لطیف الله نور حمن الرحمن الا الرحمن هو الرحمن و دلیل یعنی راه نما زعم از آنکه راه راست
باشد و نماید پس میان دلیل و هادی عموم و خصوص مطلق است ملاذ این است که میگویند الدلیل ثم السبیل
اول راه نماینده بعد از آن راه پیما و جمع او دلائل باشد و آل نیز همین معنی دارد و جاکم
در قرآن میفرماید ولکل قوم هاد و در قرآن است یا هادی المضلین یعنی ای راه نمای گمراهان
به بر کس هر چه ندانی که ذل رسیدن دلیل راه تو باشد و لفظ تو از جهت ضرورت شعر است
وزاید است محمد ستوده این ستوار بقرآن ثنا گفت و بر او خدای محمد یعنی
ستوده و ستایش کرده شده و تعریف پیغمبر ما در قرآن بسیار است ولذا بجمله

یکی صفاتی الاهی است که مناسب این مقام است ستوده یعنی به همه زبان حمد خوش گویند
و برگزیده باشند پس همه ملل و ستوار بسیار رحم کننده است و رحیم نیز بمعنی مهربانی کننده است
و از این است که گفته در بنده شفقت است او را رحیم دل گویند که دلی رحیم دارد و
خداتعالی رحیم است و کریم یعنی اگر بنده طلب نکند خشم نکند زیرا که در خزانه کرم او بخل
نیست و قدرت او عجز ندارد و راحم نیز همین معنی دارد که یا رحمن کل شیء و راحمه و جمع
راحمین است نمودش در قرآن است و انت ارحم الراحمین و انت خیر الراحمین و غافر
و غفور و غفار هرسه بمعنی آمرزگار است اما در غفور و غفار مبالغه بیشتر است یعنی
بسیار بسیار آمرزنده و غافر آمرزگار نمودارش در قرآن غافر الذنب و جمع غافر
غافرین چنانچه میفرماید و انت خیر الغافرین انه کان غفارا و انه هو الغفور الرحیم
دست حاجت چه بری نزد خداوندی بر که کریم است رحیم است و غفور است و ودود
و محمد یعنی ستوده و برگزیده پس کسی که چنین ثنائی داشته باشد او را محمد توان گفت
زهی شاهی که او در خاک خفته است زمانی تا بمه نورش گرفته است ورع پاک دامنی
و پرهیزکاری و متورع نیز همین معنی دارد و متقی اسم فاعل است و جمع او متقون میفرماید
و اولئک هم المتقون والعاقبة للمتقین بدانکه امین بمعنی امانت دار است و خداوند
در قرآن میفرماید که انی لکم رسول امین صحابه است یاران و آل اهل بیت که
اسلام و دین است از ایشان بپای بدانکه آل باتفاق امیرالمومنین علیه السلام و فاطمه و حسن
و حسین علیهم السلام اهل بیت هستند و اصحاب بمعنی یاران و گروه آمده مثل اصحاب الجنة و اصحاب
الاخدود و آل بمعنی گروه نیز آمده مثل آل محمد و آل موسی دیگر آنکه صحابه بفتح صاد اسم یاران است
و آل صاحبی را گویند که درک صحبت پیغمبر کرده اند بشرط ایمان سما آسمان ارض
و غبرا زمین محل و مکان و معان است جای بدانکه سموات جمع سما باشد و ارضین
جمع ارض باشد و غبرا نیز اسم زمین است چنانچه میگوید گنبد خضرا و خطه غبرا و زمین غبار
آلوده را غبرا گویند و محل و مکان و معان هرسه بمعنی جای آمده است چنانکه میگویند محل آفتاب
در آسمان است و محل خلق در زمین و خداوند عز و جل از محل و مکان مبرا است و از [illegible]
است و رسم صبی و مجموع زمین بیست و چهار هزار فرسخ است دوازده
هزار فرسخ هند و حبشه و زنگبار است با توابع و هشت هزار فرسخ روم است
با توابع

پدید کردن از باب نصر و شمشیر تیز و مطلق تیز را گویند از صده از باب ضرب یعنی
تیز شدن جمع او لین حداد و جمع سیم آحاد و رصاص بفتح راء و صاد بی مهملات است
ارزیز لجین بضم لام و فتح جیم معجمه سیم زجاج بحرکات اول و جیم آبگینه واحد زجاج
معدن بفتح میم و سکون عین و کسر دال مهملتین کان هرچه باشد از زر و نقره و غیر آن
جمع معادن نحاس و صفر مس حروی انگشت سرب حلی است زیور و غالی گران
رخیص ارزان نحاس بضم نون و حاء و سین مهملتین مس و دود و اصل مردم و طبع
صفر بضم صاد مهمله و سکون فاء و راء مهمله روی انگشت بد همزه و ضم نون [illegible]
حلی بضم حاء مهمله و کسر لام و تشدید یاء زیور اصل او حلویت فعول از حلی از باب
ضرب یعنی زیور کردن چون واو و یاء جمع شدند با سکون اول واو را بیا بدل کردند
و یاء را در یاء ادغام کردند و لام را برای مناسبت یا مکسور کردند غالی بغین معجمه اسم فاعل
غلا از باب نصر یعنی گران شدن نرخ رخیص برای مهمله و خاء معجمه و صاد مهمله
فعیل از رخص از باب کرم یعنی ارزان شدن نرخ جراز و سیف و حسام است عضب
و صارم تیغ مجن و جنه سپر سهم تیر قوس کمان جراز بضم جیم معجمه و راء مهمله و زاء
معجمه شمشیر بران و آهن و فولاد و شتر بسیار خوار سیف بفتح سین مهمله شمشیر جمع
اسیاف و سیوف حسام بضم حاء و سین مهملتین شمشیر بران از حسم از باب
ضرب یعنی بریدن عضب بفتح عین مهمله و سکون ضاد معجمه شمشیر بران و مصدر از باب
ضرب یعنی بریدن و دشنام دادن و ضعیف کردن صارم بصاد و راء مهملتین شمشیر
بران جمع صوارم اسم فاعل از صرم از باب ضرب یعنی از کسی بریدن و بار درخت بریدن
و مرد دلیر را صارم گویند مجن بکسر میم و فتح جیم و تشدید نون سپر فراخ مردم را پوشند
جمع مجان جنه بضم جیم معجمه و تشدید نون سپر فراخ و پوشش و دیوانگی جمع جنن سهم
بفتح سین مهمله و ها تیر و آن تیر که بآن قمار کنند جمع سهام و اسهم و نصیب و سهام
گویند جمع سهام قوس بفتح قاف و سکون واو و سین مهمله کمان جمع اقواس و قیاس
و قسی و پاره خرما در بن دجله را گویند و نام برجیست در آسمان عضب پی
و پهن جوش دست درع زره و هی کند ولی نصل و معبله پیکان عضب

بفتحتین عین و صاد مهملتین پی زرد جمع اعصاب عصب الطوم غبار
ایشان ابله بفتحات باء تحتانیه و لام و باء بنقطه زره هست یمانی ازریه
و درا مثل النمر پوست و در مذهب گوید سپر از پوست و آهن پولاد جوشن
بفتح جیم و سکون واو و فتح شین معجمه زره و سینه جمع جواشن درع بکسر دال
و سکون راء و عین مهمله است زره جمع ادراع و ادرع و دروع و براین
زن که گویند پس مراد از ابله و جوشن و درع زره است بجهة نظم عطف
نکرد وهق بفتحتین واو و ها و قاف و سکون ها نیز آمده کمندوان رسنها است
مانند رسنهائی که در پای ستور کنند و فرا گذارند تا بچرد جمع اوهاق نصل بفتح
نون و سکون صاد مهمله پیکان تیر و تیغ و نیش نیزه و نیش کارد و جمع
نصول و نصال معبله بکسر میم و سکون عین مهمله و فتح باء و بنقطه پیکان
دراز و پهن جمع معابل هدف نشانه غرض هم خنیعه زبکبر است
دژزه اند معراض تیر بزرگ بی پران هدف بفتحتین ها و دال مهمله و فا نشانه
تیر و بلندی از چیز جمع اهداف غرض بفتحتین غین معجمه و راء مهمله و ضاد معجمه
نشانه تیر و مراد در عصور جمع اغراض و تنگ دیه و ملامت نیز گویند
خشیعه بفتح خاء معجمه و کسر تاء و فرق نیز و باء تحتانیه و عین مهمله اه
انگشتوانه تیرانداز در ابهام سکینه جمع خشایع و تر بفتحتین
گذشت معراض بکسر میم و سکون عین و راء مهملتین و ضاد معجمه
تیر بی پر و آهن بولاد و این تیر از ملحقات است

عجاج

6

عجاج و نقع و قتام هباء هیج غبار کلوم خستگی موت مرگ مرة نوان عجاج بفتح
عین مهمله و جیم گرد که با هوا برود نقع بفتح و سکون قاف و عین مهمله گرد که در هوا برود و جمع
آب و هر جا که آب جمع شود در زمین جز آنکه خاک جمع انقع و نقاع قتام بفتح قاف و تاء
فوقانیه گرد سیاه هباء گرد که بروزن خانه در آید هیج بفتح ها و سکون یاء و جیم برانگیختن و بار بر جوی بستن
کلوم بضمتین جمع کلم بمعنی خستگی موت بفتح میم و سکون واو و مرگ مصدر از باب سیر بفتح
مردن مرة بکسر میم و تشدید راء مهمله نوان حشاشه باقی جان عراضه راه آورد
قراضه ریزه زر ریج سود خسر زیان حشاشه بضم حاء مهمله و شین معجمتین باقی
جان مرلیفی جمع حشاشات عراضه بضم عین و راء مهملتین و ضاد معجمه راه
آورد جمع عراضات قراضه بضم قاف و راء مهمله و ضاد معجمه ریزه زر ریج
بکسر راء مهمله و سکون یاء و بنقطه و حاء مهمله و سود و سود کردن از باب علم جمع ارباح
خسر بضم خاء معجمه و سین مهمله زیان و زیان کردن یغوث و نسر یعوق رسته
بعل ود و عزی سواع و لات منات رسته نامهای بتان یغوث بفتح یاء
تحتانیه و ضم غین معجمه و ثاء مثلثه نام بتی است نسر بفتح نون و سکون سین
و راء مهملتین نام بتی است مر ذی الکلاع بوده است در زمین حمیر یعوق بفتح
یاء تحتانیه و ضم عین مهمله و قاف نام بتی است که در همدان بوده از بتان قوم
یاء و سکون نوح علیه السلام بعل بفتح عین نام بتی است از بتان قوم الیاس علیه السلام ود بضم واو و تشدید دال
مهمله نام بتی است از قوم نوح علیه السلام عزی بضم عین مهمله و تشدید زاء معجمه نام بتی است
از قوم نوح علیه السلام و پاره از کتب نیز گویند سواع بضم سین و عین مهملتین نام بتی است
لک لات بتاء و مطوقه نام بتی است از قبیله شعیب مناة بفتح میم و نون
و تاء مدوره نام بتی است صنم بت و نصب و جبت طاغوت

وثن بت وثنی بت پرست وال بجان   صنم بفتحتین صاد مهمله و نون صنم بت
جمع اصنام نصب بفتح نون و سکون صاد و صاد مهمله و باء بنقطه الحیز بیا کنه
برای پرستش چینند مانند ان جمع انصاب و اعراب زبر انیز کویند
نصب بفتحتین نون و صاد مهمله و سکون صاد انچه بیا کنند برای پرستش و عذاب
و رنج جمع انصاب جبت بکسر جیم و سکون باء بنقطه و تاء مطوله پرستنده
بجز خدای تعالی و جادو و دیو ند بکسر نون و تشدید دال مهمله همتا جمع انداد
و طاغوت بطاء مهمله و غین معجمه انچه پرستند بجز خدای تعالی جمع طواغیت
وثن بفتحتین واو و ثاء مثلثه صنم بت جمع اوثان وثنی بفتح واو و ثاء
مثلثه و کسر نون بت پرست اله بکسر همزه و تشدید لام خدای و خدای
و زنهار و همسایگی و اهم سوگند ی و خویشی و پیمان یعنی سوگند
این قطعه در بحر رمل مثمن محذوف دو بار فاعلاتن فاعلاتن
فاعلاتن فاعلن   جید گردن صدر سینه رکبه زانو راس سر ثوب جامه رزق
روزی زاد توشه باب در جید بکسر جیم و سکون یاء تحتانیه و دال مهمله جمع اجیاد
و جید بفتحتین درازی و خوب کردن صدر بفتح صاد و سکون دال مهمله سینه و اول
نامه و پیشگاه جمع صدور رکبه بضم راء مهمله و سکون کاف و باء بنقطه زانو
راس بفتح راء مهمله و سکون همزه با الف و سین مهمله سر جمع رؤس ثوب بفتح
ثاء مثلثه و سکون واو جامه جمع ثیاب و اثواب و ثوب رزق بکسر راء
مهمله و سکون زاء معجمه و قاف روزی زاد بزاء معجمه و دال مهمله توشه

توشه راه

٧

توشه راه و انچه در سفر بکار اید کقوله تعالی
ان خیر الزاد التقوی والباب بالباء
بنقطه در و جمعه الابواب
عرش سقف و بیت خانه کحل
سرمه رمل حسن خوبی قبح زشتی جاف   ریگ
خشک و رطب تر   العرش بفتح
العین المهمله و بالشین المنقوطه تحت کقوله تعالی
ایکم یاتینی بعرشها قبل ان یاتونی مسلمین و سقف
خانه والبیت بفتح الباء بنقطه و سکون الیاء
بنقطتین تحتها و بالتاء المطوله خانه و عیال

مردود مصراع وجمعه البيوت والابيات
وجمع الجمع ابابيت والبيوتات والرمل بفتح
الرا المهملة وسكون الميم ريگ وجمعه الرمال والحسن
بضم الحاو وسكون السين المهملتين خوبی
وجمعه المحاسن علا خلاف القياس والقياس
الاحسان كفق جمع اقرار وقرور والقبح بضم
القاف وسكون البا نقطه وبالحا المهملة زشتی
والجاف بالجيم وتشديد الفا اسم فاعل من الجفاف
بالفتح والجفوف بالضم مصدر من باب ضرب
يعنی خشک شدن والرطب بفتح الرا المهملة وسكون
الطا

الطا المهملة تر از هر چه باشد
ذئب وپسر جان سيد گرگ وسمع
بچه اشتر فاره موش حيه مار وحوت ماهی
طير مرغ وريش پر   الذئب بكسر الذال
المنقوطة وسكون اليا نقطه وبالبا نقطه گرگ
وجمعه اذوب وذئاب وچوبان از ذئب
والسرحان بكسر السين وسكون الرا وبالحا المهملة
گرگ وجمعه السراحی وسراح والسيد بكسر
السين المهملة وسكون اليا نقطتين تحتها والدال
المهملة گرگ وجمعه السيدان وبعضی گفته اند كه سيد

نام کرشر است والسمع بکسر المیم وسکون المیم
وبالعین المهمله بچه کرک واو از پلنک نر کویند
والفاره بالفا والرا المهمله موش ونافه مشک وجمعها
الفا بسکون الهمزه والحیه بفتح الحا المهمله وتشدید الیا
منقطتین تحتها مار نر وماده والحوت بضم الحا
المهمله وسکون الواو مع تا المطوله ماهی وجمعها
الحیتان کقوله تعالی حیتانهم یوم سبتهم
وبرجی از بروج آسمان والطیر بفتح الطا المهمله وسکون
الیا منقطتین تحتها وبالرا المهمله مرغان و واحده
طایر و طایر فال شام را کویند کقوله تعالی قالو طایرکم معکم
وجمعه

وجمعه الطیور والاطیار والریش بکسر الرا
المهمله وسکون الیا منقطتین تحتها وبالشین المعجمه
پر مرغ که باشد وجامه بلغت نیز ریش کویند
کقوله تعالی ریشا ولباس التقوی
عین چشم وانف بینی حاجب
ابرو شعر موی بفتح مغز وبتخم سینه واذن
کوش اطروش کر العین بفتح المهمله وسکون
الیا منقطتین تحتها چشم وچشمه آب وچشمه
آفتاب وچشمه ترازو وچشمه زانو ودینار ودرم
و دیده بان و جاسوس و مهتر و کزیده چیزی و نفس

چیری و باران پیوسته واری که از قبله عراق
برآید و زیادتی پلهٔ ترازو و روشنی چیزی و جمعه
العیون والاعیان و الانف بفتح الهمزه
وسکون النون و بالفا بینی و مهتر و کرانه چیزی و اول
هر چیزی و جمعه الآنف والاناف
والحاجب بالحا المهمله و بالجیم و بالبا سقطه ابرو و جمعه
الحواجب و دربان و جمعه الحجاب ایضا همچون نوا
والشعر بفتح الشین المعجمه و سکون العین المهمله
و بالرا المهمله موی و جمعه الشعور والاشعار والنقی
بکسر النون و سکون القاف مغز استخوان
و درخش

و بسیمه چشم والشحم بفتح الشین المعجمه و سکون الحا
المهمله پیه و شحم الاذن گویند نرمه گوش را الاذن
بالضم الهمزه و سکون الذال المعجمه او ضمها گوش
و جمعه الآذان کقوله تعالی و فی اذانهم وقرا
و مرد سخن شنو را نیز اذن گویند والاطرش
بضم الهمزه و سکون الطا المهمله و بالرا المهمله
والشین المنقوطه کر و کذا الاطروش علی وزن
الافضل
هذه عی صلح و حرب خشک و یوم روز لیل
شب غیظ خشم و ضحک خنده حکه خارش

تقبه کر الهدنة بضم الها و سکون الدال المهمله
و بالنون صلح و آرمیدگی و هی فعله من الهدو ن
من باب نصر یعنی آرمیدن والحرب بفتح الحا
المهمله و سکون الرا المهمله و بالبا سقط جنگ
والیوم بفتح الیا سقطین بحتها و سکون الواو
روز جمعه الایام واللیل بفتح اللام و سکون
الیا التحتانیه شب و واحده لیله و جمعه اللیالی
و شب تاریک را لیل و اللیل گویند والغیظ
بفتح العین المعجمه و سکون الیا سقطین بحتها
و بالظا المنقوطه غم و خشم واسم مردی و مصدر
انصا

یک ورق اصلاح ...

بفتح العین و سکون السین المهملتین و فتح الجیم او بالدال
المهمله زر والعقیان بکسر العین المهمله و سکون القاف
زر رشته والعین درهم و تحت او گذشت
والنضر بفتح النون و سکون الضاد المنقوطه و جمعه
انضر و چیزی تازه و درخت سبز را نیز نضر گویند
واسم مردی نضر است
نیک صحبت قبله بوسه مهر کابین جفت دوست
زوج شوی و زوجه زن غم ماست وخل ز
الیک بفتح النون و سکون الیا سقطین بحتها
مصدر من باب ضرب یعنی صحبت داشتن

وجماع کردن والقبلة بضم القاف وسكون البا
بنقطة بوسه وبكسر القاف کعبه والمهر بفتح الميم وسكون
الها کابین وبضمها شتر بچه وجمع الاخير
امهار ومهار ومهاره بالكسر فيهما والخدن بكسر الخا
المعجمة وسكون الدال المهملة دوست وجمعه الاخدان
كقوله تعالى ولا متخذي اخدان والزوج بفتح الزا
المنقوطة وسكون الواو وبالجيم شوهر والزوجة بالفتح
خاصة للمراة والعزباة بكسر العين المهملة وسكون الزا المنقوطة
وبالبا الممدودة كسي را گويند كه زن از وي گرانه كرد وجمعه عزبات
بالفتح مثل صلاة وصلات والفحل بفتح الفا وسكون الحا

المهملة نر وحصير وجمعه فحول وفحال وفحالة
حنطة گندم دخن ارزن خبز نان ولحم گوشت
اصل بیخ وفرع شاخ وبذر تخم قطعه بر
الحنطة بكسر الحا المهملة وسكون النون وبالطا
المهملة گندم والدخن بضم الدال المهملة وسكون الخا
المنقوطة وبالنون ارزن يعني گاورس والخبز
بضم الخا المنقوطة وسكون البا بنقطة نان
والخبز بالفتح والسكون مصدر من باب نصر يعني
نان دادن ونان پختن واللحم بفتح اللام وسكون
الحا المهملة گوشت وجمعه اللحوم واللحام والاصل

بفتح الهمزة وسکون الصاد المهملة بیخ وجمعه
الأصول والفرع بفتح الفا وسکون الرا
والعین المهملتین شاخ وکمان چوبین وموی
سر ودنبال مهار والبذر بفتح البا نقطه وبالذال
المعجمه تخم کشت والقطف بکسر القاف
وسکون الطا المهمله بر هر چیزی که رسیده باشد
وخوشه خرما وجمعه قطوف کقوله تعالی
قطوفها دانیه   لجه داما ویم
بحر ودریا قعر تک   فیل پیل وبق پشه ظبی وحمار
آهو وخر   اللجه بضم اللام وتشدید الجیم

میان

دریا

میان دو چیز والداما بالمد وبفتح الدال
المهمله وسکون الهمزه دریا وسوراخ موش
والیم بفتح الیا نقطتین تحتها وتشدید المیم دریا
والبحر بفتح البا نقطه وسکون الحا والرا
المهملتین دریا واسب تیزرو والقعر بفتح القاف
وسکون العین والرا المهملتین نشیب وکوی چیزی
والفیل بکسر وسکون الیا التحتانیه پیل والفیال
پیلبانان والبق بفتح البا نقطه وتشدید القاف
پشه واسم موضع والظبی بفتح الظا المنقوطه وسکون
البا نقطه آهو وجمعه الظبا والحمار بکسر الرا المهمله

خر وجمعه الحمیر والحمیرات

بز جامه ستبر پرده رقعه پاره رث کهن الظها

ابره دان البطانه استر البز بفتح البا

بنقطه وتشدید الزا المنقوطه جامه وامتعه بزاز

والقمشه سلاح رانیز گویند والستر بکسر السین

المهمله وسکون التا الفوقانیه پرده وجمعه الستور

والاستار والستر بالفتح مصدر سترت

الشیء وستره من باب نصر والرقعه بضم الرا

المهمله وسکون القاف وبالفتح العین پاره چیزی

والرث بفتح الرا المهمله وتشدید الثا بثلاث نقطه

کهنه وجمعه الرثاث بکسر الاول والظهر بکسر الظا

المهمله سوزن و بمعنی است ابره والبطانه بکسر البا

بنقطه وبفتح الطا المهمله المخففه نقص الظها و مراد ازو

استر است شط وشاطی

عدو دجله عبقه وساحل کنار معبر الحب بگذراند

معبران جای گذر الشط بفتح الشین المنقوطه و

تشدید الطا المهمله جانب جوی وجانب وادی و جمعه

الشطوط والشاطی بالشین المعجمه والطا المهمله علی وزن

الفاعل تعلت الفاهمزة جانب وادی والعدو

بضم العین المهمله وبکسرها وسکون الدال المهمله

وفتح الواو مع ها

وهم ~~بالعدوة~~ وفتح الواو معنا الممدوده جانب وادی کقوله تعا
وهم بالعدوة القصوی وجمعه العدا بکسر الاول مثل
برا و برام والجلهه بفتح الجیم و سکون اللام و فتح
الها مع نا الممدوده طرف وادی وجمعه جلاه بکسر
الاول والعیقه بفتح العین المهمله و سکون الیا منقطتین
تحتها و بالقاف معنا الممدوده طرف دریا
والساحل بالسین والحا المهملتین علی وزن الفاعل
جانب دریا والمعبر بکسر المیم و سکون العین
المهمله و با منقطه و بالرا المهمله پل کشتی وانچه بکذرا
کسی را از دریا والمعبر بفتح المیم و سکون العین جای که کشتی

ابن نصیاه ال آو

کشتی

قبا

فریس چنبر وکم آستین و سب دستار چو
ذیل دامن جامه است تکه بند ازار
الفریس بفتح الفا و کسر الرا المهمله و سکون الیا
التحتانیه و بالسین المهمله چنبر چوبین
والکم بضم الکاف و تشدید المیم آستین
وجمعه الاکمام والاکمه والکم بکسر حجاب شکوفه
وغلاف خوشه خرما وجمع الاخیر اکمام وکمام
والسب بکسر السین و تشدید البا منقطه دستار
مقنعه و رسن و مرد دشنام ده و مصدر ایضا

نضر حاشیه

من باب علم یعنی دشنام دادن و طعن کردن
والذیل بفتح الذال المنقوطه و سکون الیا التحتانیه
دامن جامه والتکه بکسر التا و تشدید الکاف مع
التا المدوره بند زیر جامه

کثیر بحد و وافر تمام و ناقص کم قلیل و نزر و یسیر اندک
حساب شمار   الکثیر بفتح الکاف و کسر التا
ثبلث نقطه و سکون الیا التحتانیه
و بالرا المهمله چیزی بسیار بحد و غایت الوافر بالواو
والفا والرا المهمله علی وزن الفاعل چیزی کامل و تمام
والناقص بالقاف والصاد المهمله علی وزن الفاعل

چیزی ناتمام و کم والقلیل بالقاف والتحتانیه
فعیل من الفاعل من القله بالکسر من باب ضرب
یعنی اندک شدن و جمعه قلیل مثل سریر و سرر
کقوله تعالی و سرر مرفوعه والنزر بفتح النون
والذال و بالرا المهمله اندک والمصدر منه النذارة
من باب کرم یعنی اندک شدن والیسیر
بفتح الیا التحتانیه و بالسین المهمله علی وزن العقل
اندک و آسان والحساب بکسر الحا
المهمله والسین المهمله شمار و مصدر ایضا من باب
نصر یعنی شمردن

مدینه و بلد و مصر شهر و سور ربض چنانکه معرکه
لشکرگهست و حصن حصار المدینه
بفتح المیم وکسر الدال المهمله شهرستان و البلد بفتح
البا بنقطه و فتح اللام و بالدال المهمله شهر
و جمعه البلاد و البلدان و المصدر منه البلود من باب
نصر یعنی مقیم شدن و نشان بر تن را نیز بلد گویند
و هر موضعی از زمین اگر چه عامر که معمور شده
یا نه و المصر بکسر المیم و سکون الصاد المهمله
و بالرا المهمله شهریست بر لب دریا نیل و جمعه امصار
و کوفه و بصره را مصر گویند و چیزی که مانع باشد
میان

میان دو چیز از این مصر گویند السور
بضم السین المهمله و سکون الواو و بالرا المهمله
پاره شهر و جمعه اسوار و سیران و الربض
بفتح الرا و البا بنقطه و بالضاد المنقوطه گرد بر
گرد شهر و المعرکه بفتح المیم و سکون العین
المهمله و فتح الرا المهمله جای جنگ و الحصن
بکسر الحا المهمله جای اسوار نام مردی
و بضم الحا عفت و پارسایی
قطاب جیب و سه اول ازار و خف
موزه عتاد و ساز زره و جبرئیل زمام مهار

القطاب بالکسر و بالطا المهملة و بالبا
منقطة سوراخ جامه که سر از انجا بیرون
کنند که جیب عبارت از انست
پیش مصحف والسراویل بفتح السین المهملة
والرا ازار پای و جمعه السراویلات والخف
بضم الخا المنقوطة وتشدید الفا موزه و جمعه
خفاف والعتاد بفتح العین المهملة و بالتا
الفوقانیة و بالدال المهملة امادکی و ساختکی
راد قدح بزرک والجسر بکسر الجیم و سکون السین
المهملتین پلی که بران کذرند و جمعه جسور والزمام
بکـ

بکسر الزا المنقوطة مهار و جمعه ازمة و دوال
که نعلین که بر پشت پای آید از درازی هم زمام
کویند صحیفه نامه قلم
خامه دان و السکین کارد خیاط و مخیط
سوزن چو خرط و سم سوفار الصحیفه
بالصاد والحا المهملتین و بالفا فعیلة بمعنی المفعول
ای المصحوف والمکتوب یعنی نامه نوشته شده
و جمعه الصحف والصحایف والقلم بفتح القاف
واللام آلة کتابت مصحف خامه کسنه و خامه
طناب شتربان را کویند و دو کارد را نیز کویند

وجمعه اقلام والسکین بکسر السین المهملة وتشدید الکاف
علی وزن الفعیل کارد والخیاط بکسر الخا المنقوطه
وبالیا التحتانیه وبالطا المهملة سوزن والمخیط
بکسر المیم وفتح الثالث سوزن که کقوله تعالی
حتی یلج الجمل فی سم الخیاط والخرت بضم الخا
المعجمه وسکون الرا المهملة وبالطا المطوله
سوراخ سوزن ومثل ان والسم بفتح السین
المهملة وتشدید المیم کما قیل فی الایه سوراخ سوزن
وزهر بالضم ایضا زهر
لبیب عاقل وغمر وغبی وغافل کول
شفیق

شفیق دادر ورد ورفیق صاحب یا
اللبیب بفتح الام والبا بین علی وزن
الفعیل عاقل والغمر بضم الغین المنقوطه وسکون
المیم وبالرا المهمله کسی بی تجربه والغمر بکسر الاول و
سکون الثانی تنگی وحسد وکینه والغبی
بالغین المنقوطه وبالبا نقطه فعیل بمعنی الفاعل
من الغباوه بالفتح من باب علم یعنی کم فکر شدن
والغافل اسم فاعل من الغفلة من باب
نصر یعنی کول شدن والشفیق بالشین المعجمه
وبالقافین فعیل بمعنی المفعول من الشق بالفتح

يعني شكافتن وبرادر را شقيق گويند كه چون
اكثر برادران شبيهند يكديگر پس گويا بحري
ميمانند كه بدو شق شده باشند شريك را شقيق
گويند والرد بكسر الرا وسكون الدال المهملتين
وبالهمزة يار كقوله تعالى ارسله معي ردءا يصدقني
والرفيق بالرا المهملة وبالفا والقاف
فعيل بمعنى الفاعل من الرفق بالكسر والسكون
من باب نصر يعني چرب نرمي وياري كردن
والصاحب اسم الفاعل من الصحبة من باب
علم يعني اختلاط كردن

حديقه باغ وخشب چوب وخوخ شفتالو
سفرجل آبي وتفاح سيب ورمان نار
الحديقة بفتح الحا وكسر الدال المهملتين وبالقاف
مع تا الممدودة روضه با درخت وجمعها الحدائق
كقوله تعالى وحدائق غلبا والخشب بفتح الخا
المنقوطة وفتح الشين المعجمة وبالبا نقطة چوب
وجمعه الخشب كقوله تعالى خشب مسندة
والخشب بالكسر والسكون شتر مرغ درشت
وهر چيزي كه درشت باشد والخوخ بالخا
بين المعجمتين والاول مضموم شفتالو وكاه

دیوار که روشنی دهد والسفرجل بفتح السین المهمله
وبالفا وسکون الرا المهمله وفتح الجیم به وایی گویند
بزبان اهل ماوراالنهر وجمعه سفارج والسفاجل
ایضا والتفاح بضم التا الفوقانیه وتشدید الفا
وبالحا المهمله سیب والرمان بضم الرا المهمله
وتشدید المیم نار

احد یکی عشر ده مایه صد اثنان دو ثلاث و
خمس سه وپنج اربع است چهار ولیک
سته وسبعه ثمانیه تسعه شش است
هفت دگر هشت نه چو الف هزار

الاحد بالفتحتین اول عدد ومراد ازان حق است
که در جواب از سوال یکم واقع شود وتخمین
واحد یکیست ومونث او نیز یکیست الاحدی
وجمع اول احاد او زند والاحد بالضمتین کوه
مدینه رسول صلی الله علیه وآله والعشر بالفتحات
ده والعشر بالفتح والسکون مصدر من باب
ضرب یعنی ده کردن والمائه بکسر المیم وفتح
الهمزه مع الممدوده صد واثنان بکسر المیم
وسکون الثا تثلیث نقطه وبالتنوین دو و
الثلث بالثاء بین مثلث نقطه مع فتح الام

سه و الخمس بفتح الخا المنقوطه وسکون المیم
مع السین المهمله پنج والاربع بفتح الهمزه وسکون
الرا المهمله مع فتح البا منقطه وبالعین المهمله
چهار وسته بکسر السین المهمله شش وسبعه
بفتح السین المهمله مع سکون البا منقطه وبالعین
المهمله مع تا الممدوده هفت وثمانیه بفتح الثا المثلث
نقطه وکسر النون مع فتح الیا التحتانیه
والفوقانیه الممدوده هشت وتسعه بکسر التا
الفوقانیه وسکون السین المهمله وبالعین المهمله
مع تا الممدوده نه والالف بفتح الهمزه وسکون اللام

هزار

هزار وجمعه الوف

عقار قهوه وراح ومدام وقرقف می کمی
دلاور وفارس سوار وصید شکار

العقار بضم العین المهمله وبالقاف وبالرا المهمله
می وشادبانی والمدام بالدال المهمله علی وزن
الفاعل من باب الافعال ای من الادامه می والقرقف
بفتح القافین وسکون الرا المهمله وبالفا می
والکمی فعیل من الکمی بالفتح والسکون بمعنی الفاعل
من باب ضرب یعنی گواهی پوشیدن خون
کسی که گواهی پوشد دلاور باشد و را کمی گویند والفارس

بالفا والرا والسين المهملتين سوار وجمعه فوارس
على خلاف القياس والقياس فارسون
والصيد بفتح الصاد المهملة وسكون اليا التحتانية
وبالدال المهملة شكار كردن

غرب بيداست وصنوبر خلاف وناژو بيد
چو نخل خرما فرصاد توت ودلب چنار

الغرب بفتح الغين المعجمة وفتح الرا المهملة وبالبا
منقوطة درخت سفيدار ليكن بضعف در آيد
والغرب بفتح الغين وسكون الرا تيزى شمشير
وحد تيزى ودلو بزرگ وجاى فرو شدن آفتاب

داب بسيار والصنوبر بفتح الصاد المهملة وفتح
النون وسكون الواو وفتح البا منقوطة وبالرا
المهملة ناژو ومراد از وى پاره درخت كاج است
اما عرف شده كه آن درخت را صنوبر ميگويند
والخلاف بكسر الخا المعجمة درخت بيد ومصدر
ايضا من باب مفاعلة واستعمن براى معنى
را نيز خلاف گويند والنخل بفتح الخا المنقوطة
النون
خرمابن والواحد نخلة والفرصاد بكسر الدال
وسكون الرا والصاد المهملتين وبالدال المهملة
تر توت ودر صحاح توت سرخ گفته والدلب

بضم الدال المهملة وسکون اللام وبالبا نقطه
چنار   عقور کلب
گزنده جمل شتر باشد خریف فصل زمستان
ربیع بهار   العقور بفتح العین المهملة وضم
القاف وسکون الواو سگ گزنده والجمل
بفتح الجیم وفتح المیم ایضا شتر نر والخریف
بالخا المنقوطه وبالفا علی وزن الشریف
فصل زمستان والربیع علی وزنه ایضا
فصل بهار   چو طلح وخمط درختان
خار با مور است چو اثل شوره گز و شوک خار
سدر

سدر کنار   الطلح بفتح الطا المهملة وسکون
اللام شجر العظام من شجر العضاة والخمط
بفتح الخا المنقوطه وسکون المیم درختی اراک
والاثل بفتح الهمزة وسکون الثا بثلث نقاط
درختی گز شوره زمین جمعه اثلاث والشوک
بفتح الشین المعجمه وسکون الواو خار والسدر
بکسر السین المهملة وسکون الدال المهملة درخت کنار
تصافحت گرفتن چو دست یکدگر
تعانقت گرفتن کنار چو کنار   التصافح
بالصاد والحا المهملتین مصدر من باب التفاعل

یعنی گرفتن دست یکدگر را والمصافحه مثله
والتعانق بالعین المهمله ایضا من باب التفاعل
یعنی گرفتن دست عنق را والحجر بالکسر الحا
المهمله وسکون الجیم کنار چیزی

قرب ورکن وحمیم است

خویش وابن پسر ولید وطفل بچه ام ووالده
مادر القریب بفتح القاف والرا المهمله والبا
بنقطه فعیل من القرب بالضم والسکون من
باب کرم یعنی نزدیک شدن والرکن
بضم الرا المهمله وسکون الکاف جانب قوی چیزی
والمص

والمصدر منه الرکون بالضم من باب
علم یعنی میل کردن وخویش را رکن
گویند چون جانب قوی است والحمیم
بالحا المهمله فعیل بمعنی المفعول من الحم بالفتح
یعنی قصد کردن وگرم کردن آب
وگداختن دنبه وآب گرم را وعرق
را نیز حمیم گویند والابن بکسر الهمزه وسکون
البا بنقطه پسر والولید فعیل بمعنی المفعول
ای المولود من الولاده بالکسر من باب ضرب
یعنی زاییدن وجمع الولید الولدان لقوله تعالی

یوم یجعل الولدان شیبا والولدان الذین لم
یظهروا والطفل بکسر الطا المهملة وبالفا الساکنة
ولد خردینه ی وجمعه اطفال واصل لغت
طفل پس رواست و تابع و بالفتحتین
باران والام بضم الهمزة وتشدید المیم اصل
وما در رانیز گویند وجمعه امهات وجمع غیر
الادمی امات والوالدة بکسر اللام وفتح الدال
المهملة مادر وجمعها الوالدات کقوله تعالی
الوالدات یرضعن
رحم قرابت و زهدان بود ختن داماد چنانکه
صهر

صهر و خسر والد واب است پدر
الرحم بفتح الرا وکسر الحا المهملتین خویش
و زهدان بکسر والسکون نیز خویش والختن
بفتح الخا المنقوطة والتا الفوقانیه داماد وهو
زوج بنات القوم وجمعه اختان
والصهر بکسر الصاد المهملة خسر وره و پدر زن
داماد والوالد علی وزن الفاعل پدر والاب
بفتح الهمزة ایضا پدر وجمعه الاباء والمصدر منه
الابوة بالضمتین وهی ناقص مهموز الفا من
باب نصر یعنی پدر شدن و پدر خواندن کسی

من الاو بالفتح والسکون من باب نصر یعنی
پرواز زدن   زکیست پاک وحفی مهربان
خفی پنهان جلی پیدو ونبی و رسول پیغمبر
الزکی بازا المعجمه فعیل معنی الفاعل من الزکا بالفتح
من باب نصر یعنی بصلاح امدن و بنار رستن
و زیاده شدن معنی اول مناسب است اینجا
مصنف گفته چون پاک بصلاح می زید والحفی
بالحا المهملة وبالفا فعیل معنی الفاعل من الحفی بالفتح
والسکون من باب نصر یعنی مبالغه کردن و باین معنی
که مصنف گفته باقی نشده اما حفی عالمی را گویند که تعلیم
کند

کند و مبالغه تمام کقوله تعالی یسئلونک کانک
حفی عنها ای عالم بعلم مبالغ فی السؤال والخفی بالخا
المنقوطه والفا فعیل معنی المفعول من الخفی بالفتح
والسکون یعنی اشکار کردن و پنهان کردن والجلی
بالجیم فعیل معنی المفعول من الجلا بالفتح و هو ناقص
واوی من باب نصر یعنی ظاهر شدن و از خان و مان
بدر شدن والنبی بفتح النون وکسر البا فعیل معنی الفاعل
من النبا والنبو من باب فتح از جای بجای شدن چون
حضرت محمد صلی الله علیه و آله از مکه بمدینه امد او را
نبی گفتند والنبا معنی الاخبار چون مخبر صادق بود از

از حضرت عزت والرسول فعول بمعنی المفعول
والمرسل بمعناه یعنی فرستاده شده وجمعه الرسل
بالضمتین والرسول اخص من النبی مطلقا لان الرسول
الذی یاتی بالکتاب والنبی اعم منه

ملک فرشته فلک چرخ و مشتری

برجیس شهاب و کوکب و دری و نجم چه اختر

الملک بفتح المیم واللام فرشته وجمعه ملائکة والفلک
بالفتحتین چرخ وفلک وجمعه الفلک بالضم والسکون
مثل الاسد والاسد والفلک بالفتح والسکون چرخ
دوک ریسی والبرجیس بکسر البا المنقوطه وسکون الرا المهمله

والجیم

وبالجیم والسین المهمله مشتری و ناقه مخصوصه والشهاب
بکسر الشین المنقوطه یکی از معنی ستاره و هرکدام
که باشد شهاب توان گفت و آتشی که بر سر
چوب باشد وجمعه اشهب بالضمتین والکوکب
ستاره و نقطه سفید که بر سیاهی چشم
واقع شود و کرد سواران و مسمار آسمان
و سنگ ریزه و کوکب الشی معظمه والدری
بضم الدال المهمله وکسرها وتشدید الرا المهمله والیا
التحتانیه ستاره بزرگ درخشان والنجم بفتح
النون و سکون الجیم ستاره و وقت و درخت بی ساق

وجمعه النجم والانجم

فلق سپیده شفق روشنی در اول شب ربیبه دختر
زن بنت وابنه دان دختر القشطق بفتح القاف
واللام والقاف صبح وزمین هموار والقلقان
بالفتح والسکون میان دهن وبالکسر والسکون نگان چمن
وکار بزرگ والشفق بالفتحتین بقیه روشنی آفتاب
که از غروب آفتاب باشد تا وقت نماز خفتن
وفرومایه وشفقت وجامه که اندک سرخی داشته
باشد والربیبه بالراء المهمله یعنی دختر زن مردی که از زن
زن نباشد واز برای پسر ربیب اید وهی فعیله من الرب

بمعنی المفعول ای المربوبه من باب نصر یعنی
پروردن وجمعه الرباب کقوله تعالی [illegible] ربائبکم اللاتی
فی حجورکم گوسفند پرواری این ربیبه گویند والبنت
والابنه دختر وبحث او گذشت

حمل بره بقر وثور گاو وعجل بچه گوساله زهره ال
کبد سپرز جگر الحمل بالفتحتین بره وجمعه
الحملان واول برج از بروج آسمان والثور بفتح
الثاء المثلثه وسکون الواو والراء المهمله گاو و
غبار را ثوره گویند وجمعه الثوره بالفتحات والعجل
بکسر العین المهمله وسکون الجیم گوساله وجمعه عجاجیل

والمرارة بفتح المیم وبالرا المهملة زهره وضد الحلاوة
والطحال بکسر الطا وبالحا المهملة سپرز والکبد
بکسر الکاف وفتحها وکسر البا سقط وبالدال المهملة
جگر وجمعه الاکباد   بعید دور ورا
پس امام وپیش ووسط میانه ووسط میان
زیر وفوق زبر   البعید فعیل معنی الفاعل من
البعد من باب کرم یعنی دور شدن وجمعه البعدان
مثل الرغیف والرغفان والورا بالرا المهملة پیش
وپس وفرزند والامام بفتح الهمزة پیش وبالفتح
پیش نازورای که در زمین پیدا شود وجمعه الائمة

والوسط

والوسط بالفتح عدل از هر چیزی کقوله تعالی
جعلناکم امة وسطا ومیانه راست از چیزی
والوسط بالسکون میان چاشترکه میان است
باشد یانه والفوق بالفا المفتوحة وسکون
الواو بالا شیئی کقوله تعالی ان الله لا یستحیی ان یضرب
مثلا ما بعوضة فما فوقها   علاة سندان
فطیس تپک فی مقتح دم قدوم وسخت تیشه
حشمین وفاس پس تبر   العلاة بفتح العین المهملة
وبالتا الفوقانیة الممدودة سندان والفطیس
بکسر الفا وتشدید الطا المهملة المکسورة وبالیا التحتانیة

وبالسين المهملة بيك وهو فيعل مثل شرير والمنفح

بكسر الميم وسكون الميم وفتح الفاو بالخا المعجمة آلت

دم كردن والقدوم بفتح القاف وبضم الدال المهملة

تيشه وجمعه القدوم بالضمتين والقدايم مثل الصحيفة

والصحايف والمنحت بكسر الميم وسكون النون

وبفتح المهملة وبالتا المهملة آلة تراشيدن در لغت

زمرد گفته اگرچه مصنف تيشه گفته وهو من النحت

من باب ضرب وفتح يعني تراشيدن والخصين

بفتح الخا المنقوطة وكسر الصاد المهملة تبرك سه

والفأس بفتح الفا وسكون الهمزة مطلق تبر وجمعه

الفا

الفاس مثل بحر وبحور   سوار دست

برنجن چو پارا خلخال وشاح وعقد وحمايل

رعاث وتاج افسر   السوار بكسر السين المهملة

دست برنجن وجمعه الاساور كقوله تعالى وحلوا

اساور من فضة والخلخال بفتح الخائين المنقوطتين

وسكون اللام پاي برنجن وجمعه الخلاخال

والوشاح بكسر الاول فيهما بالشين المعجمة

والحا المهملة گردن بند وجمعه الاوشحة والعقد بكسر

المهملة وسكون القاف گردن بند زبان و بالفتح

گره و بستن والرعاث بكسر الرا و بالعين المهملة

وبالثا مثلث نقطه کوشواره اما مصنف ور التاج
کفته ودر لغت یافت نشده ودر کتاب تاج اللغة
نیز یافت نشده والتاج بالتا الفوقانیه وبالجیم افسر
والاکلیل بمعناه بذی بخشیدن وتابانی ذدکم
اخر سین نقیض اولی واخری واخر است
ذکر البذی بالبا منقطه وبالدال المهمله فعیل مهموز
اللام بخشیدن وکار عجب وچاهی که نو کنند یا داشته‌اند الثانی
مثلث نقطه اسم فاعل من الثنی بالفتح والسکون
من باب ضرب یعنی دوتم شدن و دوتا کردن
وبازداشتن وبازگردانیدن والاخیر فعیل بمعنی

الفا

۳۳
الفاعل بمعنی پس چیزی والاخیه تانیث
الاخری مثل اولی تانیث اول واو مستلزم نقص
اولی است نه اولی چنانکه شیخ گفته وممکن است
که جواب داده شود بانکه معنی اخری چون شی
دیگر باشد پس مغایرش اولی خواهد بود ودو
شیین مغایرین را القیض یکدیگر گویند
قمیص کرته ودلق قبا وریطه رکو نصیف هیچو خمار ست
مقنعه معجر القمیص بفتح القاف وبالصاد
المهمله علی وزن الفعیل پیراهن وغلاف دل وجمعه
اقمصه وقمصان وکرته پارسی قومی است از یاورا

النهر و الیلمق بفتح الیا التحتانیه و سکون اللام و
فتح المیم و بالقاف یلمه یعنی قبا و این پارسی معرب است
و جمعه الیلامق و الریطه بفتح الرا المهمله و سکون الیا
التحتانیه چادر یک لخته و رکو پارسی قومی است
و جمعها الریاط و النصیف بالنون و الصاد المهمله
و بالفا فعیل من النصف فی معنی او خادم و نیمه
چیزی و مقنعه را النصیف گویند بر معنی اول زیرا
که معجر عورت را گویا در حامت و محافظ است
و الخمار بکسر الخا المنقوطه و بالرا المهمله معجر و مصدر
ایضا من باب المفاعله پوشیدن و المقنعه
بکسر

بکسر المیم و سکون القاف و فتح النون و بالعین
المهمله سر انداز دین پوشش زنان و المعجر بکسر المیم
و سکون العین المهمله و بالجیم و الرا المهمله سر پوش زنان
اجاج تلخ و تفه بی مزه ست و
مالح شور فرات عذب و زبیب و اصف
مویز و کبر الاجاج بضم الهمزه و بالجیمین نمک
تلخ و التفه بفتح التا الفوقانیه و بکسر الفا بمعنی
بمعنی قلیل و حقیر من التفه من باب علم یعنی اندک
شدن و خوار شدن و در صحاح بمعنی نافه امده و
بمعنی که مصنف گفته در صحاح یافت نشده ادرین

که بی مزه است والمالح بالحا المهمله علی وزن
الفاعل چیزی شور والفرات بضم الفا
وبالرا المهمله وبالتا المنقوطه آب خوش ونام آب
کوفه والعذب بفتح العین المهمله وسکون الذال
المنقوطه وبالبا بنقطه اب خوش والرب
بفتح البا المنقوطه وبالبا بنقطتین علی وزن الفعیل
مویز والاصفف بفتح الهمزه وبالصاد المهمله
وبالفا کبر   شراره خدره بود مارج
شواظ لهب زبانه فحم انگشت رماد خاکستر
الشراره بفتح الشین المعجمه وبالرائین المهملتین المقصوره
ان

آن پاره آتش که جهید و خدره پارسی قوی است
بی صه والمارج بالرا المهمله وبالجیم علی وزن الفاعل آتش
کم دود که پری ازو افرید کقوله تعالی خلق الجان
من مارج من نار والشواظ بضم الشین المعجمه وبالظا
المنقوطه زبانه آتش بی دود واللهب بالفتحه
وبالبا بنقطه زبانه آتش والفحم بفتح وسکون
الحا المهمله انگشت مرده والرماد بفتح الرا وبالدال
المهمله خاکستر
عجین خمیر دقیق آرد نخاله سبوس ادام نان
خورش وقند وسکر شکر   العجین

بالعين المهملة وبالجيم فعيل بمعنى المعجون من العجين من
باب ضرب يعني خمير كردن و آرد زمين خامن
والدقيق آرد و بحث در خطبه گذشته والنخاله
بضم النون وبالخا المنقوطة سبوس والادام بكسر
الهمزه وبالدال المهملة نان خورش مطلقا والمصدر
منه من باب ضرب يعني نان خوردن ونان خورش دادن
و پوست باز كردن والقند بفتح القاف وسكون
النون وبالدال المهملة نيشكر كه بسته باشد والسكر
بضم السين المهملة وتشديد الكاف شكر
جذام شكر سفر پاردم لجام لكام عنان دوال
دى

دى ومنطق ونطاق كمر   الجذام بكسر
الجيم وبالذال المنقوطة شكر بند گهواره
والثفر بفتح الثا بثلث نقطه وبالفا والرا
المهملة پاردم واللجام بكسر اللام والجيم لگام
ودر پارسی معرب است والعنان بكسر
العين المهملة وبالنونين دوال لگام كه سوار
بدست گيرد والمنطق بكسر الميم وسكون النون
وفتح الطا المهملة كمر والمنطق بفتح الاول و
كسر الثالث سخن وگفتار والنطاق بكسر
النون كمر

رکاز وکنز بود گنج وصیرفی صراف پستوقه

سهمته وحداد وقین آهنگر الرکاز بکسر الرا

المهمله وبالزا المعجمه مالی که در زمین اهل جاهلیت

دفن کرده باشند وکنز بفتح الکاف وسکون

النون وبالزا المعجمه گنج والصیرفی بفتح الصاد المهمله

وسکون الیا التحتانیه وبالیا النسبتیه

منسوب بصیرف وهو فعیل بمعنی الصرف

الصراف وستوقه بفتح السین المهمله وکسرها

وتشدید التا الفوقانیه وبالقاف درهم

ناسره چنانکه غلافی از مس در روی او زر یا نقره میکشید

وميان

وميان او مس است ستوقه میشود بزر

یا نقره حاصل از ستوقه زر قلب است

والحداد بفتح الحا المهمله وتشدید الدال المنکر ودر زبان

وزند ابیان و کسی که حد شرعی می زند

شفا جرف لب وادی وهار افتاده جهت جو و

شطر است سوی قبله جو پسر الشفا

بالشین المنقوطه والمقصور طرف جرف کقوله

تعالی وکنتم علی شفا حفرة من النار والجرف

بضم الجیم وسکون الرا المهمله وضمها مثل العسر

العسر کنار دریا و رودخانه والهار فی الاصل

ها روهو مقلوب یعنی نهدم وخراب وافتاد
والجهة بكسر الجيم وفتح الها مع تا الممدودة طرف
وسوي والوجهة بكسر الواو وسكون الجيم مع
فتح الها المهملة ايضا طرف الشي كقوله تعالى ولكل
وجهة هو موليها والشطر بفتح الشين المنقوطة وسكون
الطا المهملة طرف الشي كقوله تعالى فول وجهك
شطر المسجد الحرام ونيز شطر چيزي نصف
چيزي والشقة بضم الشين المنقوطة وتشديد القاف
مع تا الممدودة سفر

بكيم كنك وذريعه وسيله مرجل ديگ نديف
منه

پنبه شيده شاهين وقدر خطر السلكم بالبا
بنقطة على وزن الفعيل كنلی والاكم لنگ والذريعة
بالذال المنقوطة على وزن الفعيلة وسيلة والمرجل
بفتح الميم وسكون الرا المهملة وفتح الجيم ديگ
والنديف پنبه شيده على وزن الفعيل بالنون
وبالدال المهملة والقدر بفتح القاف وسكون الدال
وبالرا المهملتين

فرخ وفروج است جوزه بضبه تخم
مرغ وخود چون عنب انگور وتين انجير وكمثری
مرود الفرج بفتح الفا وبالرا المهملة الساكنة

وبالخا المنقوطه جوزه مرغ وبناتی که نزدیک باشد
که از زمین بیرون اید والفروج بفتح الفا وتشدید الرا
الرا المهمله المضمومه وبالجیم جوزه مرغ خانگی وجمعه
فراریج والبیضه بفتح البا بنقطه وسکون الیا التحتانیه
وبالضاد المنقوطه تخم مرغ وخودی که در حرب
برسر نهند والعنب بکسر العین المهمله وفتح النون
انگور وجمعه اعناب والتین بکسر التا الفوقانیه وسکون
الیا التحتانیه انجیر والکمثری بضم الکاف وتشدید
المیم المفتوحه وبالثا مثلثه نقطه وبالفتح الرا
المهمله امرود

اصفر وفاقع چه زرد است احمر وقانی سرخ
است اخضر سبز واضح روشن وازرق کبود
الاصفر علی وزن الافعل والاصفر بالصاد
المهمله وبالفا والرا المهمله یعنی زرد والاحمر بالحا
والرا المهملتین سرخ وفی الاصطلاح ومرکب تحت
والقانی بالقاف والنون بسیار سرخ والاخضر
بالخا المعجمه وبالضاد المنقوطه سبز واسب
واستر رزه والواضح بالضاد المنقوطه وبالحا
المهمله روشن اسم فاعل من الوضوح من باب
ضرب یعنی روشن شدن والازرق بالزا

المعجمه وبالرا المهمله گریه چشم وآب صافی و
بستان وغیره   جندل وصخر وحجر
چون جلمد وجلمود سنگ هست حصبا سنگ
ریزه ما وادی آب و رود   الجندل بالجیم
المنقوطه والنون الساکنه وبالدال المهمله المفتوحه
سنگ والصخر بفتح الصاد المهمله سنگ
بزرگ والجلمد بفتح الجیم وسکون اللام وفتح المیم
وبالدال المهمله سنگ والجلمود بضم الجیم و
سکون اللام سنگ والحصبا بفتح الحا و
سکون الصاد المهمله سنگ والما الممدود آب

والوادی

وادی علی وزن القاضی رود وجمعه اودیه علی خلاف
القیاس
جود فیض وجود بخشش جوده نیکی جوده نیک
وعظ ومیثاق وتحیت پند وپیمان ودرود
الجود بفتح الجیم وسکون الواو وبالدال المهمله بی
باران والجود بضم الجیم وسکون الواو جوانمر
د گرسنگی وجمعه الجواد ومصدر ایضا من باب
نصر یعنی سخاوت کردن وگرسنه شدن
والجوده بالفتح والسکون مصدر من باب نصر
یعنی نیک شدن والجوده بالضم والسکون

ایضا مصدر من باب نصر یعنی ینگ شدن و ینگ

رو غدن و لفظ تک معنی ینگ دویدن است

که مصنف ذکر کرده والوعظ مصدر من باب ضرب

یعنی پند دادن و المیثاق بالثا مثلث نقطه عهد

و پیمان علی وزن المیزان والتحیه سلام و درود والمصدر

ایضا من باب التفعیل هو اللفیف المقرون

یعنی پاینده کردن و زندگانی کردن و سلام

کردن غبن در زر زیان

زیانست و غبن در رایها چون غنی دان بی نیاز

و ربد خوانی سرود الغبن بفتح الغین

المنقوطه

المنقوطه و سکون الباء منقوطه زیان کردن در بیع

و هو مصدر من باب ضرب تقال فلان مغبون و الغبن

بالفتحتین مصدر من باب علم یعنی ضعیف رای

شدن تقال فلان غبین و الغنا المکسوره المقصوره

و بالنون توانگری و المصدر ایضا من باب علم

یعنی توانگر شدن و بالمد و الکسر سرود

ظئر دایه حی زنده دلس دو شاب و بس

توم سیر و جلجلان کشنیز و چون حمص نخود

الظئر بکسر الظا المنقوطه و سکون الهمزه دایه والحی

بفتح الحا و تشدید الیا زنده والحی ایضا کیاه تر و تازه

والدبس بكسر الدال المهملة وسكون البا نقطه
وبالسين المهملة دوشاب والثوم بضم الثا ثلث
نقطه وسكون الواو سير والجلجلان بضم الجيمين
وسكون اللام كشنيز والحمص بكسر الحا المهملة وفتح
الميم المشددة وبالصاد المهملة نخود عن المبر بالكسر

هاويه دان وجهنم دوزخ
وغساق وريم دود كرم ودخ نجاست ودخان

يحموم دود الهاويه على وزن الداعيه
نامي است از دوزخ چنانكه جهنم والغساق على
وزن الرزاق بالغين المعجمة وبالشين المعجمه ريم دوزخيان

والدود بالدالين المهملتين بضم الاولى وسكون الواو كرم
مطلق ودخ بضم الدال المهملة وبالخا المعجمه دود
وكذا الدخان والنحاس ايضا بمعنى الدخان
دودي كه بانك شد ويحموم بفتح اليا التحتانيه وسكون
الحا المهملة وضم الميم الاولى دود مطلق

سعال سرفه وسرعت شتاب و
لبث درنك قصير كوته وواسع فراخ وضيق تنك

السعال بضم السين وبالعين المهملتين سرفه
ومصدر ايضا من باب نصر يعني سرفيدن والسرعة
بضم السين المهملة والرا المهملة وبالعين المهملة شتاب خلاف

السطو والبلث بفتح الام وسكون البا بنقطه وبالثا
ثبلث نقطه مصدر من باب علم يعني درنگ كردن
والقصير بالقاف والصاد المهمله وباليا التحتانيه والرا
المهمله كوتاه والمصدر منه القصر من باب كرم يعني
كوتاه شدن والواسع بالسين والعين المهمله اسم
فاعل من السعة من باب علم يعني فراخ شدن و
قرار رسيدن همه را لقوله تعالى وسع كرسيه السموات
والارض والضيق بفتح الضاد المنقوطه وتشديد اليا
التحتانيه المكسورة تنگ والمصدر منه ضيق
من باب ضرب يعني تنگ شدن

هلال

هلال ماه نو است وقمريه وقمر اشعاع او زهر صبغ
چه شكوفه ورنگ الهلال بكسر الها ماه نو
وقمريه وقمر اشعاع تا سه شب وبعد ازان تا اخر ماه
قمر گويند وجمعه اهله ونيزه باريك دو شاخ كه بدان
وحشي را صيد كنند وغلام خوب روي وكناره شكم
از اسيار اينز هلال گويند والقمر بسكون الميم من باب
علم يعني خيره شدن چشم از ديدن برف
والقمر الممدودة بفتح الاول وسكون الثاني مهتاب
والزهر بفتح الزا المعجمه والها وبالرا المهمله شكوفه وجمعها
ازهار والصبغ بكسر الصاد المهمله وسكون البا بنقطه

وبالعين المنقوطه رنگ وجمعه الاصباغ

اشج شکسته سر ولحیه ریش واقرع کل واشل واقطع

بیدست دان واعرج لنگ   الاشج

بالشین المنقوطه المفتوحه وبالجیم المشدده کسی که سر

او شکسته باشد وکسی که بر پیشانی نشان دارد

واللحیه بکسر اللام وسکون الحا المهمله ریش والاقرع

بالقاف والرا والعین المهملتین کل والاشل بالشین

المنقوطه خشک دست والاقطع بالقاف والطا

والعین المهملتین بریده دست والاعرج بالعین

والرا المهمله لنگ

قتل کشته وعظم استخوان وضبع کفتار

چو فهد و دب نمر یوز دان و خرس و

پلنگ   القتیل فعیل بمعنی المفعول ای

المقتول والعظم بفتح العین المهمله وسکون

الظا المنقوطه استخوان وچوب بالان و

جمعه الاعظم والضبع بفتح الضاد المنقوطه

وسکون البا بنقطه وبالعین المهمله بازو جمعه

الاضباع والضبع بفتح الاول وضم الثانی کفتار

وجمعه الضباع مثل الضباع والفهد بفتح الفا

وجهه

وسکون الثانی و بالدال المهمله یوز وجمعه الفهود
مثل البحر والبحور والدب بضم الدال المهمله وتشدید
البا بنقطه خرس والنمر بفتح النون وکسر المیم
وبالرا المهمله پلنگ

غراب زاغ وهزار است و عندلیب کعیب
ولی حمامه وکرکی کبوتر است کلنگ

الغراب بضم العین المعجمه وبالرا المهمله وبالبا بنقطه
زاغ وجمعه اغربه والعندلیب بفتح العین المهمله
وسکون النون و بالدال المهمله وبالبا بنقطه بلبل

هزار دستان و جمعه العنادل و عندلیب را
هزار گویند زیرا که نغمتهای وی بر انواع کثیر واقع است
والکعیب بالعین المهمله علی وزن الرحیل هزار
دستان یقال رجل کعیب وامرة کعیبه ای القصیر
والحمامه بفتح الحا المهمله کبوتر وحمام جانوری را گویند
که طوق داشته باشد چون فاخته وغیر آن
والکرکی بضم الکاف وسکون الرا المهمله وکسر الکاف
الثانیه وتشدید الکاف کلنگ وجمعه الکراکی
بتشدید الیا

قصب

نی امد وطرفا گز ویراعه غرو چنانکه ثعبان و تمساح

اژدها نهنک   القصب بفتح القاف
والصاد المهمله و بالبا منقوطه نی و کلک و جاهای
که از کتان سازند والطرفا الممدوده بالطا والرا
المهمله کز والیراعه بفتح الیا التحتانیه و بالرا والعین
المهمله قلم و نی و مرد بی جرات و مکسی که میرد در شب
و روشنی میدهد چون آتش و غرو زبان قومی است
که قلم را کویند والثعبان بضم الثا مثلث نقطه
وسکون العین المهمله اژدها و جمعه ثعابین والتمساح
بکسر التا الفوقانیه و سکون المیم والسین والحا
المهمله نهنک

قسامه

قسامه پنجه سوکند دادن هنیده صد است و لی
شتر مغناطیس نوعی است ز سنک
القسامه بفتح القاف والسین المهمله پنجاه سوکند
قال فی الصحاح القسامه هی الایمان تقسم علی
الاولیا فی الدم والهنیده بضم الها وفتح النون وسکون
الیا و بفتح الدال صد اشتر کما فی الصحاح هی المائة
من الابل وغیرها والمغناطیس بفتح المیم وسکون
الغین المنقوطه وبفتح النون و بالطا المهمله سنک
آهن ربا داو معرب است
فقاهه دانش و کافی بسند و طمع منش ذلیل خوا

عز ارجمند و قصد آهنک   الفقاهه

بفتح الفا و القاف دانش و الکافی علی وزن

الباقی پسندیده و الطبع بفتح الطا المهمله و

بسکون البا بنقطه و بالعین المهمله منش و سرشت

یعنی عادتی که بران سرشته و الذلیل بفتح الذال

المعجمه علی وزن الفعیل خوار و العزیز بفتح العین

المهمله و بالزایین المعجمتین ارجمند و کم یاب و القصد

بفتح القاف و سکون القاف مصدر من

باب ضرب یعنی آهنک چیزی کردن

چو طابه طیبه و یثرب ام قری چو بکه (مدینه)

مکه شناس و صفا و مروه دو سنک

الطابه بفتح الطا المهمله و بالبا بنقطه مع الها الطیبه

علی وزن الشیبه و الیثرب بفتح الیا التحتانیه

و سکون الثا بثلث نقاط و بکسر الرا المهمله

و بالبا بنقطه اسما مدینه الرسول صلی الله علیه و اله

والام الاصل و مکه ام القری کویند اما بکه بالبا بنقطه

اسم بطن مکه است سمیت بذلک لازدحام الناس

و الصفا صخره بنبا و جمع اصفا بالقصر و المروه

حجاره بیض براقه یقدح منها النار و الواحده مروه

تراب و رغام و ثری

خاک و طین گل وطن جایگه کرم رز ربع منزل

التراب بضم التا الفوقانیه خاک و در و چند

لغت است توراب و تورب و ترب

و ترب و تربه و تربا و جمعه اتربه والمصدر منه التراب

بالکسر والسکون والتربه بالفتح یعنی درویش شدن

و خاک الود شدن و الرغام بفتح الرا المهمله و بالغین

المعجمه ریگ نرم و خاک ریگ امیز و بضم الرا آب

بینی و الثری بفتح الثا مثلث نقطه و بالرا المهمله خاک

نمناک و الطین بکسر الطا المهمله گل و الوطن بالفتحتین

و سکون الطا المهمله جای بودن ادمی و جمعه اوطان

و الکرم بفتح الکاف و سکون الرا المهمله درخت

انگور و کرم لغه ثانی است فی احتیارات البدیعی

رز و حلاوه بالفتحتین خوشاکسی که دارد و الربع بفتح الرا

المهمله و سکون البا منقطه و بالعین المهمله خانه معین

و جمعه الارباع محله را نیز ربع گویند بضم الاول چهار یکی

و بکسر الاول تب چهارم و بضم الاول و فتح البا

ده اسپند در ساحت ششتریچه

هر یکی را ترتیب نامی است روشن نه مشکل

در عرب قاعده است که ده اسب را در میدان

تبازند و چون ترتیب ایند هر یکی را ازین ده نام نهند

واگر ازینها نباشد نام ندارند

مجلی مصلی مسلی و تالی چو مرتاح و عاطف حظی و مومل

المجلی والمصلی والمسلی علی وزن اسم الفاعل

من باب التفعیل و مراد ازینها اسب دویم و سیم است

والتالی علی وزن العالی اسب چهارم والمرتاح بضم الاول

وسکون الرا والحا المهمله اسب پنجم چنانکه از تاختن

اسب اما در صحاح ششم است والعاطف

بالعین والطا المهمله علی وزن الفاعل اسب ششم و در صحاح

پنجم است والحظی بالحا المهمله والطا المسقوطه هشتم

در کتابین و اما در نظم مصنف هفتم است

والمومل

والمومل علی وزن اسم المفعول من التفعیل هشتم

است در کتابین اما در نظم هشتم گفته ظاهرا

جهة قافیه بر وزن اسم علی نیز امده

لطیم و سکیت ارب حاجت

عرق خوی فواد است قلب و جنان و حشا

دل   اللطیم بالطا المهمله علی وزن الفعیل

نهم و اسپی را گویند که نیم روی او سفید باشد و کیرا

گویند که مادر و پدر ندارد و السکیت بالسین المهمله

علی وزن الکمیت اسب دهم و فسکل بکسر الکاف

وسکون السین المهمله نام اسبست نیز و همچنین

قاشور و بعضی تصور کرده اند که یازده اسب در عرب
نبام بوده اند و مصنف یازدهم را فراموش کرده
که ان فی شکل است و این بیت گفته اند و لیکن
این بیت غلط است و این بیت شیخ نیست
که در و فی شکل مذکور است والارب بکسر الهمزة
وسکون الرا المهملة وبالبا منقوطه حاجت در وچند
لغت است اربه کقوله تعالی غیر اولی الاربة وارب
بالفتحتین و مأربه بسکون الهمزة وضم الرا وفتح الرا
مصدر منه الارب بالفتحتین من باب علم یعنی
محتاج شدن و عصفور را نیز ارب گویند
وجمعه

وجمعه الاراب والعرق بالفتحتین خوی و شیری
که از نبستان باشد مرغان صف زده و اسبان
صف زده و غیر اینها هرچه از صف زندگان
و زبیل و آنچه از لیف بافند والفؤاد بضم الفا
وفتح الهمزة وبالدال المهملة وجمعه افئدة مثل اقمشه
والقلب بفتح القاف وسکون اللام وبالبا
منقوطة دل و المصدر ایضا من باب ضرب یعنی
باژگونه کردن والحشا المقصوره بفتح الحا المهملة والشین
المنقوطه آنچه در میان شکم باشد و دل گویند
چون در میان واقعست وجمعه الاحشا بالمد

ثمر میوه حب دانه تبن کاه

طریق و سبیل و صراطست راه

الثمر بالفتح الثا و بالمیم و الرا المهمله میوه و فایده

و جمعه الثمرات و الحب بفتح الحا المهمله و تشدید

البا الموحده دانه و جمعه الحبوب بضم الحا و خم

بزرگ و سه پایه که سبو بر وی نهند و دو کتیبی

یک دری و افتاده زرش

والتبن بکسر التا الفوقانیه کاه و التبن بفتح الاول

و کسر الثانی مرد زیرک و المصدر منه التبن

یعنی زیرک شدن و الطریق بالطا و الرا المهمله علی

وزن الفعیل راه و یساوی فیه المذکر و المونث و

جمعه

دل ازرتپس با اندوه و العسکر بفتح العین و سکون

السین المهمله و فتح الکاف و بالرا المهمله سپاه و لشکر

و سختی و نام وهی

عرض خواسته طارق و تالدش نوش باکهن

دان فاسد تباه العرض بفتح العین و الرا

المهمله و بالضاد المعجمه متاع خانه که غیر درهم و دینار

باشد و بیماری که عارض شود شخصی را و خواسته

پارسی قومی است جهة آن چیز خواسته گویند که

مردم بسیار او را خواسته اند و الطارق

بالطا المهمله و الرا المهمله و القاف علی وزن الفاعل

نو پیدا شده و التالد بالتا الفوقانیه و الدال
المهمله مال قدیمی و المصدر من التلود من باب ضرب
یعنی کهن شدن و در این مقام رعایت لف
و نشر شد و الفاسد بالفا و السین المهمله علی
وزن الفاعل تباه

غد و امس عکس پسند و فردا و دی چو ابیض سفید است
اسود سیاه   الغد بفتح العین المنقوط
و تخفیف الدال المهمله فردا و فی الاصل
غدو و یصحیحین بحذف الواو بلا عوض و المنسوب
غدی و غدوی و الامس بفتح الهمزه و سکون المیم

و با

و بالسین المهمله دی پس عکس یکدیگر باشند فردا و
دی پیچو ابیض و اسود که عکس پسند و الابیض علی
وزن الافعل بالضاد المنقوط خیری سفید و
مونث بیضا و جمعه بیض بکسر البا و فی الاصل
بالضم و الاسود ایضا علی وزنه بالسین المهمله خیری
سیاه و مونث سودا و جمعه السود بالضم
و مار سیاه بزرگ نیز اسود گویند و جمعه اساود

ذنوب است و غرب است و سجل
دلو رکیه چو بر و قلیب است چاه

الذنوب بفتح الذال المعجمه و بالنون نقطه دلو پر و نصف

ازچیزی واسب دراز دم وجمعه الاذنبه والذناب
والغرب بفتح الغین المنقوطه وسکون الرا المهمله
وبالبا منقوطه دلو بزرگ والسجل بفتح السین المهمله
وسکون الجیم دلو بزرگ که خالی باشد از اب
باشد از اسجل نگویند وجمعه السجال کالبحر والبحار
والرکیه بفتح الرا المهمله علی وزن الفعیل چاه اب
وجمعها الرکایا کالقضایا والقلیب بالقاف
علی وزن الفعیل چاه
حجی حجر ولبست ونهیه خرد خطا جرم ودنبست
عصیان گناه
الحجی بکسر الحا المهمله وسکون الجیم

عقل

عقل وکنار چیزی ومادیان وحطیم کعبه وبالفتح حرام
واللب بضم اللام وتشدید البا منقوطه عقل وجمعه
الالباب ومغز ومیانه چیزی را از لب خوانند
والنهیه بضم النون وسکون الها وفتح الیا التحتانیه
عقل وخرد بپارسی است والخطا بفتح الخا المنقوطه
وبالطا المهمله وبالالف الممدوده المقصوره گناه
والجرم بضم الجیم وسکون الرا المهمله گناه وبالکسر
گونه وتن والذنب بفتح الذال المنقوطه وسکون
النون گناه والعصیان بکسر العین المهمله وبالصاد المهمله
نافرمان برداری

حطب هیزم است و ضرام و حصب فروزنته
عشب و کلا دان کیاه الحطب بفتح الحا
والطا المهملتین و بالبا هیزم و مرد لاغر والضرام
بکسر الضاد المنقوطه اتش کده و زبانه اتش
والمصدر منه الضرم من باب علم یعنی زبانه زدن
اتش و سخت کرسنه شدن و الحصب
بفتح الحا والصاد المهملتین و بالبا هیزم ریزه بفتح الاول
و کسر الثانی بادی که از سنک ریزه اورد
و فروزینه پارسی قومی است والعشب
بضم العین المهمله و سکون الشین المعجمه و بالبا کیاه تر

والـ

والکلا علی وزن الملا کیاه تر و مصدر الضامن باب
علم یعنی کیاه شدن زمین
مناص و مفر جای بکریختن ملاذ و معاذ است
ملجا پناه المناص بالصاد المهمله جای کریز
والمفر کالمقر من الفرار من باب ضرب یعنی
بکریختن والملاذ بالذال المنقوطه یعنی جای
پناه کرفتن و المعاذ بالذال المعجمه جای پناه کرفتن
ذهاب و مجی رفتن و امدن سیاحت
بکشتن سیاحت شتاه الذهاب بکسر الذال
المعجمه مصدر من باب فتح یعنی رفتن و المجی بفتح المیم

وسکون الجیم مصدر من باب ضرب یعنی آمدن
والسیاحة بکسر السین المهملة وفتح الحا المهملة من باب
ضرب بمعنی الذهاب وفی الحدیث لا سیاحة
فی الاسلام والسباحة بکسر السین المهملة وبا
المعلوم   حکم داوری محکمه جای
او دلیل بینه همچون شاهد گواه   الحکم بفتح
الحا المهملة والکاف داوری و کارگذاردنی
والمحکمه مقام داوری کردن والبینه علی وزن القیمة
تشدید الیا گواه والشاهد اسم فاعل الشهادة
من باب علم یعنی گواهی دادن پس شاهد گواه باشد
القما

من و عن از الی و حتی تا
این کو کیف چون ام وا و یا   بدانکه من و عن
والی از حروف جاره و حروف جاره مفید اند
چنانکه در نظم مایة العامل واقع است
نوع اول هفده حرف جر بود بیدان یقین
کاندرین یک بیت آمد جمله چون وجه ا
باو تا و کاف و لام و واو و مذ و منذ و خلا رب
حاشا من علی فی عن عدا حتی الی اما من بعد این
معنی آمده اول ابتدای غایت چون سرت
من البصرة الی الکوفة دویم معنی بعض کقوله تعالی

من هذه الدراهم ای بعض منها سیم بیان کقوله
اعطیت من الدراهم چهارم زایده کقوله ماجاءنی من
احد پنجم بمعنی مع کقوله تعالی ونصرناه من القوم
الذین ای مع القوم الذین وعن بمعنی او مجاوز است
کقوله رمیت السهم عن القوس یعنی بگذرانیدم تیر را
از کمان وعن اسم باشد نیز کقولک جئت من عن
یمینی ای طرف الی بمعنی غایت است در مقابله من
وبمعنی مع نیز آمده کقوله تعالی فاغسلوا وجوهکم
وایدیکم الی المرافق وحتی نیز بمعنی غایة است در
بعضی مواد واین معنی وقت نیز آمده ومانند کی اما کیف
معنی

معنی او معلوم است که چونست واما ام مخففه
معنی او یاست چون او
فی دراست وعلی بر وکم چند نحن ونا اتنا وانا ما
فی حرف جر است از برای ظرف
کقولک الماء فی الکوز وبمعنی علی آمده کقوله تعالی
ولاصلبنکم فی جذوع النخل ای علی جذوع النخل
اما علی بمعنی او بر است واو نیز حرفی از حروف
جاره است که اسم پیاپی باشد وفعل نیز میباشد
معنی فوق گاهی که اسم باشد وبمعنی علو ورفعت
گاهی که اسم باشد از باب نصر وبمعنی
فعل

س للناس لو
من ملباشد كقوله تعالى اذا اكتالوا على الناس
يستوفون اي من الناس و همچنين معني حرف
جارة ياقت ميايد و اسم ناقص است كم
مبني بر سكون و معني چند است و اما رب
معني قلت دارد بخلاف كم كه از براي تكثير است
و اما نحن ضمير مرفوع منفصل است از براي متكلم
مع الغير است و معني او ماست و همچنين انا و انتما
انا چون انتي و اني من ما چه و
من كه و مع با انا ضمير مرفوع منفصل است
از براي مفرد متكلم و معني او من و همچنين بمعني
اي

انتي و اني من است و اما ما معني او چه چيز است
بر سبيل استفهام و اما من از براي ذوي العقول
و معني او هر كه و اما معني مع باست
انتم و كم شما ذا اين مرد انت تو انت
زن و لي شما انتم ضمير مرفوع منفصل است
از براي جمع مذكر مخاطب است و معني او شما باشيد
و كم بتحقيق ميم استيمن است اما ذا اسم اشاره
است از براي مفرد مذكر است و معني او اين مرد
بود و انت ضمير مرفوع منفصل است از براي
مفرد مذكر است و بكسر التا مفرد مونث مخاطبه

ان و لو کرہتی کی و لانہ ایما

ہمچون چیتماہر جا   ان بکسر الہمزہ و سکون النون

حرف شرط معنی کر اما لو نیز حرف شرطست لیکن

از برای انتفا اولی جہت منتفی بودن ثانی است

اما متی معنی او کیست و او ظرف زمان است

و متضمن معنی شرطست و اما الا حرف نہی است

بالنفی و معنی او نہ است و اما اینما و چیتماہر دو ظرف

اند و در صدر کلام واقع میشوند و متضمن معنی شرط

و معنی ایشان ہر کجاست

صہ مکوسہ مکن دع وذر مان لم و لمانہ لم بیا

صہ

صہ اسم فعل است کہ ان اسکت باشد و معنی او طلب

سکوت است از مخاطب و ہمچنین اسم فعلست

کہ ان لا تفعل است و معنی او طلب ترک فعل است

از مخاطب و اما دع و ذر ہر دو امر نداریدع و تذر

و معنی ایشان طلب اہمال فعل است از مخاطب

و اما لم و لما حروف جازمہ فعل مضارع اند و

معنی ایشان نہ باشد و اما ہلم نیز اسم فعل است

معنی او طلب امدن است از مخاطب

ف پس و قبل پیش و بعد پس

ل مرولی مر النا مارا   ف حرف عطف

است و معنی او ترتیب و تعقیب است
واما قبل معنی پیش است وقتی که مضاف الیه او مذکور
نباشد مبنی بر ضم باشد واما بعد پس معنی او
همین است واما ال معنی او مر است و او از
حروف جاره است جایز است در و فتح
و کسر و فتح بحسب مواد واما لی معنی او مر است
چنانکه لنا معنی او مار است
غیر حرف قط هرگز ایضا نیز رب هر بار ب با
غیر از اداه استثناست و معنی او
جز است و قط اسم است و در لغه دیگر هست
که

که قط باشد و معنی او هرگز است واما ایضا
اسم است و معنی او نیز اما رب بضم الرا المهمله
و سکون البا المهمله معنی او بسا و بچنین ربما و رب
معنی ایشان بسا است
مذ و منذ از زمان باز است ثم انجا و ههنا اینجا
مذ و منذ از حروف جاره اند و معنی
ایشان ابتدا غایت است در زمان و ثم بفتح
الثا از برای ظرف مکان بعید است و ههنا
ظرف مکان قریب
ذی و هذی هذه این زن مرد را ذا و ذو است با هذا

ذی وذی وهذه اسما اشاره مشار الیه
ایشان مفرد مونث میباشند بخلاف ذا و ذوا
وهذا که از برای مذکر موضوع اند
رجا امید و کراست و سوغ حل جواز روائی و
نصفت عدل و صوت آواز الرجا
الممدوده بفتح الرا المهمله والجیم امید و بمعنی خوف نیز آمده
کقوله تعالی ما لکم لا ترجون لله وقارا ای لا تخافون لله
والمصدر منه الرجا من باب نصر والمقصوره
کرانه چاه والسوغ بفتح السین المهمله و سکون الواو
والعین المنقوطه روائی والحل بکسر الحا المهمله وتشدید اللام
ضد

ضد حرام که حلال باشد و کسی که از حرام بدر آمده
باشد که ما یقال فلان حل من الحرام گویا مصنف در اینجا
ذکر ملزوم کرده و اراده لازم چون کسی که از حرام بدر آمده
لازم شد او را روا بودن چیزی که حرام بود
بسبب احرام والجواز بفتح الجیم وبالزا المنقوطه
مصدر من باب نصر یعنی روا بودن اما مصنف
روائی معنی بر کرده والنصفت بفتح النون
والصاد المهمله وبالفا داد و عدل و انصاف والصوت
بفتح الصاد المهمله و سکون الواو و بالتا الفوقانیه
المطوله آواز والجرس بکسر الجیم و فتحها و سکون الرا

وبالسین المهمله اوازرم حفی

حضیض و غایر و غور است و هجل و هده نشیب

یقاع و ربوه و طل است و نجد و میضه فراز

الحضیض بفتح الحا و بالضادین المعجمتین علی وزن

العلیم زمینی که دامن کوه انجا تمام شود و الغایر بالغین

المعجمه و بالرا المهمله علی وزن الفاعل اب در زیر زمین و الغور

بفتح الغین و السکون زمین مغاک و آبی در زیر زمین فرو

شده و مصدر انصاص باب نصر و ضرب

یعنی آب بر زمین فرو شدن و صفت سا نیدن

و زیب دادن و الهجل بفتح الها و سکون الجیم زمینی که میان

کوهها

کوهها باشد و الوهده بفتح الواو و سکون الها

و بالدال المهمله زمین فرو و جمعها الوهاد بکسر الواو

فرو معنی نشیب است پارسی قومی است

و الیفاع بفتح الیا التحتانیه توده بلند و هر چه مرتفع

باشد و الربوه بفتح الرا المهمله و سکون البا منقطه

و الربو بالفتح و السکون زمین بلند و جمعها ربی بالضم

الاول و فتح الثانی و الطل بفتح الطا المهمله و تشدید اللام

باران نرم و جمعه اطلال و معنی بلندی که بعضی فرموده

در صحاح یافت نشد مگر بعضی طل بتا فوقانی کفته که مراد

از و پشته است که سرش فراخ بود و النجد بفتح

النون وسكون الجيم وبالدال المهمله زمين بلند
ورا دپه ابالا و جمعه النجار بكسر النون و الهضبه بفتح
الها وسكون الضاد المنقوطه وبالبا سقطه كوه
وپشته بلند وباران قطره بزرك و جمعه الهضب
بالكسر و الفتح و جمع الجمع اهاضب و فرار پارسي
قومي است يعني بلندي
طعام خوردني و فجل ترب و ملح نمك ازز برنج و
مرق شوربا قلولا قاز الطعام بالطا والعين
المهملتين خورش و الفجل بضم الفا وسكون الجيم ترب
والملح بكسر الميم وسكون اللام والحا المهمله نمك
واب

واب شور و ترك و حسرت و الارز بفتح الهمزه
وضم الرا المهمله و بالزا المنقوطه او ضمها و فتحها
درخت ارزن و بفتح الاول و سكون الثاني درخت
نار و المرق بفتحتين و بالرا المهمله شوربا و مصدا ايضا
من باب نصر يعني پشم از پوست بركندن
وسركين انداختن مرغ و چيزي بسيار در ديك
كردن و القلولا بفتح القاف والاير و سكون الواو
قاز و المصدر منه الاقليا من باب الافعيلال
يعني بهوا برامدن و قاز در پريدن چون بهوا برمي ايد و
بلند ميشود او را قلولا كويند

قصید مغز سطبر است و رار مغز تنک
قدید قاق و سمین فربه و طویل دراز
القصید بالقاف والصاد والدال المهمله علی
وزن السبیل گوشت خشک شده و جمع قصید
مثل سفین و سفینه تقال فلان قصیدا ای سمین وارن
جهة شیخ مصیف طبرکفته والرار بالرائین
المهملتین گوشت خشک و جامه کهن والسمین
بالسین المهمله فعیل الفاعل من باب علم یعنی فربه
شدن والطویل بمعنی الفاعل من الطول من
باب نصر یعنی دراز شدن

محصه مخیض دوغ و لبن شیر و کزبره گشنیز
کراع پاچه جبن بصل پنیر و پیاز المخیض بالخا
والضاد المنقوطه شیری را گویند که روغن ازو
بستانند واللبن بفتحتین شیر وجمعه لبن بالضمه
واللبن بالکسر والسکون خشت والکزبره بضم الکاف
وسکون الزا المعجمه وضم البا وفتح الرا المهمله گشنیز
والکراع بضم الکاف وبالرا والعین المهملتین پاچه
ستور والکراع من الانسان ما دون الرکبه من الدواب
ما دون الکعب وجمعه الاکارع والکراع ایضا
والجبن بضم الجیم والبا وتشدید النون وتخفیفها پنیر

والصبل بفتح البا المنقوطه وبالصاد المهمله پیاز
سمیذ ودرمکه نان سفید وخل سرکه
رغیف گرده بداست و ابتدا اغاز
السمین بالسین المهمله وبالذال المعجمه علی وزن الفعیل
نان سفید والدرمکه بفتح الدال وسکون الرا المهمله
وفتح المیم اردو نان سفید اما درمکه با ها نیا
اگر مصنف چنین اورده ظاهرا جهة ضرورت
شعر است والخل بفتح الخا المنقوطه وتشدید سرکه
ومرد ضعیف نحیف و جامه کهنه ورگیست
درگردن پیوسته بسر و شیربچه نر ویکساله وجانور رتست
در

درریگ پرندارد گویا ماهی ریگ خواهد بود
والرغیف بالرا المهمله والغین المعجمه علی وزن
الفعیل گرده نان والبدا بفتح البا وسکون
الدال المهمله وبالهمزه مصدر من باب فتح یفتح بمعنی
الابتدا یعنی اغاز کردن
وقطع دان جدی وعناق بزغاله چنانکه معز بز
ضان میش وتیس بز نر القطع بالفتح
والطا والعین المهمله علی وزن الفعل تازیانه ورمه
گوسفند و رمه گاو وجمعه الاقطاع والجدی
بفتح الجیم وسکون الدال بزغاله وجمعه الجدا بالکسر

وستاره اخر بنات النعش صغری که قبله را
بدو شناسند او را نیز جدی گویند والعناق
بفتح العین المهملة والنون بزغاله ماده وجمعه العنوق
وسیاه گوش را نیز عناق گویند والمعز بالعین
المهملة والزا المعجمة جمع ماعز مثل رکب وراکب
وماعز بز است و پوستش و مرده که از هم جدا
نشده باشد والضان بفتح الضاد المعجمة
وسکون الهمزة جمع ضاین گوسفند میشینه
والتیس بفتح التا الفوقانیة وسکون التحتانیة وبالسین
المهملة بز نر که گشن بدهد واهوی نر را نیز گویند وجمعه
الاتیاس

الاتیاس والتیوس و بهار بپارسی قومی است
ویحتمل که بهار ماخوذ از بهر باشد یعنی بر جستن
چون بیلای ماده بر می‌جهد بهارش گفته باشند
ابو الملیح چکاوک را است قبره
نام چو نسر کرکس و چون صقر و آبازی باز
ابو الملیح کنیت چکاوک است و نام او در عرب
قبره است بضم القاف وتشدید البا المفتوحة
وبالرا المهملة وبالبا الموحدة الممدوده وچکاوک پارسی
قومی است و در بعضی دیار او را کبک گویند
و در بعضی دیار جلو گویند والنسر بفتح النون وسکون

السین المهمله کرکس وجمعه النسور والصعو بفتح
الصاد المهمله وسکون العین المنقوطه چرغ و شیر
ثنگ ترسن والبازی بالبا بنقطه وبالزا المعجمه
علی وزن القاضی باز وجمعه البزاز شل الغراب
صیغر خرد وجباری شوات ومخلب چنگ
حدید تیر وسن چه فشان ومقطع کاز الصیغر
بالصاد المهمله وبالعین المنقوطه فعیل بمعنی الفاعل
من الصغر من باب کرم یعنی خورد شدن والحباری
بضم الحا المهمله وفتح الرا المهمله وبالبا بنقطه وسکون
الیاء دراتاصتن ودر صحاح امده بمعنی طایر مخصوص
داما

بیت
چون اکر هست ودلیه بردعه پالان خر مقود افسار
ومخلاه ودلیقه توبره الاکاف بکسر الهمزه
وتخفیف الکاف پالان خر والولیه بفتح الواو
وکسر اللام وتشدید الیا التحتانیه پالان وجمعه
الولایا کالبلایا والبردعه بفتح البا بنقطه وسکون
الرا المهمله وفتح الدال المعجمه والعین المهمله پالان خواه
از برای حمار وخواه غیر والمقود بکسر المیم وسکون
القاف وفتح الواو وبالدال المهمله پالنک و
افسار والمخلاه بکسر المیم وسکون الخا المعجمه مع تا
المدوره توبره والعلیق بالعین المهمله وبالقاف

على وزن الخليفه توبره

داخل درون حمدیخ درحلوفه چحله خارج برون طبق

نه وضو ضاست مشعله الداخل بالدال

المهمله وبالخا المعجمه على وزن الفاعل درون چیزی من

الدخول من باب نصر یعنی درامدن و الجمد بفتح الجیم

وسکون المیم وبالدال المهمله یخ و الحما على وزن السجاد

یخ فروش وبالتخفیف شربی شیر و چیزی که

بنا لدو بیفزاید والزخلوفه بضم الزا المعجمه وسکون الحا

المهمله وبالفا شادان نغزیدن کودکان تل ریک

و چحله پارسی قومی است والخارج بالخا المعجمه

دبالجیم

دبالجیم بیرون چیزی و الطبق بفتح الطا المهمله

وبالبا بنقطه طبق معروف و طبقهای

اسمان و حال چیزی کقوله تعالى لترکبن طبقا عن

طبق ای حالا عن حال و الضوضا بالضادین المعجمتین

اواواز ادمیان یعنی مشعله ایشان

دابوغه خربزه امد و بطیخ خربزه چون

کنلکا کی و قرص کلیچه بسافله الدابوغه بالدال

المهمله والغین المعجمه بند و دانه اما در صحاح یافت نشده

والبطیخ بکسر البا بنقطه وتشدید الطا المهمله المکسوره

وسکون الیا التحتانیه وبالخا المعجمه خربزه والعکب

بسکون العین المهمله وفتح الکاف نان خشک
مع سویق وکاک زبان قومی است والقرص
بضم القاف وسکون الرا والصاد المهملتین
کلیچه واللبا بکسر اللام وفتح البا بنقطه وبالهمزه قله
ومراد ازو شیر کاو سیت که از ابتدا شیر
دادن او سه روز گذشته باشد وعلی میکنند
بان شیر وانرا فله خوانند بضم فا
قنفذ جو خارپشت وسلحفات سنگ پشت
ضب سوسمار وضفدع حقر ودلق دله
القنفذ بضم القاف وسکون النون وضم الفا او فتحها

وبالذال المنقوطه کاسنه یعنی خارپشت
والسلفات بضم السین المهمله وفتح اللام وسکون
اللام وسکون الحا المهمله وبالفا مع تا المطوله
کشف یعنی سنگ پشت والضب بفتح الضاد
المعجمه وتشدید البا بنقطه سوسمار وشکوفه خرما که
از غنچه بیرون امده والصفدع بکسر الضاد المعجمه
وسکون الفا وکسر الدال او فتحها وبالعین المهمله
ذله
جغر یعنی برع والدلق بفتح الدال المهمله وفتح اللام
ع
جبهه چکاو مغرق وفرق ودماغ مغز ام الدما
جای وی جمجمه کله الجبهه بفتح الجیم وسکون البا بنقطه

چکاد یعنی پیشانی و مهتر قوم والمفرق بفتح المیم
وسکون الفا وکسر الرا المهملة او فتحها جای فرق
سر وجایی که راه دو شود والفرق بالفتح
والسکون فرق سر والدماغ بکسر الدال المهملة
وبالغین المعجمة مغز سر وام الدماغ جای مغز والجمجمة
بالجیمین المضمومتین وسکون المیم الاول کاسه سر
وجایی که در زمین شورستان کنده باشد

طلق و مخاص درد زه وغیل شیر حمل ادره عرو
شری و جدری نقطه ابله

الطلق بفتح الطا المهملة وسکون اللام درد زه درزاییدن

والمخاص

والمخاض بفتح المیم وبالخا المعجمة وبالضاد المنقوطة
درد زادن من المخض من باب نصر یعنی دراب
شدن و شروع درکاری کردن والغیل بفتح الفا
والغین المنقوطة وسکون الیا التحتانیة شیری که زن
در وقت آبستنی دهد وآبی که بر روی زمین رود
والادره بضم الهمزه وسکون الدال وفتح الرا المهملتین
عرو یعنی بادی که در خصیه می پیچد والشری بفتح الشین
المنقوطة وسکون الرا المهملة آبله وبالفتح الرا للضرورة
والجدری بفتح الجیم او ضمها وفتح الدال وکسر الرا المهملتین
وتشدید الیا آبله والجدر بالفتحه دیوار والنقطه بفتح النون

وسکون الفا و بالطا المهمله آبله

وضع زان بچه که اخر طهر شن بود علوق تن انکه باز کونه

پاید بقابله   الوضع بضم الواو و سکون الضاد المعجمه

مصدر من باب فتح یعنی در اخر طهر پاکی آبستن

شدن و الطهر و الطهارة مصدران من باب نصر

و کرم یعنی پاک شدن و العلوق مصدر من باب

علم یعنی بچه که در اخر طهر حاملش بود و الیتن بفتح الیا

التحتانیه و بضمها ضعیف و سکون التا الفوقانیه بچه

که نکونسار آید از شکم مادر بدست قابله

مطبوخ بچه مغرفه کفلیز فور جوش اثفیه دیک پایه و طنجر بالبله

اول

اوّل المطبوخ اسم مفعول من الطبخ من باب فتح یعنی

پختن و المغرفه بکسر المیم و سکون الغین المعجمه و فتح الراء المهمله

و بالفا کفلیز و الفور بفتح الفا و سکون الواو و بالراء المهمله مصدر من

باب نصر بمعنی الجوش یعنی بجوش آمدن دیک و الفور بالضم

آهو بان و لا واحد لها و الاثفیه بکسر الهمزة و سکون الثاء المثلثه نقطه

و کسر الفا و بالیا التحتانیه المشددة دیک پایه و الطنجیر بکسر الطاء المهمله

و سکون النون و کسر الجیم و سکون الیا التحتانیه و بالراء المهمله پاتیله

و این پارسی قومی است

و جیز و ملخص بود مختصر سوی جز نعم آری الاکر   الوجیز بالجیم

و الزاء المعجمه فعیل بمعنی الفاعل من الوجازه من باب کرم یعنی کوتاه

شدن و مختصر شدن و الملخص بالخاء المعجمه و بالصاد المهمله اسم

مفعول من التلخیص یعنی تبیان و شروع و بهوید کردن

والمختصر بالخاء المعجمة وبالتاء الفوقانیة والصاد والراء المهملتین

اسم مفعول من الاختصار یعنی سخن کوتاه کردن والماسوی

بکسر السین المهملة وبالقصر بمعنی الغیر یعنی جز و نعم بفتح النون

والعین المهملة ای والاحرف استثناء است بمعنی او مکر

کای و کای و کی و کاو کار بمعنی کم اندر خبر   کاین

بفتح الکاف فیه خمس لغات فتح وتشدید الیاء المکسورة

او بالالف والیاء الخفیفة المکسورة او تشدید الیاء المکسورة

نشل عی او بالهمزة المکسورة المنونة وتشغیله للضرورة او

بالالف والهمزة المکسورة المنونة وابن بهریخ لغة بمعنی کم

خبریست و بخت او کذشت   ایا و هیا و ای و یا

٧١ واما مصحف او راشواط کفته والشواط بضم

الشین وبالطاء المنقوطة اتش پی دود و کذا

فی الکتابین والمخلب بکسر المیم وسکون الخاء المنقوطة

وفتح اللام وبالباء المنقطة چنکال مرغ والحدید

بالحاء والدالین المهملتین فعیل بمعنی الفاعل من الحد

من باب ضرب یعنی تیز شدن شمشیر والمسن

بکسر المیم وفتح السین المهملة وتشدید النون سنک

بلور و مراد از وفسان افسان است و افسان

سنک بلور است جهة ضرورت شعر فسان

کفته والمقطع بالقاف والطاء والعین المهملة آلة

المقطع من القطع من باب فتح یعنی بریدن وکا
چون الت بریدن و جدا کردن چیزیست اورا
مقطع گویند

تکرعست وضواب دست ونیت عزم
نیت قبله وکعبه است چون صلوة نماز

التکرع بالتا الفوقانیه وبالعین المهمله مصدر من
باب التفعل والمعنی الاکارع از آنچه آب دست
را کرع گویند والوضو بالضم الواو والضاد المعجمه
اب دست وبالفتح ابی که وضو میکنند باد
والمصدر منه الوضا بالفتح یعنی روشن شدن

وسفید

ناز کردن علانیه علن وجهر اشکاره
بود ضمیر و فکر چو اندیشه سر و نجوی راز

العلانیه بفتح العین المهمله علی وزن الطواعیه
ظاهر واشکار والعلن بالفتحتین بمعنی ظاهر است
والجهر بفتح الجیم وسکون الها وبالرا المهمله اشکار
والضمیر بالضاد المهمله المفتوحه علی وزن الفعیل
اندیشه والفکر بکسر الفا وسکون الکاف نیز اندیشه
والسر بکسر السین المهمله وتشدید الرا المهمله راز
ونجوی بفتح النون وسکون الجیم وفتح الواو مع
الالف المقصوره راز

چند ورق افتاده

قرم وغطریف وحلاحل

سید وراسس وهمام مهتراست در دست صدر

یشی چیز را اسم نام القرم بفتح القاف

وسکون الرا المهمله سید ومهتر الغطریف

بکسر الغین المنقوطه وسکون الطا والرا المهمله مهتر

وجوانمرد وبچه باز والحلاحل بالحاین المهملتین الاولی

مضمومه والثانی مکسوره مهتر والسید علی وزن

الجید یعنی مهتر والرأس بفتح الرا وسکون الهمزه

وبالسین المهمله مهتر وسر قوم والمصدر منه الرآسه

یعنی مهتر شدن والرأس ایضا بمعنی الرأس

والهمام

والهمام بضم الها مهتر وبپارسی قومی وقومی

دست وقومی صدر چنانکه مصنف گفته مهتر

است ودست وصدر وشی چیز است

که احتیاج بتعریف ندارد وجمعه الاشیا

والاسم این نیز حاجت بنام بردن نیست

وجمعه الاسما

لون رنگ ریح باد وبوی وغیم وغبن منع نوم

خواب ومشی رفتن بعد دوری خطوه گام

اللون بفتح اللام وسکون الواو رنگ ونوع

وجمعه الوان والریح بکسر الرا وبالحا المهمله بوی وباد

دولت کقوله تعالی وتذهب ریحکم ای دولتکم
وجمعه الریاح والغیم بفتح الغین المعجمه وسکون
الیا التحتانیه ابری که همه آسمان را بپوشد
والغین بفتح الغین المعجمه وسکون الیا التحتانیه
ابری که تمام کنارهای آسمان را بگیرد والمصدر منه
الضا من باب ضرب یعنی فرا پوشیدن
والنوم بفتح النون خواب والمشی بفتح المیم وسکون
الشین المعجمه مصدر من باب ضرب یعنی رفتن
والبعد بضم البا الموحده وسکون العین المهمله دوری
والخطوه بضم الخا المنقوطه وسکون الطا المهمله

ما بین

ما بین قدمین وجمعها خطوات بضمتین
وسکون الثانی
عقوه ساحت امر کار وقول گفت وفعل
کرد عقوه بفتح العین المهمله وسکون الثانی
ساحت برای حوالی آن والامر بفتح الهمزه
وسکون المیم وبالرا کار وجمعه الامور والاوامر
والقول بفتح القاف وسکون الواو گفتار
وگفتن وهو مصدر من باب نصر والفعل
بکسر الفا کردار وبالفتح کردن مصدر من باب
فتح وجمعه الفعال بالکسر والافعال والجب

بفتح الجيم وسكون النون وبالبا پهلو وكرانه
حيزي والحارس بالحا والسين المهملتين
پاسبان ونگهبان وجمعه الحراس والحافظ
بالحا المهمله وبالظا المعجمه نگهدارنده من الحفظ
من باب علم يعني نگهداشتن وجمعه الحفاظ
والسطح بفتح السين وسكون الطا وبالحا المهملات
بام وجمعه السطوح

زبده مسكه دهن روغن قطن پنبه صوف پشم
كوز كوزه قصعه كاسه قدر ديگ و كاس جام
الزبده بضم الزا المعجمه وسكون البا

وبالدال

وبالدال المهمله مسكه والزبد بفتحتين كف آب
والدهن بضم الدال المهمله وسكون الها روغن
وباران اندك كه زمين را چرب كند والقطن
بضم القاف وسكون الطا المهمله او ضمها
پنبه والقطن بفتح الاول وسكون الثاني
والصوف بضم الصاد المهمله پشم والكوز
بضم الاول وسكون الثاني كوزه والقصعه
بفتح القاف وسكون الصاد المهمله وبالعين
المهمله كاسه وجمعها القصع والقصاع والقصعه
مثل الهمزة والقصعاء سوراخ موش

دشتی والقدر بکسر القاف وسکون الدال المهملة و
بالراء المهملة دیگ والقدر بالفتحتین اندازه والکاس
بفتح الکاف وسکون الهمزة کاسه وقدح
باشراب وهی مونث کقوله تعالی بکاس
من معین بیضا چون بیضا صفت کاس
واقع است وجمعها الکوس مثل البحور
لفت شلغم تره زرع کشت
بقل
وربع دخل کدیس خرمن خرمه دسته
صعب والف شد و اللفت بکسر اللام
وسکون الفاء وبالتاء الفوقانیة المطولة شلغم
وبالفتح
ربع

وبالفتح مصدر من باب ضرب یعنی بگرداندن
والبقل بفتح الباء الموحدة وسکون القاف تره
وجمعه البقول کالعقول والبقل مصدر ایضا
من باب نصر یعنی رستن بر امدن وملیح شدن
والزرع بفتح الزاء المعجمة وسکون الراء المهملة وبالعین
کشت وجمعه الزروع ومعنی الانبات ایضا
کقوله تعالی أأنتم تزرعونه ام نحن الزارعون والریع
بفتح الراء المهملة وسکون الیاء التحتانیة وبالعین المهملة
زیادتی از هر چیزی ومصدر ایضا من باب
ضرب بمعنی العود والرجوع والربع بکسر الراء المرتفع

من الارض کقوله تعالی اتبنون بکل ریع آیة تعبثون
والریع ایضا الطریق و الکدس بضم الکاف
وسکون الدال و السین المهملتین خرمن و جمعه الاکداس
والحزمة بضم الحاء المهملة وسکون الزاء المعجمة
بسته هیزم وغیرهما و الحزم بالفتح والسکون
مصدر من باب ضرب یعنی استوار کردن
وسنگ بر ستور بستن و الصعب بفتح الصاد
المهملة وسکون العین وبالباء نقطة شده دشوار و
جمعه الصعاب کالبحار من الصعود من باب کرم
والالف علی وزن الفاعل بالنون و الفاء یعنی نرم و
معنی

ومعنی اکنون نیز آمده
ثغر سن و ضرس دندان ظفر ناخن جلد پوست
ضرخ وجوف اندرون ضیق وجنک تنگی وکام
الثغر بفتح الثاء مثلث نقاط وسکون الغین
المنقوطة وبالراء المهملة دندان پیش و جای ترس
و بیم و مصدر ایضا من باب ضرب یعنی شکسته
دندان پیش و السن بکسر السین المهملة وتشدید
النون دندان مطلق و سال زادن مردم و
جمعه الاسنان و المصدر منه السن بفتح السین
یعنی دندان شکستن و زره بخود فرو کذاشتن

وتیره کردن و ریختن اب برق و متغیر شدن
اب والظفر بضم الظا المنقوطه و سکون
الفا و بالرا المهمله ناخن و جمعه الاظفار والجلد
بکسر الجیم و سکون اللام و بالدال المهمله پوست
والجلد بالفتح والسکون مصدر من باب
ضرب یعنی بر پوست زدن و تازیانه زدن
والخد بفتح الخا المعجمه و تشدید الدال المهمله رخسار
و مغاکی در زمین والاخدود شق فی الارض والخد
مصدر ایضا من باب نصر یعنی زمین کندن
والجوف بفتح الجیم و سکون الواو اندرون شکم و
میان

ومیان هر چیزی و زمین مغاکی و جمعه الاجواف
والجواف بالضم نوعی از ماهی والضیق بکسر الضاد
المهمله او فتحها و سکون الیا التحتانیه مصدر من
باب ضرب یعنی تنگ شدن والحنک بفتح
الحا المهمله والنون کام و منقار زاغ را نیز حنک
گویند ادمی انسی و انسان
مردم و جنی پری اجر مزدور رشوه پاره غرم ماوان
و دین دام الانسی بکسر الهمزه و سکون النون
و کسر السین المهمله و تشدید الیا التحتانیه ادمی والادمی
منسوب الی ادم علی نبینا و علیه السلام و جمعه الاناسی

ویجوز جمع الانسان الاناسی ایضا والانسان
بکسر الهمزة وسکون النون شد ومردم والجنی
بکسر الجیم وتشدید النون وبالیا المشددة ن
پری والجان پدر پریان و الاجر بفتح الهمزة و سکو
الجیم وبالرا المهملة مزد ومصدر ایضا من باب نصر
وضرب یعنی مزد دادن و الرشوة بضم الرا المهملة
او کسرها وسکون الشین المنقوطة پاره یعنی
چیزی بغیر استحقاق دادن و بعض اینچیز را رشوه
گویند و الغرم بضم الغین المنقوطة وسکون الرا المهملة
تاوان و الغرم ایضا مصدر من باب ضرب یعنی
قرض

قرض دادن و قرض ستدن
سقم بیماری و صحت شد درستی تیه کبر فتح
ودم ریست وخون القیس فی النی خام
السقم بضم السین المهملة وسکون القاف
او فتحها والسقام بیماری و مصدر ایضا من باب
ضرب یعنی بیمار شدن و الصحة بکسر الصاد المهملة
تن درستی و مصدر ایضا من باب ضرب
یعنی تن درست شدن و التیه بکسر التا الفوقانیة
وسکون التحتانیة وبالها مصدر من باب ضرب
یعنی تکبر کردن و التیه ایضا بیابانی که در زنده درو

متحیر شود و القیح بفتح القاف و سکون الیا
التحتانیه و بالحا المهمله ریم و چرک جراحت
و مصدر ایضا من باب ضرب یعنی ریم کردن
ریش و الدم بفتح الدال المهمله و تخفیف المیم
خون و القلس بفتح القاف و سکون اللام ما خرج
من الفم من البلغم و غیره قال فی الصحاح ما خرج
من الحلق لا الفم او دونه ولیس بقی فان عاد
فهو القی و مصدر ایضا من باب ضرب یعنی قی
کردن و کف زدن دریا و النی بکسر النون و تشدید الیا
التحتانیه گوشت خام لاغر

اصبع

اصبع انگشت لیک ابهام انگشت نر است
بار نسبه ابه است و وسطی بنصر و خنصر تمام
الاصبع بکسر الهمزه و فتح البا
او کسرها انگشت و جمعه الاصابع و ابهام
علی وزن الافعال انگشت نر و الابهام ایضا
مصدر یعنی پوشیده گذاشتن و جمعه اباهیم و السبابة
بفتح السین و البا المشدده المسبحة یقال بالفارسی
انگشت شهاده و الوسطی بضم الاول و سکون الثانی
انگشت میانه و البنصر بکسر البا و سکون النون و
کسر الصاد المهمله انگشت چهارم که نزدیک کلک است

وجمعه الباصير والخنصر بكسر الخا المنقوطه وسكون
النون على وزن البنصر انكشت كلك وجمعه
الخناصير حين هنكام ان
وقتست وجديدان روز وشب غدوه بكره
بامداد وفجر مغرب صبح وشام
الحين بكسر الحا المهمله وسكون اليا التحتانيه هنكام
والان بمد الهمزه وسكون النون وقت
والجديدان بالجيم والدالين روز وشب والغدوه
بضم الغين المعجمه وسكون الدال المهمله بامداد والبكره
بضم البا وسكون الكاف وفتح الرا المهمله

مع

مع تا الممدوده بامداد والفجر بفتح الفا وسكون
الجيم وبالرا المهمله صبح والمغرب بفتح الميم
وسكون الغين المنقوطه وبالبا منقطه
شام عام حول
حجه سال اسبوع هفته شهر ماه سبت شنبه
جمعه ادينه حباله پاى دام العام بالعين
المهمله وتشديد الميم على وزن الفاعل سال وكذا الحول
بفتح الحا المهمله وسكون الواو والحجه بكسر الحا المهمله و
تشديد الميم مع تا الممدوده سال والاسبوع بفتح
الهمزه وسكون السين المهمله وبالبا منقطه هفته

والشهر بفتح الشين المعجمة وسكون الهاء وبالراء المهملة
ماه والسبت بفتح السين المهملة وسكون الباء بنقطة
وبالتاء المطولة شنبه والجمعة بضم الجيم وسكون الميم
وكذا الجمعة بضمتين آدينه والجبار بكسر الجيم المهملة و
بفتح الباء بنقطة پای دام صيد
چون احد يكشنبه واثنان وثلثاء واربعاء هست
دوشنبه سه شنبه چارشنبه والسلم

مبارز وبطل وباسل وشجاع دلير شعير وصبره و
كتان جو است وجاش زعير

المبارز بالباء بنقطة وبالراء المهملة وبالزاء المعجمة اسم
فاعل من المبارزة يعني بجنگ بيرون آمدن باكسى
والبطل بالفتحتين دلير والمصدر منه البطالة من
باب كرم يعني شجاع شدن والباسل بالباء
بنقطة وبالسين المهملة اسم فاعل من البسالة من
باب كرم بمعنى الشجاعة والشجاع بضم الشين المعجمة
وبالجيم والعين المهملة دلير والمصدر منه الشجاع بالفتح
من باب فتح يعني سخت دلى كردن وجمعه الشجعان
كالغلمان والشعير بفتح الشين المعجمة والراء والعين المهملة
على وزن الفعيل جو والصبرة بضم الصاد المهملة وسكون

البابقطه جاشش یعنی قدری از خرمنی که برد از مز
پی وزن و کیلی و جاشش بلفظ عرب آنچه بطلبند
از دل در وقت ترس و عرب گوید اشتریت
الشی صبرة ای بلا وزن و کیل و الکتان من الکتن
من باب علم یعنی سبز شدن لب ستور از کیاه
خوردن و اما رعیبار بسی قوی است و مصنف
درین موضع رعایت لف و نشر کرده
غضنفر و اسد و لیث و حارس و
دلهاث نره بر و قسوره و حیدر است و
صیغم شیر   الغضنفر بالعین و الضاد المعجمتین
المفتوحتین

المفتوحتین و بسکون النون و فتح الفاء و بالراء المهمله
شیر و مرد غلیظ را نیز غضنفر گویند و الاسد
بالفتحتین شیر و جمعه الاسد بسکون السین
و نام برجی از بروج نیز اسد است و اللیث
بفتح اللام و سکون الیا التحتانیه و بالثا المثلثه
نقاط شیر و نوعی از عنکبوت را که مانند شیر
مجهد و مگس را میگیرد و الحارث بالحا المهمله و بالرا
المهمله و بالثا المثلثه نقاط کیت شیر است
و اما مصنف او را شیر گفته و المصدر منه
الحرث من باب نصر یعنی جمع کردن درست

گردن قمران و الدلهات بکسر الدال المهمله
وسکون اللام وبالثا مثلث نقاط شیر قوی
ومردد لاور والدلاهت بضم الدال مردم پشش
روحبک و الهزبر بکسر الها وفتح الزا المعجمه وسکون
البا وبالرا المهمله شیر والقسوره بفتح القاف
وسکون السین المهمله وفتح الواو وبالرا المهمله والتا
الممدوده شیر والحیدر بفتح الحا المهمله وسکون الیا
التحتانیه وفتح الدال و الرا المهملتین علی وزن
الفعیل والتا فیها زایده والضیغم بفتح الضاد المعجمه
وسکون الیا التحتانیه وفتح الغین شیر وکذا الضیغم
بالضاد

بالضاد المنقوطه والثا مثلث نقاط
رقاد و هجعت خفتن سهار بیداری
بذول و باذل و مانح سخی و شبعان سیر
الرقاد بفتح الرا المهمله او ضمها وبالقاف و الدال
المهمله والرقد مصدران من باب نصر یعنی خفتن
والهجعه بفتح الها وسکون الجیم وبالعین المهمله حوالی
سنبک از اول شب من الهجوع من باب
منع یعنی خفتن والسهار بضم السین المهمله والسهر
بالفتحتین بیخواب شدن من باب علم والبذول
بفتح البا منقطه وبالذال المنقوطه چیزی دادن

من باب نصر والباذل اسم فاعل منه یعنی
چیزی دهنده والسخی بالسین المهملة وبالخا المعجمة فعیل
معنی الفاعل من السخاوة من باب نصر یعنی
بخشش کردن و الشعبان بفتح الشین المعجمة و
سکون العین المهملة وبالبا نقطه فعلان من الشبع
من باب علم یعنی سیر شدن

بصم وعتب و رتب چهارم فتر است این ها
همه چیست فرجهای شبر است
البصم بضم البا نقطه وسکون الصاد المهملة فرجه
که

که مابین بنصر وخنصر است والعتب بالفتحتین
فرجه که میان بنصر ووسطی است و الرتب بالفتحه
فرجه که میان وسطی وسبابه است و الفتر بکسر
الفا وسکون التا الفوقانیه فرجه که میان سبابه
وابهام است والفرجه بضم الفا وتشدید الرا
کشادگی که میان دو چیز واقع است والشبر
بکسر الشین المعجمة وسکون البا نقطه مابین الابهام
والخنصر ٭ فلز مشوی الحجم را چو بر کسی
اختلاف وزن دارد هر یکی بی اشتباه ٭ زر
لکن نیق الن اسرب و من ارزیز حل فضه بد اهن

یکی مس و سشبه مه صفر ماه   درین قطعه تفاوت

میان نه فلز کانی بحسب جسد و حجم که هر یکی را رنه بگذارند

و در طرف معین کنند مساوی باشند و در آن

موضع گنجد چنانکه زر صد درم گنجد و اسرب

پنجاه و نه درم در زیبق هشتاد و یکدرم و ار زیر سی و

هشت درم و تریح چهل و پنجدرم و روی چهل و شش

و درین دو بیت شرح کرده   زر روی چهل و

هشتاد و یکدرم سیماب چهل و شش است و

ز ارزیر و هشت شمار ذهب صد است و سرب

پنجه و نه آهن چهل تریح مس چهل و پنج و نقره پنجه و چار

نه جفت نبی که پاک

بودند همه بد عایشه و خدیجه محترمه با ام حبیبه

حفصه بود و زینب میمونه صفیه سوده ام

سلمه هذه لایحتاج الی التصریح والبیان

لغایة ظهورها و وضوحها

فرزندی قاسم و ابراهیم است پس طیب و

طاهر از سر بعظیم است وهذه ایضا لایحتاج

الی البیان و الشأن للعلة المذکورة

مولی دوازده است و
پی را یکی بنه دیگر وضاله انکه نه بیعست و نه هبه
المولی ازاد و ازاد کننده و یار
و دوست و متابع و همسایه و ندیم و پسر عم
و خداوند و یاری کننده و جمعه الموالی
و مراد اینجا معنی اول است یعنی ازاد
کرده شده و النبه بالفتحتین و بالها چیزی
فراموش کردن و گم شده که پی طلب باز یابند
ظاهرا یکی از رسول صلی الله علیه و اله گم شده بود
پی

پی طلب اورا یافتند اورا بنه لقب شد
والفضاله بضم الفا والضاد المعجمه ازاد کرده شد
دیگر از رسول صلی الله علیه نشده بود بلکه اسیرش
کرفته بود از کفار زیرا فضاله اش کفتند
ثوبان رباح وصالح
و مدغم بسیار روز زید بود رافع و ضمیره کبشه موهبه
الثوبان بفتح الثا مثلث نقاط و
سکون الواو ازاد کرده از ازاد کردهای حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله بوده و الرباح
بفتح الرا المهمله و بالبا منقطه و بالحا المهمله مولی

من موالی النبی صلی الله علیه وآله الصالح بالصاد
المهمله نام مولی دیگراست ازان موالی المدغم اسم
مفعول من باب الافعال من الادغام نام مولی دیگر
یعنی اودراوردن لجام است در دهان اسب
والیسار بفتح الیا التحتانیه وبالرا المهمله نام مولی
دیگر و توانگری و دست چپ والیسر بفتح الیا التحتانیه
من باب حسب یعنی اسان شدن والیساره ایضا
من هذه الباب یعنی اندک شدن و زید علم مشهور ایضا
کالزیاد والزید من باب ضرب یعنی افزون کردن
واما بوراقع گیست ازو شده دیگراست والضمه
بفتح

بفتح الضاد المعجمه وفتح المیم مولی دیگراست
والکینه بشل الرنیده نام دیگر ازان موالی است
والموهبه بضم المیم وفتح الواو وسکون الیا
التحتانیه وکسر الها نام دیگر

بو زوج وانفال مدنی میدان بالم بکن و
زلزله احزاب بمان بدانکه سورهای
که در مدینه فرود امده اند اینها اند که مصنف ذکر
کرده درین دو بیت و غیرها اینها همه مکیه اند که
عبارت از نود و چهار سوره دیگر باشند و مجموع

این صد و چهارده سوره در مدت بیست و سه
سال یازده سال حضرت رسول صلی الله
علیه و آله در مکه بود از مدت بیست و سه سال
در مدینه دوازده سال اما سوره نوزده سوره
انا انزلناه است و سوره حج یا ایها الناس
اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة باشد و سوره لم یکن
الذین کفروا اکثر مراد است و سوره زلزلة الارض
مراد است و سوره احزاب یا ایها النبی اتق الله
است و مراد از پنج اول فاتحه و سوره البقره و
سوره ال عمران و سوره النساء و سوره المایده

دیگر

و دیگر قد سمع الله که سوره مجادله خوانند شش
و سوره رعد که المر است و سوره حدید که سبح لله
و سوره فتح که انا فتحنا است و سوره حجرات
که بعد از آن است و سوره حضرت محمد صلی الله
علیه و آله پیش از آن است و سوره دهر که
هل اتی باشد و سوره نصر که اذا جاء نصر الله است
و سوره رحمن که الرحمن علم است چنانچه مجموع
سوره مدینه است باشد

بشکست ز اعجاز پی مرسل ایات نیل قاعده لات

و هبل سوره صد و چهارده است قران را
زانک جامع صد و چهارده است از روی
جمل بدانکه قران را جامع خوانند و جامع بحساب
جمل صد و چهارده است و لهذا سور او صد و
چهارده اند
سورهای که انه سجده است اندر و بر شمارم از قران
اول عد و اعراف و نحل اسری مریم و حج و بعد
ازان فرقان نمل و الم و حم است نجم با انشقاق و
اقرا خوان شافعی راست سجده اجمع هم سجود در ص
مذهب نعمان بدانکه در قواعد واقع است
که

که سنت است سجود تلاوت قران بر قاری و
مستمع سامع در یازده مواضع اول در سوره
اعراف و رعد و نحل و بنی اسرائیل و مریم و در
حج در دو موضع و در سوره فرقان و نمل و ص و انشقاق
و اما واجب است سجود بر قاری و مستمع غیر سامع
در سوره عزایم که الم و حم و النجم و اقرا است
و واجب نیست درین سجده تشهد و تسلیم
و طهارت و قبله اما فرق میان سامع و مستمع
ان است که اگر قصد شنیدن کرده او را مستمع
گویند و اگر قصد نکرده اتفاقا شنید او را سامع
گویند و پیش شافعی درین سور غیر از سوره ص سجده

واصبت ودر سوره حج سجده در اخر دانسته اند واما نزد حنفی در سوره ص نیز سجده واجب

٥ زخیبر ستد مصطفی هفت قلعه خدایش بداد انچنان ملک سالم کتیبه بود ناعم وشق انکه عموص ونطاط وسطیح وسالم

الخیبر علی وزن الهیکل بالخا المنقوطه وبالیا التحتانیه وبالبا بنقطه وبالرا المهمله موضعیست در حجاز بدانکه حضرت مصطفی صلی الله علیه واله هفت قلعه ستد از قلاع که در خیبر بودند از فتح که خدا داد اورا والقلعه بفتح القاف وسکون اللام وبالعین المهمله

الحصن

الحصن الذی فی الجبل والمصدر من هذه الجواهر القلع بالفتح والسکون من باب علم یعنی سست شدن پای ومن باب فتح یعنی برکندن والکتیبه علی وزن القبیله اسم قلعة من القلاع السبع والکتیبه راسپاه لشکر را نیز گویند والناعم بالعین المهمله علی وزن اسم الفاعل قلعه اخری منها والشق بکسر الشین المعجمه وتشدید القاف نیم چیزی وبالفتح کره وصبح وشکاف قلم ودیوار وچوب دار خرما وانجا مراد از و نام قلعه دیگر است والعموص علی وزن الذلول اسم قلعه اخری منها وهو فعول

بمعنی الفاعل من الغموص من باب ضرب یعنی
عیب کردن و یتعدی بعلی فی الاستعمال والنطاح
اسم قلعه اخری منها اما در کتاب لغت
یافت نشده والسطح بالسین والطا المهمله علی
وزن البعر قلعه اخری منها و زیر چیزی را نیز گویند
والسلالم بالسین المفتوحه المهمله اسم قلعه اخری

ک
خشن و لادغ است و اعیاسی جدری و مددو حکا
ناخن و رخود کاسر و راعظ و ان مفسح کران عضل
شد چاک ضربان و ثقل و تافت بازو ان سلی
کر

الخشن بالخا والشین که اوست اصل ملاک
المنقوطتین و هو فعل من الخشونه من باب کرم یعنی
درشت شدن و در طب دست و نشانه الیب
او انست که پوست ادمی بسبب ان درشت شود
و پیدا شدن ان درد از اخلاط است و اما لادغ
ریخنیست که پوست ادمی اگر دو سبب او نیز
غلط بود و هو اسم من اللدغ من باب فتح یعنی
گزیدن کژدم و اما اعیایی چیزیست که ماندگی بر صاحب
او مستولی گردد و سست گرداند مریض را
چنانکه حرکت نتواند کرد و اما جدری و در نسخه

دیگر نجدری تصحیح کرده بالخا المعجمة المفتوحة وبفتح
الدال المهملة رنجیست خیره کننده صاحب را
چنانکه از خود حسی و حرکتی در نیابد و سبب او سرما
باشد واما مجدد بر وزن معلم رنجیست که صاحب
او پندارد که رگهای اعضای او کشیده میشود
و سبب او بادیا غلط بود واما حکاک علی وزن
العلام رنجیست که صاحب او خواهد که جو تشین را
بخارد دایم و بعد از خاریدن سوزی در اعضای
وی پیدا شود واما اخس یعنی رنجیست خلنده
صاحب او پندارد که سوزنی در اعضای وی میخلانند

واما

واما رخوه بکسر الرا المهملة وسکون الخا المعجمة رنجیست
که اعضا بسبب ان سست و مسترخی شود و
ورم گیرد و سبب ان بلغم بود واما کاسر بالسین المهملة
علی وزن الفاعل رنجیست که اعضا را بیفشارد و
بشکند و سبب ان ماده ایست که او را قوام باشد
واما زاغط بالزا المعجمة وکسر الغین المنقوطة وبالطا المهملة
و در بعضی نسخ ضاغط بالضاد المعجمة تصحیح کرده اند
رنجیست فشارنده واما مفسخ بالسین المهملة وبالخا
المعجمة علی وزن اسم الفاعل من التفعیل علتیست
که صاحب ان پندارد که گوشت و پوست او را میسوزانند

و سبب ان ماده حاره است و مراد از عضل
ان گوشت پاره که در میان عصب جای گرفته
و قول مصنف که از وعضل شد چاک یعنی حمتی
ورنجی که ان گوشت را چاک کند یعنی درد جای کند
و اما ضربان علی وزن الدبران الی که خبان نامند گر
اعضا در رگهای بیمار جهنده شوند و سبب آن
ماده حاره غلیظه بود و اما ثقیل بحنیت سوزنغ
کننده چنانکه بیمار پندارد که جمیع اعضای او
سوراخ میکنند اما مسلی المیت که بیمار پندارد
که بجوال دوز او را سوراخ میکنند و مسلی را
جوال

جوال دوز میگویند

دو تشرین و دو کانون و پس انکه شباط و
اذار نیسان و ایار است حزیران و تموز و
اب و ایلول نگهدار وش که از من یادگار است
بدانکه این قطعه در بیان اسامی شهور
است بلغة رومیان و از جمله ماههای چهار ماه
سی سی باشند وان تشرین اخر و نیسان و
حزیران و ایلول است و روزهای هفت ماه دیگر
غیر شباط در هر سه سال متوالی سی و یکست

باشند و در سال چهارم بیست روز شود
و اما ایلول و تشرین اول و تشرین اخر عبارت
از سه ماه خزان است بترتیب الفاظ و کانون
اول و کانون اخر و شباط سه ماه زمستان
بترتیب الفاظ و اذار و نیسان سه ماه بهارند
بترتیب الفاظ و حزیران و تموز و اب سه ماه تابستان
اند هم بترتیب الفاظ

موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار
زین چار چو بگذرد نهنگ آید و مار
آنگاه باسب و گوسفند است حساب

حمدونه

حمدونه و مرغ و سگ و خوک آخر کار

٩٤ این قطعه در بیان اسماء سنین است بلغة ترک
چنانکه ایشان دوازده برج را بدین دوازده نام که درین
قطعه گفته شده میخوانند و نیز تاریخ سال را بدین
جانوران بنام برجی از بروج که در نظم است میخوانند
بترتیبی که در نظم مذکور است سال موش
میگویند و سال گاو را اما بترکی سال موش را
سیچقان ییل میگویند اما بقر را اود ییل و پلنگ را بارس
ییل و خرگوش را توشقان ییل و نهنگ لوی ییل
و مار ایلان ییل و گوسفند را قوی ییل و اسب را

یونت ییل و بوزینه بچی ییل و مرغ را تخاقوی ییل و سگ را

ات ییل و خوک را تنگوز ییل

زفروردین چونکه بگذشتی مه اردی بهشت اید همان

خرداد و تیر آنگه که مرداد همی باید پس از شهریور

و مهر و آبان آذر و دی دان که بر بهمن جز اسفندارمذ

ماهی نیفزاید   این قطعه در بیان اسامی ماهها

است بلغت فارسی چنانچه ماه اول را فروردین

خوانند و دویم را اردیبهشت ماه و سیم را خرداد

و چهارم را تیر و پنجم را مرداد و ششم را شهریور

و هفتم

و هفتم را مهر و هشتم را آبان و نهم را آذر و دهم را

دی و یازدهم را اسفندارمذ خوانند

بسم الله الرحمن الرحیم

حمل و عقرب است با بهرام قوس و

حوت است مشتری را رام ثور و میزان جو

خانهٔ زهره است مر زحل را است جدی و دلو

مقام سه جوزا و خوشه سه سرطان خانه آفتاب

شیر مدام رنز کی گفتم از نجوم تر آنا بیا

موزشیں تمام تمام   این قطعه در بیان اسامی

بروج دوازده گانه فلک است و تعیین بیوت

کواکب سبعه اما نامهای بروج بترتیب حمل است
وثور وجوزا وسرطان واسد وسنبله ومیزان
وعقرب وقوس وجدی ودلو وحوت اما نامهای
کواکب سیاره بترتیب زحل است که از اسمان
هفتم باشد ومشتری که از اسمان ششم باشد ومریخ است
که از اسمان پنجم باشد وشمس است که از اسمان
چهارم باشد وزهره است که از اسمان سیم باشد وعطارد
است که از اسمان دویم باشد وقمر است که از اسمان
اول باشد بدانکه بپارسی زحل را کیوان خوانند و
مشتری را برجیس ومریخ را بهرام واقتاب را خور وزهره را

ناهید

۹۶ ناهید وعطارد را تیر وقمر را ماه اما بدانکه این دوازده
برج را بهفت ستاره سیاره مذکور قسمت
کرده اند چنانچه یکی ازین دوازده برج که اسد است
باقتاب داده اند چنانچه مصنف گفته
که خانه اقتاب شیر بدان وشیر عبارت از اسد
است ودیگری که سرطان باشد بقمر وباقی ماند ده
برج پنج ستاره را بدو برج دادند چنانکه
مصنف فرموده حمل وعقرب است با بهرام یعنی
بهرام را دادند برج حمل وعقرب وقوس وحوت را
بمشتری دادند وثور را ومیزان را خانه زهره ساختند

وجدی و دلو را مقام کرداینند و جوزا و خوشه را
که عبارت از سنبله باشد تیر داده‌اند که عطارد است

خور بخار سی و دو سی و

یکیست حمل و ثور و شیر با پس و پیش دلو و میزان و
حوت و عقرب سی پست و رنه و پس و جدی
پی کم و بیش   بدانکه این قطعه در مقام
انست که آفتاب در هر برج ازین دوازده برج چند
روز مقام میکند و نیز بدانکه شش برج مستقیم الطلوع
نیشند بلکه معوج الطلوع اند و لهذا آفتاب زیاده
از

از سی روز دران برج مقام میکنند اما در پنج برج
سی و یک روز می باشد و در یک برج سی و دو روز
وان برج جوزاست که مصنف گفته خور بخورا
سی و دو اما آن برج که در ایشان سی و یک روز
می باشد حمل و ثور و شیر است و پیش شیر که
پیش سرطان است و پس شیر که سنبله است
چنانکه مصنف فرموده سی و یکیست حمل و ثور
با پس و پیش و اما چهار برج دیگر که در اقامت
و اعوجاج متوسط واقع اند و لهذا خورشید در
ایشان سی روز بیشتر نی باشد و کمتر ازین نیز

وان بروج دلو و میزان و حوت و عقرب است چنانکه
گفت مصنف رحمه الله دلو و میزان و حوت
و عقرب است یی و دو اما دو بروج دیگر که مستقیم
الطلوع اند خور در ایشان پست و نه روز بیشتر
نمی باشد و کمتر نیز چنانکه گفته پست و نه قوس
و جدی بی کم و بیش

تبیع و جذع یی سن گاو است و انکه ثنی و رباعی
سدیس است و ضانع التبیع علی وزن
الفعیل بالعین المهملة بمعنی الفاعل و الانثی التبیعة و مراد
بهر یک

بهر یک از ایشان بچه گاو است که یک ساله
باشد چه اگر تکرار یکساله باشد او را عجل
گویند و الجذع بفتح الذال المعجمة و بالعین المهملة گاو
دو ساله و الانثی جذعة و السن بکسر السین
المهملة و تشدید النون سال و الانثی بالثاء مثلث
نقاط و بالنون علی وزن الصبی گاو ساله و گوسفند
سه ساله و اسب سه ساله و الرباعی بفتح الراء المهملة
گاو چهار ساله و همچنین گوسفند و اسب چهار ساله
و السدیس بالسین المهملة و الدال المهملة علی وزن
الفعیل گاو و گوسفند و اسب پنج ساله و الضانع

بالصاد المهملة والعین المهملة گاو و گوسفند

ششم ساله و بدانکه سن گاو چون از شش درگذشت

دیگر نام علیحده اندازند بلکه بعد ازین صانع گویندش

مخاص و لبون است و حقه جذع سس ثنی در رباعی

سدیس است و بازل   المخاض بفتح المیم

و بالخاء والضاد المعجمتین جای درامدن آب

و درد زادن و ابن مخاض گویند شتر بچه یکساله را

اگر نر باشد و اگر ماده باشد بنت مخاض گویندش

بشرط انکه درامده باشد در سال دویم درامده باشد

واللبو

واللبون بفتح اللام و بضم الباء الموحدة و سکون

الواو گوسفند باشیر و ابن گویند و شتر بچه دو ساله

خواهند که درامده باشد در سال سیم و ابن لبون

گویندش چون مادرش صاحب شیر است.

والانثی بنت لبون و الجمع بنات لبون و الحقه

بکسر الحا المهملة و فتح القاف المشدده شتر

بچه ماده که او را سه سال باشد و درامده باشد

در چهارم و او را حقه گویند چون استحقاق

بار برداشتن پیدا کرده و جذع شتر چهار ساله

که در پنج درامده باشد ثنی شتر پنجساله که در شش

درامده باشد رباعی شتر شش ساله که در هفت
درامده باشد سدیس شتر هشت ساله و
البازل بالباء نقطه و بالزاء المعجمه علی وزن الفاعل
شتری که او را نه بسال باشد
سنش مخلف و بازل بعد سه ساله نر شود عود ازقوه
حمل و عاطل المخلف بالخاء المعجمه علی وزن
اسم الفاعل من باب الافعال شتری را گویند
که بعد از سن بازل است و سن بازل نه بود و مخلف
بعد از سه سال عود بود و جمع العود عوده و بحث
عود گذشت و قول مصنف که ازقوه حمل و عاطل
یعنی

یعنی برتبه سن است که دیگر است و لد ندارد
و قوه حمل ندارد

اشعر و عمر و حمیر و کهلان کولان مرد اغار و عامله
رسباست این قطعه در بیان اسماء
هفت قبیله است و از نسل و قصه ایشان
در کلام الله مذکور است کقوله تعالی لقد کان
لسبا فی مسکنهم ایة اما اشعر یکیست از ان هفت
قبیله و نیز کسی موی پاک را اشعر گویند اما در یاصین
گویند اسم قبیله ایست در یمن و عمر اسم قبیله

دیگراست و عامله ازان قبایل همه وحمیر نیز قبیله ایست

ازیمن و کهلان قبیله دیگراست هم ازیمن و انمار

قبیله دیگراست و عامله قبیله ششم است ازیمن

وقول مصنف که زسباست یعنی از نسل

سباست

هشت حرفست انکه در فارسی نایدهمی تا بیاموزی بیاموزی نشنوی

اندرین معنی معاف بشنو اکنون تاکدامست این

حروف و یاد کن ثا و حا و صاد و ظا و ضاد و عین و

قاف   این قطعه دربیان حرفی چنداست

که ان حرف در لغه پارسی هرگز واقع نشود وهی

الثا

وهی الثا المثلثة نقاط والحا والصاد المهملة والظا

والضاد المعجمتین والطا والعین المهملتین والقاف

ده نام لازم اید تا خوب خوش شود هر نام را ازان

بطلب و چهار چیز خرد و کلان و گرد و منظر و

دراز و باریک و تنگ و سرخ و سفید و سیاه

این قطعه دربیان اوصاف خوبان است

بده نام که هریک ازین ده نام در چهار عضو گرفته

شوند اول خرد یا ان یافت شود در چهار عضو

که ان و پای و بینی و پستان است دوم کلان

وباید که این نیز در چهار عضو یافت شود که نخ
وفرق و کفل و گوی زنخدان چهارم سطبر و باید که این نیز
در چهار عضو یافت شود که ان ساق و بازو
و گردن است و کفل پنجم دراز و باید که این نیز در چهار
چیز یافت شود که ان قامت و انگشتان و مشرکان
و گیسوست ششم باریک و باید که این نیز در چهار
چیز یافت شود که ان بینی و انگشت و میان و شکم
تنک و این نیز باید که در چهار چیز یافت شود که این و
ان و چشم و دهانست هشتم سرخ و باید که این نیز
در چهار چیز یافت شود که پیشانی و سینه و روی
و دل

و دل است نهم سفید و باید که این نیز در چهار چیز
یافت شود که ان ناخن و دندان و بناگوش
و تن است دهم سیاه و باید که این نیز در چهار
چیز یافت شود که ان خال و چشم و طره و ابروست
و در هر که اینها یافت شود خوب است

کتف شانه معی روده عضد بازو پستان
زمجی و زمکی دنبه مرغ و شوی ربان الکتف
بفتح الاول و کسر الثانی او بکسر الاول و سکون الثانی
مثل الکذب و الکذب شانه و جمعها الاکتاف و المعا

بکسر المیم وفتح العین المهملة روده وجمعه الامعاء
لعضد بفتح العین المهملة وبضم الضاد المعجمة وبالدال
المهملة المرفق الی الکتف والیسر علی وزن الفقر
اسپان والرجی بکسر الرا وکسر المیم وفتح الجیم المشدده
دنبه طاو الزمکی بالزا المنقوطه کالرجی فی الوزن
دنبه مرغ والشواظ الممدوده بکسر الشین المنقوطه
الممدوده بریان والشی مصدر من باب ضرب
یعنی بریان کردن والشوی بفتح الشین والقصر
پوست وسر دست دپای ستور
صحم کری بکم گنگی عرج لنگی پله کونی علیم و عالم و علام

دانا

دانا واسی کریان الصحم بفتحتین وبالصاد
المهملة کری یقال رجل اصم والبکم بالبا بنقطه علی
وزن البصر گنگی والعرج بالعین والمهملة والرا
المفتوحتین وبالجیم لنگی والبله بالبا بنقطه علی
وزن العمل کونی والافعل الصفة منها الاصم والابکم
والاعرج والابله والعلیم بالعین المهملة علی وزن الفعیل
معنی الفاعل دانا وجمعه العلما والعالم کذلک
والعلام فعال علی صیغة المبالغة یعنی نیک دانا
والاسی بالسین المهملة فعیل بمعنی الفاعل من الاسی من
باب علم یعنی غمگین شدن وپژمرده شدن

سحاب و عارض و مزن و

غمام ابر است و ظل سایه حبا و ابل و وسمی و مدار و

مطر باران   السحاب بفتح السین و الحا المهمله

ابر تنک کشیده و العارض بالعین و الرا المهمله و بالضاد

المنقوطه علی وزن الفاعل ابری که سایه اندازد

و افقی که پیش اید از بیماری و المزن بضم المیم المعجمه

و سکون الزا المعجمه ابری که سفید باشد و الغمام

بفتح العین المنقوطه ابری که تمام روی افاق را پوشد

و الظل بکسر الظا المنقوطه و تشدید اللام سایه

و تاریکی شب اما سایه پیش از زوال را الحسب

عرف

عرف ظل گویند و سایه بعد از زوال را فی گویند

و جمعه الظلال کالبحار و الحبا الممدوده بفتح الحا

المهمله بارانی که زمین را تازه کند و فراخی سال

و شرم و فرح شیر و الوابل بالبا منقطه علی وزن

الفاعل باران شدید بزرگ قطره و الوسمی بفتح الواو

و سکون السین المهمله باران بزرگ قطره که در اول

بهار آید و المدرار علی وزن المیعاد من المدر بالفتح

من باب نصر یعنی شیر و باران فرو گذاشتن

و المطر بالفتحتین باران و بسکون الثانی مصدر من باب

نصر یعنی باریدن و بارانیدن و شکافتن

ربیع اسم بهار امد و خریف اسم
خزان و انکه شتا و صیف پی شبهه زمستانست و
تابستان   بدانکه این قطعه عرب اطلاق میکند
ربیع را بر دو چیز اول بر ماه چنانکه گویند ربیع الاول
و ربیع الاخر و مراد ازش دو ماه باشد بعد از صفر دویم
بر فصل که دران فصل گیاه ها رویند و بهار عبارت
ازین فصل است و اما خریف بفتح الخا المنقوطه و کسر
الرا المهمله علی وزن الشریف یکی از فصلهای سال که عبارت
از خزان و تیرماه باشد و نیز خریف گویند باران را
که در فصل خریف اید و الشتا بکسر الشین المعجمه فصل
زمستان

زمستان و جمعه الشتیه و الصیف بفتح الصاد
المهمله و سکون الیا التحتانیه تابستان و باران که در
تابستان اید و صاف بالمکان ای قام به

عدو خصم دشمن دان حذار و خوف
ترسیدن وثاق و نکل بند امد حصین و سجن چه زندان

العدو بالعین المهمله فعول بمعنی الفاعل
دشمن من العداوه من باب نصر یعنی دشمن کردن
و الخصم بفتح الخا المنقوطه و سکون الصاد المهمله
دشمن و بالضم کرانه چیزی و الخصم بالفتح و الکسر
سخت خصومت و الحذار بکسر الحا المهمله و بالذال

المعجمة مصدر من باب المفاعلة یعنی ترسیدن
والوثاق بالفتح والكسر والثاء مثلثة نقاط بند كقوله
تعالی فشدوا الوثاق والموثق مصدر من باب حسب
یعنی استوار كردن والنكل بكسر النون و سكون
الكاف بند واسب و لجام والنكال بالكسر آن
عقوبتی كه بدان پند گیرند والحصین بالحاء والصاد المهملة
علی وزن الفعیل جای محكم واستوار والسجن بكسر
السین المهملة وسكون الجیم زندان وجمعه الاسجان
والمصدر منه السجن من باب نصر یعنی زندان
كردن   ای سركش بطی كاهل
طری

طری تازه جنی چیده خزی سوادی ناكس
صنی لاغر تهی تابان   الابی فعیل من الاباء
من باب فتح یعنی سر باز زدن والبطی فعیل مهموز
اللام من البطو بالضم نقیض السرعة والطری علی
وزن الفعیل بالطاء والراء المهملة من الطراوة من
باب كرم یعنی تازه شد والجنی من باب ضرب
یعنی برچیدن میوه والخزی بالخاء والزا المنقوطة
فعیل بمعنی المفعول من الخزو من باب نصر یعنی قهر
كردن كس والدنی بالدال المهملة علی وزن الفعیل
من الدناءة یعنی ناكس شدن والصنی بفتح الضاد المنقوطة

وكسر النون على وزن الفعيل لاغر وبيماري هو ناقص
من باب علم يعني لاغر شدن و البهي فعيل ايضا
معنى الفاعل من البها من باب علم وكرم كما يقال بهي
وبهو فهو بهي اي و احسن ذو انور

سغب دان طوي وجوع مصدرها و لغت ازوي
يكي سغبان دويم طيان سيم جوعان ديكر غرثان

السغب بالسين المهملة المفتوحة وسكون الغين المعجمة
گرسنه شدن و بفتح الغين جهة ضرورت شعر است
والسغب منه السغبان في الطوى بفتح الطا المهملة
والواو گرسنه شدن و هو مصدر من باب علم و السغبان

منه

منه الطيان و الجوع بضم الجيم وسكون الواو
و بالعين المهملة گرسنه شدن و هو مصدر من باب
نصر والنعت منه جايع واما شيخ مصنف
جوعان گفته اما در بعضي نسخ سغب و غرث و طوي
واقع است واما لفظ ديگر غريان اشاره است
بالسنت كه غرثان ديگرار غرثا است بقرينه رعايت
لف و نشر مرتب اگر واقع نيست در بيت
و غرث نيز بمعني جوعست واز باب علم است

كلف عشق و صلف لاف و
سينه سال و امن باله حذر خاشع فرع جا لف

قلق لاف وجل ترسان الکلف

بسکون اللام فریفته شدن و تجربکهار زرد روی

اما مراد از و عشق است چون زرد روی لازم

عشق است ذکر ملزوم و اراده لازم والصلف

بالفتحتین لاف زدن و هو مصدر من باب علم

والسنه بفتح السین المهمله والنون مع الها المدوده

سال والاسن علی وزن المسح نالیدن و هو مصدر

من باب ضرب والحذر بفتح الحا المهمله وکسر الذال

المنقوطه صفه المشبهه من الحذر بالفتحتین من

باب علم یعنی حذر کردن واما صفت معنی خاشع

کفته

کفته و خاشع فروتنی کننده را کویند والفزع

فعل بمعنی الفاعل من باب علم یعنی ترسیدن

والقلق بالقافین فعل مثل الحذر القلق بالضمه

من باب علم یعنی بی آرام شدن واما صفت

معنی هایب کفته که ترسان است ولیکن بی

آرامی لازم ترسیدن بود اینجا ذکر ترس ذکر ملزوم است

و اراده لازم والوجل علی وزن الحذر بالجیم مثل الوجل

من باب علم یعنی ترسیدن

نقی و متقی پرهیزکار و عبقری ترسان سخن

سوهان کدوره صدر خیره سر حیران

السقی بمعنی المسقی وتقی در اصل اوتقی بوده پس قلب
کردند واو بیا از برای انکسار ما قبل واو پس
بدل کردند یا بتا و تا در تا ادغام کرده شد
اتقی شد و الاتقی مصدر من باب الافتعال یعنی
پرهیزکار شدن و العبقری بفتح العین المهملة وسکون
البا بنقطة و فتح القاف وکسر الرا المهملة وتشدید
الیا منسوب الی العبقر و اما مراد از و چیزی
نیکوست و السفن بالسین المهملة و الفا المفتوحتین
چوب نبات و مصحف سوهان کفته والکدر
فعل من الکدرة من باب ضرب یعنی تیره شدن
والحذر

والحذر خیره علی وزن الفعل من الحذر من باب ضرب
ومن باب علم یعنی سست شدن اعضا در خواب
شدن پای یقال حذر رجل وهی حذرة والسدر بفتح
السین المهملة وکسر الدال والرا المهملة فعل من السدر بالفتحة
من باب علم حیران شدن
وتد میخ و وصب رنج والم درد و حواس رشش
اقط پنو دو ادارد و هق بدخو سق گریبان
الوتد بفتح الواو وکسر التا وفتحها میخ وجمعه الاوتاد
والمصدر منه الوتد من باب ضرب یعنی میخ
کوفتن در جای و الوصب بالفتحتین مصدر من باب

علم بالصاد المهملة و بالبا نقطة يعني بيمار شدن
و بيماري والالم بالفتحتين درد و مصدر ايضا من باب
علم يعني دردمند شدن و الجوي بفتح الجيم والواو
و سكون اليا مصدر من باب علم يعني بيمار شدن
والجواء الممدودة بكسر الجيم رود فراخ و الاقط بفتح
الهمزة و كسر القاف و بالطا المهملة پنير يعني قروت
والدواء الممدودة بفتح الدال المهملة و كسرها دارو والجمع
ادوية والتئق بفتح التا الفوقانية و بكسر اليا التحتانية
اسم فاعل مهموز العين من باب علم يعني پر شدن
دل از خشم والمئق اسم فاعل مهموز العين من المأق
من باب

١١٥

من باب علم يعني در ماقه در آمدن و ماقه آن نفس
و دم سخت را گويند كه مقدمه گريه مي باشد
صغر خوردي كبر پيري فلز كاني
سميج ناخوش ذهب زر لعب بازي
طلب جستن جرب ويران الصغر
بكسر الصاد المهملة و فتح الغين المعجمة ضد الكبر يعني
خوردي والكبر على الصغر يعني كلاني والفلز بكسر الفا واللام
و تشديد الزا المعجمة جواهر الارض از ذهب و فضه و نحاس
و غير ذلك السميج بالسين المهملة والجيم فعيل بمعنى الفاعل
من السماجة من باب كرم يعني زشت شدن

والذنب بفتح الذال المنقوطة وفتح النون
وبالبا المنقوطة دم ودنباله چشم وجمعه الاذناب

واللعب بفتح اللام وكسر العين المهملة وبالبا المنقوطة
بازى واللعبة بضم الشطرنج والطلب بالفتحة
مصدر من باب نصر يعنى جستن والخرب
بفتح الخا المعجمة وكسر الرا المهملة اسم فاعل من باب
علم يعنى ويران شدن

حضر بارد شيم سرور سخين كرم وحزين غمكين
فرح شادى كه مسرور است جذلان
فرح شادى الحضر بفتح الخا المنقوطة
وكسر

وكسر الصاد المهملة اسم فاعل من الحضر من
باب علم يعنى سرد شدن وسرما زده شدن

والشيم بفتح الشين المعجمة وفتح اليا المنقوطة البرد
وفتح الاول وكسر الثانى اسم فاعل من الشيم بالفتح
والسكون من باب علم يعنى سرد شدن
يقال شيم الما فهو شيم والسخين بالسين المهملة والخا
المعجمة فعيل معنى الفاعل من السخونة من باب كرم
ونصر يعنى غمكين شدن والحزين فعيل معنى الفاعل
من الحزن من باب علم يعنى غمكين شدن والفرح
بالفتحتين وبالرا والحا المهملتين مصدر من باب

يعني شادي كردن و معني التكبر كقوله تعالى
ان الله لا يحب الفرحين اي المتكبرين و المسرور
اسم مفعول من السرور يعني شادمان كردن
و شادمان شدن پس سرور شادمان شده
و هذا المصدر من باب علم و نصر و الجذلان بالجيم المفتوحة
و بالذال المنقوطة الساكنة فعلان بمعني الفاعل
من الجذل يعني شادمان شدن و الفرح بفتح الفا
و كسر الرا المهملة اسم فاعل الفرح شادمان
عنا رنج و سنا رفعت جلا نفي بكا گريه
حنف ميل و حفر شرم و سماحت و صحب انفعال

اقول

العنا بفتح العين الممدودة المهملة و
بالنون مصدر من باب علم يعني رنج كشيدن
و السنا الممدودة بفتح السين المهملة و بالنون المجد
و الشرف و الرفعة و الجلا و بالمد و فتح الجيم از خان
ومان بيرون كردن و بيرون شدن و روشن شدن
و الجلا بالكسر و المنون بردن و اندوه و ابرون كه مصنف
كفته مناسب معني اوست و البكا الممدودة و القصر
بضم البا بفتحة مصدر من باب ضرب يعني
گريستن و الجنف بالجيم و النون المفتوحتين
مصدر من علم يعني ميل كردن و الحفر بالخا

المنقوطه والفا المفتوحه وبالرا المهمله شرم
وحيا والخفر مصدر منه من باب علم يعني
شرمكين شدن والصباح بكسر الصاد المهمله و
بالحا المهمله الصوت والمصدر منه الصبح بالفتح
والسكون من باب ضرب يعني اواز كردن
والصخب بفتح الصاد المهمله وبالخا المنقوطه الساكنة
وبالبا منقطه مصدر من باب علم يعني اواز كردن
غرين وغيل وغاب وغيضه
وايك و شري بيشه [illegible] نيز بدكفك و سنين
قحط و مطالست و حد اب انبان

العرين

العرين بفتح العين المهمله وكسر الرا المهمله وسكون اليا جايه
شير وكذا العرينه والغيل بكسر الغين المنقوطه و
سكون اليا التحتانيه موضع الاسد والغاب
بالغين المعجمه وسكون اليا التحتانيه وفتح الضاد المعجمه
بيشه شير والمصدر من هذه الجوهر الغيض يعني اندك
شدن و اندك كردن كقوله تعالى وغيض الما
والايك بفتح الهمزة وسكون اليا التحتانيه موضع
شجر واما مصنف او را بيشه كفته والشري بالشين
المنقوطه وبالرا المهمله المفتوح جيبن راي كه دران شيرها
باشند والزند بالزا المعجمه وبالبا منقطه المفتوحه كفك

والغيطل بفتح الغين ... وبابا منقطه

اب و سیتر وشیراب وکفک پارسی است
والسنین بالسین المهملة المکسورة مصحف اورا
قحط کفته و اما در کتابی یافت نشده و اما سنین
بفتح سین توش سنک را کویند کویا مصحف نیز
سنین بفتح کفته و ذکر ملزوم کرده که ان قحط است
واراده لازم او توش سنک است چون مراد تعطی
عدم آبادانیست و عدم آبادانی موجب حرارت
سنک وغیره است اما تکلف است والمطا
المقصورة بفتح الطا المهملة پشت ظاهر اکر واحد
مطایاست از اینجاست والجراب بکسر الجیم وبالرا المهملة

وبالبا

وبالبا بنقطه انبان و جمعه اجربة

شوفه مهمه وفیضا فلات وسبسب و بیدا
جو برود و بیابان است ولوب و حره سنکستان
التنوفة بفتح التا الفوقانیة وضم النون
وبالفا بیابان و المهمه بفتح المیمین بیابان و القیطا
الممدوده وبالفاین المفتوحتین وسکون الیا
التحتانیه بیابان و الفلاة بفتح الفا بیابان
والسبسب بالسین المفتوحتین المهملتین وسکون
البا الاول بنقطه بیابان و البیدا الممدوده بفتح
البا بنقطه وسکون الیا التحتانیه وبالدال المهمله

بادیه والدو بفتح الدال المهملة وتشدید الواو وبا بان
واللوب بضم اللام وسکون الواو وبالبا بنقطه
سنکستانی که دروی سنک سیاه باشد والحره
بفتح الحا والزا المشدده المفتوحتین سنکستان

لغز احجیه محجستان سمر اسطوره

افسانه لعب بازی کره کوی است ومحجن

صولجان چوکان اللغز بضم اللام وفتح اللام

العین المنقوطة وبالزا المعجمة عبارتی نظمی یا نثری
که بعمل بسته چیزی ارو اراده کرده باشند یا
اسمی ونخجستان بضم خا وجیم مشدده فارسی و است

یعنی

یعنی معما وهمچنین مثل لغز است احجیه بضم الهمزه
وسکون الحا وبکسر الجیم مع تشدید الیا التحتانیه
والسمر بفتح السین المهملة والمیم وبالرا المهملة افسانه
که بعد از خفتن کفته شود وهمچنین است اسطوره
بضم الهمزه علی وزن الاعجوبه واللعب بفتح اللام و
کسر العین وبالبا بنقطه بازی والکره بضم الکاف
وفتح الرا المهملة مع تا المدوده کوی بازی کردن والمحجن
بکسر المیم وسکون الحا علی وزن المنبر چوکان
والصولجان بفتح الصاد المهملة وسکون الواو و
فتح اللام فارسی معرب چوکان وجمعه الصوالجه

والها المعجمه

طود و جبل طور و علم کوهست و حارس پاسبان

طرم و عسل اری و ضرب شهد ست دو مجان

رایکان   الطود بفتح الطا المهمله و سکون

الواو و بالدال المهمله کوه بزرگ و الجبل بالفتحتین کوه

و نشانه و جمعه الجبال و الطور بضم الطا و سکون

الواو کوه و العلم بالعین المهمله و بالفتحتین کوه و نشانه

و الحارس بالحا و الرا و السین المهملات علی وزن

الفاعل من الحراست من باب نصر یعنی

نگاه داشتن و پاسبان را حارس گویند چون نگهبان

است

والطرم بکسر الطا المهمله و سکون الرا المهمله انگبین

وسپکه و العسل بالفتحتین شهد و الاری بفتح الهمزه و

سکون الرا المهمله عسل و الضرب بفتح الضاد

المعجمه و بالرا المهمله المفتوحه و بالبا بنقطه العسل الابیض

الغلیظ و المجان بفتح المیم و تشدید الجیم علی وزن المنان

رایکان   میزان ترازو حمل بار قر

خرواری بود فلک و سفینه جاریه کشتی شراع بادبان

المیزان اسم آله من الزنه من باب نصر

یعنی سنجیدن و چون ترازو می سنجد چیزی را او را میزان

گفته شد و الحمل بکسر الحا المهمله و سکون المیم بار و الحمل بالفتح

ماکان فی البطن و

ماکان فی البطن و مصدر ایضا من باب ضرب
یعنی حمله کردن و بعدی و بعلی و باز کشیدن و غیرهما والوقر
بکسر الواو و سکون القاف و بالرا المهملة خروار بارکه
بر پشت نهند والفلک بضم الفا و سکون اللام
کشتی و الجمع و الواحد و المذکر و المونث فیه سواء
والسفینه بالسین المهملة علی وزن الوسیله کشتی و جمعه
السفن و الجاریه بالجیم و بالرا المهملة کشتی و اقتاب و الشراع
بکسر الشین المعجمه و بالرا و العین المهملة بادبان کشتی
لوح و سکاک وجود هوا ملاح و پرو خالی تهی

شامخ بلند و قله سر معراج و سلم نردبان

اللوح

اللوح بضم اللام و سکون الواو و بالحا المهملة ما بین
الارض و السما هوا و بالفتح ما یکتب فیه و السکاک
بضم السین المهملة هوا و السکاک بالکسر جمع السک
یعنی مسمار و الجو بفتح الجیم و تشدید الواو هوا و الملان
بفتح المیم و سکون اللام و مد الهمزه فعلان من الملا
بالفتحین من باب فتح یعنی پر کردن پس ملان
معنی او پر کننده باشد اگرچه مصنف پر
میگوید و الخالی اسم فاعل من الخلو من باب
نصر یعنی تهی کردن و تهی شدن و الشامخ بالشین
والخا المعجمتین کوه سنگ بلند و جمعه الشوامخ و المصدر

الشمخ من باب فتح یعنی بلند شدن و القلة بضم القاف
وتشدید اللام سر کوه واعلا هر چیزی وجمعه
القلل بضم الاول وفتح الثانی و المعراج بکسر المیم
وسکون العین المهملة وبالرا المهملة نردبان وجمعه
معارج ومعاریج والمصدر منه العروج من
باب نصر یعنی بالا بر شدن و السلم بضم
السین المهملة وتشدید اللام المفتوحة نردبان
وجمعه السلالیم

جسم وجسد شخص وطلل حوبا و جسمان و بدن تن
ذات هستی کون بودن روح نقش و بهجه جان

الجسم بکسر الجیم تن ادمی با اعضا وغیره وجمعه
الاجسام والجسد بالجیم والسین المفتوحتین
وبالدال المهملة بدن مردم و نیز پس زعفران وجمعه
الاجساد والشخص بفتح الشین المنقوطة وسکون
الخا المعجمة وبالصاد المهملة سواد انسان وبدن
وجمعه الاشخاص والطلل بفتح الطا المهملة و
فتح اللام الاول الاخر الشخص ونشانه ای وجمعه الا
الاطلال والحو بالمقصورة بفتح الحا المهملة وسکون الواو
وبالبا بنقطة تن و الجسمان بکسر الجیم وسکون
السین المهملة تن وکذا الجثمان بالثا بثلث نقاط

والبدن بفتح البا بنقطة وبالدال المهملة تن كقوله
تعالى فاليوم ننجيك ببدنك والذات بالذال
المنقوطة هستي چيزي ومعنى الجهة كمال يقال ذات
العين وذات الشمال والكون بفتح الكاف وسكون
الواو مصدر من باب نصر يعني بودن والروح بضم
الرا المهملة وسكون الواو وبالحا المهملة جان وجمعه
الارواح وقد از اين روح گويند وبالفتح خوشي كقوله
فروح وريحان اي رحمة ورزق والنفس بفتح النون
وسكون الفا وبالسين المهملة جان وجد والمهجة
بضم الميم وسكون الها وبالجيم المفتوحة چون دل وجان

قال

سنور وقط وحنظل وهرت گربه كلب سگ
برغوث كيك ونمل ذره مورچه عالم جهان
السنور بكسر السين المهملة وتشديد النون المفتوحة
وسكون الواو وبالرا المهملة گربه والقط بكسر القاف
وتشديد الطا المهملة گربه والحنطل بفتح الخا المنقوطة
وسكون اليا التحتانية وفتح الطا المهملة گربه
والهره بكسر الها وتشديد الرا المهملة گربه هرره گرده
والكلب بفتح الكاف وسكون اللام سگ
وجمعه الاكلب والكلاب والبرغوث
بضم البا بنقطة وسكون الرا المهملة وضم الغين

المنقوطه وسکون الواو وبالتا تبلت
نقاط کبک و جمعه البراعیث والنمل بفتح النون
وسکون المیم مورچه الواحدة النملة والذر بفتح
الذال المنقوطه وتشدید الرا المهمله المفتوحه
مورچه خرد و مصدر ایضا من باب نصر یعنی
پاشیدن و العالم بفتح العین و اللام این جهان
و آنجهان و جمیع مخلوقات که عبارت از
ماسوی الله باشد و جمعه العالمون و العوالم
قلت کمی راحت خوشی شرت
بری ملکت شهی سودت سری جده نوی کطت
بری

بری پیپ کمان القلت بکسر القاف
وتشدید اللام مصدر من باب نصر یعنی کم شدن
واندک شدن چیزی والراحة بالرا والحا المهملتین
مصدر من باب نصر یعنی خوش شدن و الشرة
بکسر الشین المنقوطه وتشدید الرا المهمله المفتوحه
مصدر من باب نصر و علم و کرم یعنی بد شدن
والملکة بضم المیم وسکون اللام پادشاهی و بادشاه
شدن و السودد بضم السین المهملة وفتح الدال
المهمله من باب نصر یعنی مهتر شدن و سرور شدن
وکذا السیادة والجد بکسر الجیم وتشدید الدال المهمله

مصدر من باب ضرب یعنی پوشیدن
وبوی چیزی والجد بکسر الاول بدون التا کوشش
کردن من باب ضرب والکظ بکسر الکاف وتشدید
الظا المعجمه امتلا المعده من الطعام والمصدر
منه الکظ بفتح الاول یعنی پر کردن شکم از
طعام والریت بکسر الرا المهمله وسکون الیا
التحتانیه وفتح البا بنقطه بهمت و کمان ومصدر
ایضا کاریت من باب ضرب یعنی بکمان افکندن
لادغ کزان بالغ رسان اکل خوران
رانع چران طایر پران قاطع پران جاری روان
ساعی

ساعی دوان الادغ اسم فاعل من اللدغ بالدال
المهمله وبالعین المعجمه من باب فتح یعنی گزیدن کژدم
والبالغ بالبا بنقطه وبالعین المنقوطه اسم فاعل
من البلوغ من باب نصر یعنی رسیدن والاکل اسم فاعل
من الاکل من باب نصر یعنی چیزی خوردن والراتع
بالرا والعین المهملتین وبالتا الفوقانیه اسم فاعل
من الرتاع من باب فتح یعنی چریدن و چرا کردن والطایر
اسم فاعل من الطیران من باب ضرب یعنی
پریدن والجاری بالجیم والرا المهمله اسم فاعل من
الجریان من باب ضرب یعنی روان شدن و رفتن

واب والساعی بالسین والعین المهملة اسم
فاعل من السعی من باب فتح یعنی دویدن و کار کردن
جمع وفریق و قوم وفرقه امة معشر فئة
طالق شکوی گله هجوی راعی شبان الجمع اسم
جماعة الناس والفریق اسم فاعل اقل منه من
الفرق والفرقان من باب نصر وضرب یعنی جدا کردن
والقوم بفتح القاف وسکون الواو مردمان من
الرجال دون النساء والفرقة بکسر الفاء وسکون الراء المهملة
وبالقاف بمعنی تجمه ودر اینجا مراد از وامت است
که گروه باشد والامة اعم من ان یکون ادمیا او غیره
من

من الحیوانات والمعشر بفتح المیم وسکون
العین المهملة وفتح الشین المنقوطة وبالراء المهملة قوم
من الناس وجمعه المعاشر والفئة بکسر الفاء
وفتح الهمزة گروه والطالق اسم فاعل من
الطلاق من باب نصر یعنی رها شدن از
عقد نکاح مرد ویله والشکوی بفتح السین المعجمة
وسکون الکاف وفتح الواو گله وشکایت
والهجو بفتح الهاء وسکون الجیم گله شتر که از مقصود
باشد تا صد والمصدر منه الهجوم یعنی ناگاه فرا خبر
رسیدن والراعی بالراء والعین المهملتین چوبان

وهو اسم فاعل من الراعي يعني چرانيدن
غي وضلالت گمرهی بغض وعداوت دشمنی
ملقاجته قران نبی پنهان ایه نشان
الغي بفتح الغين المنقوطه وتشديد اليا التحتانيه
مصدر من باب ضرب يعني گمراه شدن
والضلالة بفتح الضاد المنقوطه وهو مصدر من
باب ضرب يعني گمراه شدن وضايع وهلاک
شدن والبغض بضم البا منقطه وسكون
الغين المنقوطه وبالضاد المعجمه ضد الحب
يعني دشمنی كردن والعداوه بفتح العين

والدال

والدال المهمله دشمنی والمصدر منه العدوان
يعني بيدلی كردن والتلف بكسر التا المهمله
جهته چيزنی ومصدر ايضا من باب علم والقران
بضم القاف وسكون الرا المهمله كتابی كه از حضرت
عزت نازل شده پنی بكسر النون والبا منقطه
زبان قومی است كه قرا نزا گويند والقران ايضا
مصدر من باب فتح وكذا القراة بالكسر يعني خواندن
والتبيان بكسر التا الفوقانيه وسكون البا منقطه
وباليا التحتانيه مصدر بمعنى البيان من باب ضرب
وهو شاذ لان المصدر انما يجيء بفتح التا مثل التكرار

والتذكار ولم يجي الا النسيان في التلقا والاية بمد الهمزة

علامة ونشانه وجمعها الايات

صالح نكو طالح تبه كفه پله مدهن دبه مقول زبان نسوان

زبان عاليش بس خسران زيان

بالصاد المهملة كذا على وزن الفاعل نيكو والطالح

بالطا والحا المهملتين كذا على وزن الفاعل بدبخت

وتبه كار والكفه بفتح الكاف وتشديد الفا مع تا

الممدوده پله والمدهن بضم الميم وسكو الدال المهملة

وضم الها روغن وهو شاذ والمقول بكسر الميم

وسكون القاف وفتح الواو زبان والنسوان

بكسر

بكسر النون وسكون السين المهملة جمع امراه

والعاليش بالعين المهملة وبالسين المعجمة على

وزن الفاعل زبن وزيست الخسران بضم

الخا المعجمة وسكون السين المهملة زيان

ميزاب ناودان وندى نم شجر درخت چون

ملتجا پناه وملك شه سرير تخت

الميزاب بكسر الميم وسكون اليا التحتانيه

وبالزا المعجمة والبا بنقطة ناودان وهو فارسي

معرب والندى بفتح النون وبالدال المهملة

وسکون الدائم وباران وجوانمردی وجمعه الانداء
والشجر بالشین المعجمه وبالجیم المفتوحه درخت
یعنی نبات باشاخ والملتجا بضم المیم و
سکون اللام وفتح الجیم وهو اسم مکان من الالتجا
یعنی محل پناه گرفتن والملک بفتح المیم وکسر
اللام پادشاه وجمعه الملوک والملک
بالکسر والسکون مصدر من باب ضرب
یعنی مالک شدن چیزی را بفتح الاول وسکون
الثانی مصدر ایضا من باب یعنی محکم گردانیدن
خمر را والسریر بالسین المهمله وبالرائین المهملتین

علی وزن الفعیل تخت وقرارگاه وجمعه السرر کقوله
تعالی علی سرر متقابلین
کل وجمیع وقاطبه وجمله در آن همه شطر است و نصف
همه وجزو است وبعض لخت
الکل بضم القاف وتشدید اللام مفرد اللفظ
مجموع المعنی یعنی همه والجمیع علی وزن الفعیل
والشفیع قبیله گرد آمدن وسپاه وهمه والقاطبه
بالقاف والطاء المهمله وبالباء بنقطه اسم الجمیع
والجمله بضم الجیم وسکون المیم همگی چیزی والشطر
بفتح الشین المعجمه وسکون الطاء والراء المهملتین پاره

چیزی و مصدر ایضا من باب نصر یعنی بدو نیم
کردن و النصف بکسر النون و سکون الصاد
المهمله احدی شقی الشی یعنی نیمه چیزی و الجز بضم الجیم
و سکون الزا المنقوطه و بالهمزه پاره چیزی
و جمعه الاجزا و مصدر ایضا من باب فتح
یعنی پسنده کردن ستور گیاه تر از آب
و البعض بفتح البا بنقطه و سکون العین المهمله
و بالضاد المعجمه پاره و نیمه از چیزی و جمعه الابعاض
و اما لخت فارسی قوی است بمعنی بعض
فیحن سداب و ثوب و قید سرد باد
رنگ

رنگ و باکد و و فتح ترا و شدید سخت
الفیجن بفتح الفا و سکون الیا التحتانیه و فتح
الجیم سداب و الثوم بضم الثا بثلث
نقاط سیر و العشذ بالفتحین و بالثا نقاط
جمع فشده یعنی جبار با درنگ و الدبا بضم الدال
المهمله و بالبا بنقطه المخففه و بالقصر کدوی تر و الشدید
بالشین المعجمه و الدالین المهملتین علی وزن الفعیل
چیزی سخت و باقوت و جمعه الاشداد
و المصدر منه الشد من باب نصر یعنی استوار
بستن قیا حیا ر و سلق جغند رجز

کرز نغناع بود سست اثاث و متاع رخت
القثا الممدوده وبکسر القاف وبالثا
بثلاث نقاط خیار واحد القثا بتشدید الثا
بثلاث نقاط والسلق بکسر السین المهملة وسکون
اللام چغندر وگرگ نزو الجزر بفتح الجیم والزا المعجمة
المفتوحة وبالرا المهملة کرز یعنی زردک والجزر بالفتح
والسکون مصدر من باب نصر یعنی بسیر
کشتن و پوست باز کردن وکم شدن آب
و دریا والنغناع بالنونین المفتوحتین والعینین
المفتوحتین مع سکون الاولی پوده والاثاث
بفتح

والاثاث بفتح الهمزة وبالثائین بثلث نقطه
در رخت خانه وکذا المتاع بفتح المیم والتا
الفوقانیة وبالعین المهملة
خدعه فریب و صبر شکیب و جمال زیب
زی و لباس و کسوة چون جدو خط بخت
الخدعه فریب بضم الخا المعجمة او فتحها وسکون
الدال المهملة وفتح العین بکر و فریب والصبر بفتح
الصاد المهملة وسکون البا بنقطه وبالرا المهملة
شکیبائی و مصدر ایضا من باب کرم وضرب
یعنی شکیبائی کردن والجمال بفتح الجیم الحسن

ومصدر ایضا من باب کرم یعنی خوب شدن
واما زیب پارسی است بمعنی حسن والزی بکسر الزا
المنقوطه وتشدید الیا التحتانیه لباس واللباس
بکسر اللام وبالسین المهمله جامه واللبوس بالفتح
الزرع کقوله تعالی وعلمناه صنعة لکم والکسوة
والکسوة بکسر الکاف وسکون السین المهمله جامه
وهی مصدر من باب نصر جامه را در کسی در پوشیدن
والجد بفتح الجیم وتشدید الدال المهمله ابو الاب وابو الام
وبزرگی عظمت کقوله تعالی جد ربنا ای عظمته
والحظ بفتح الحا المهمله وتشدید الظا المنقوطه نصیب
وبهره

وبهره وبمعنی الحظ وجمعه الحظوظ ومصدر ایضا
من باب علم یعنی بهره مند شدن والبخت بفتح
البا بنقطه وسکون الخا المعجمه وبالطا المطوله
فارسی معرب است ماه شب
چهارده بدر است وخرمنش هاله است ودارة
سایه وی ماهتاب تحت البدر بفتح
البا بنقطه وسکون الدال وبالرا المهملتین ماه شب
چهارده وسمی بدرا لمبادرة الشمس بالطلوع والهاله
الدارة حول القمر ودائره را نیز گویند که در گرد قمر است الحر
که هاله عبارت از انست والفخت بفتح الفا و

وسكون الخا المعجمه وبالتا المطوله روشنی ماه
كه ماهتاب عبارت ازانست

شُكر مستی وصحو هشاری نصر وعون و
مظاهرت یاری السكر بضم السین
وسكون الكاف وبالرا المهمله مستی وبالفتح
مصدر من باب علم یعنی مستی كردن و الصحو
بفتح الصاد المهمله وسكون الحا المهمله هشیار
ویوم الصحو روزی را گویند كه ابر نباشد و مصدر
ایضا من باب نصر یعنی ازمستی باز با ر بهوش امدن
و

والنصر بفتح النون وسكون الصاد المهمله
مصدر من باب نصر یعنی یاری كردن و باران
باریدن و عطا دادن و العون بفتح العین المهمله
وسكون الواو یاری و یاری كردن و المظاهرهٔ
بالظا المنقوطه وبالرا المهمله مصدر من باب المفاعله
یعنی المعاونه یعنی یاری كردن

مبرم ومتقن ومتین محكم منظم و داج و مدلهم
تاری المبرم بالبا بنقطه وبالرا المهمله اسم
اسم مفعول من باب الافعال من الابرام
یعنی بحث یافتن و محكم كردن و المتقن بالتا

الفوقانية وبالقاف اسم مفعول من الا
تقال اي الاحكام والمتين بالتاء الفوقانية
فعيل بمعنى الفاعل من المتانة من باب كرم يعني
محكم شدن والمظلم بالظاء المعجمة اسم فاعل
من الاظلام يعني باريك شدن والداج بالدال
المهملة والجيم اسم فاعل من الدجو من باب نصر
يعني باريك شدن شب والمدلهم بالدال
المهملة وبادغام ميم الثانية اسم فاعل من الالهام
من الافعال يعني بحبت تاريك شدن
وهن وونی است ووهی سستی ذل وذلت
هوان

هون خواری والوهن بفتح الواو وسكون
الهاء ضعف وسستی ومصدر ايضا من باب
نصر يعني سست شدن وسست كردانيدن
والونى بفتح الواو وسكون النون مصدر من
باب ضرب يعني سست شدن ومنه
قوله تعالى ولا تنيا في ذكري اذهبا الى فرعون
انه طغى والوهى بفتح الواو وسكون الهاء مصدر
من باب ضرب يعني سست شدن والذل
بضم الذال المعجمة وتشديد اللام خواري والذليل
خوار ومصدر ايضا من باب ضرب يعني خوار شدن

والذلول شفادورام والهوان بفتح الها خواری
وسکون الواو خواری مصدر ایضا من باب نصر
یعنی خوار شدن والهون بالفتح والسکون وقار
دا استکی کقوله تعالی یمشون علی الارض هونا
مصدر ایضا من باب نصر یعنی اسان
شدن ابتهال و تضرع و زاری
استکانت تضرع و زاری الابتهال
بالبا بنقطه وبالتا الفوقانیه مصدر من باب الافتعال
یعنی زاری کردن والضراعة بفتح الضاد المعجمة
بالرا المهملة وبالعین المهملة من باب علم یعنی زاری
کرد

131
کردن والضرع بالفتحین حیری خورد و ضعیف
واما مصنف بمعنی ضراعه اورده والضرع بالفتح
والسکون پستان گاو والاستکانة بالسین
المهملة مصدر من باب الاستفعال یعنی فروتنی
کردن والتضرع بالضاد المنقوطة وبالرا والعین
المهملتین مصدر من باب التفعل یعنی زاری
کردن قسم و حلفه و یمین سوگند
ذمی واهل ذمه زنهاری القسم بالفتحین
سوگند وبالسکون مصدر من باب ضرب
یعنی بخش کردن و اندیشه کردن در کاری والحلف

بفتح الحا المهملة وكسر اللام سوكند اما حلقه اورده
والحلفه بكسر الاول و سكون عهدى كه ميان
قومى باشد والحليف على وزن الفعيل انكه با
تو عهد بسته باشد و مرد تيز زبان و فصيح رانيز
حليف كويند واليمين على وزن الفعيل سوكند
وجمعه الايمان و الذمى بكسر المنقوطة وبالجيم واليا
المشددة منسوب الى الذمه وهى الامان و ذمى
واهل ذمه كويند ان كافررا كه از مسلمانان با شد
زنهار خواسته باشد
ضرب و جلد ست و عصو هر و زدن تركى ارماق
هندو

هندوى يارى   الضرب بفتح الضاد
المعجمة وسكون الرا المهملة وبالبا بنقطة مصدر
من باب ضرب يعنى زدن و الجلد بفتح الجيم
وسكون اللام وبالدال المهملة مصدر من باب
ضرب يعنى زدن و العصو بفتح العين المهملة و
سكون الصاد المهملة زدن بعصا اما بزبان تركى
زدن را ارماق كويند بضم الهمزة وسكون الرا
بزبان هندمارى كويند بكسر را
ذنب و دشنت و جزيه سركزيه قدف و رسيت
دشتم وسب خوارى   الذنب

الذال المعجمه وتشديد البا بنقطه بمعنى الدفع
والمنع والجزيه بكسر الزا المعجمه انچه كرفته ميشود
والقذف بفتح القاف وسكون الذال المنقوطه
خواري والرمي بفتح الرا المهمله وسكون الميم مصدر من
باب ضرب يعني انداختن وخواري
والشتم بفتح الشين المعجمه وسكون التا الفوقانيه
دشنام وخواري باكسي كردن وكذا السب
بفتح السين المهمله وتشديد البا بنقطه
حرف بوليست وعرف نيكويي مسك
مشك وبراءة بيزاري العرف

العرف بفتح العين وسكون الرا المهملتين بوي خوش
والعرف بضم العين وسكون الرا المهمله نيكويي
والمسك بكسر الميم وسكون السين المهمله مشك
والبراءة بفتح البا بنقطه وبالرا المهمله وفتح الهمزة
مع تا الممدوده بيزاري وبيزار شدن من باب
فتح ياس وحرمان
قنوط نوميدي چون تعطل بطاله بيكاري
اليأس باليا التحتانيه وسكون الهمزة نوميدي
ومصدر ايضا من باب علم يعني نوميد شدند
ودانستن والحرمان بكسر الحا المهمله والرا المهمله نوميدي

ومصدر ایضا من باب نصر وضرب یعنی
نومید شدن والتعطل بالعین والطا المهمله
مصدر من باب التفعل یعنی بیکانه شدن
والبطاله بفتح البا نقطه مصدر من باب نصر
یعنی بیکانه شدن
قردکپی قصاعه سکلابی حرفه پیشه حرا سزاوارای
قردکپی بکسر القاف وسکون الرا والدال المهمله
کپی یعنی بوزنه وجمعه قرده کقوله تعالی کونوا قردة
والقصاعه بضم القاف وبالضاد المنقوطه وبالعین
المهمله سکلابی یعنی سک اسپیلی والقضع
مصدر

مصدر من باب فتح یعنی قهر کردن والحرفه بکسر الحا
وسکون الرا المهملتین وبالفا پیشه وصناعت
والحرا الممدوده بفتح الحا والرا المهملتین سزاواری

دوف وحدیث وشعر وعلم وفقه وفهم دانایی
عمار وحفله انبوی جده چون وحده شهایی
الوقوف والوقاف مصدر من باب
ضرب یعنی ایستادن ومصنف دانایی
کفته ظاهر اذکر ملزوم کرده واراده لازم چون توقف

ودانایی در چیزی موجب علم ودانایی میباشد
والحدس بفتح الحاو سکون الدال المهملتین
وبالسین المهمله مصدر من باب ضرب یعنی گمان
وظن کردن وشدن در زمین بغیر بصیرت
وپیفکندن والعلم بکسر العین الام مصدر من باب
علم یعنی چیزی را دانستن والعلم بالفتح والسکون
مصدر من باب نصر یعنی غلبه کردن و
من باب ضرب یعنی شکافته شدن لب
بالا والشعر بکسر الشین المعجمه وسکو العین
و

وبالرا المهمله مصدر من باب ضرب یعنی دانستن
والفقه بکسر الفاو سکون القاف مصدر من
باب علم یعنی دانستن والفهم بفتح الفا وسکون
الها دانستن ودانایی والغمار بضم الغین
المنقوطه وبالفتح وبالرا المهمله انبوهی والحقده بکسر الحا
المهمله وسکون القاف کینه والحنق بالحا المهمله والنون
المفتوحتین غلیظ شدن وکینه گرفتن در دل
والفتیمه علی وزن الفعیله ناقه والفاره بالفا والرا
المهمله نافه مشک والطاقه بالطا المهمله وبالقاف
توانایی والقدره بضم القاف وسکون الدال المهمله

وبالرا المهملة توانایی

رطب خرماه قنوان خوشه عرجون چوب ان
خوشه نخیل و لینه خرمابن چو سلاسل سیخ خرمای
الرطب بضم الرا المهملة وبفتح الطا
خرما تر والقنوان بکسر القاف وسکون النون
جمع قنو بالکسر یعنی خوشه خرما والعرجون بضم
العین وسکون الرا المهملة وبالجیم المضمومة چوب
خوشه خرما والنخیل علی وزن الفعیل جمع نخله
یعنی خرمابن واللینه یک خرمابن والسلاسل
بضم الاول وتشدید اللام وبالمد خار درخت

خرما

خرما که بهر یک مانند سیخ توان گفت
جنین است وولد بچه چو نسل ونجل زه
واده چو کهلان مرد دو سویه شباب و
شرح برنایی الجنین علی وزن
الفعیل فرزند مادام که در شکم باشد و
علی وزن
جمعه الاجنة والولد بالفتحتین بچه والنسل
بفتح النون وسکون السین المهملة زه واده وکذا
النجل بالجیم علی وزن النسل والکهل بفتح الکاف
وسکون الها مردی که تجاوز کرده باشد
بحسب حال از سی سال والشباب بفتح

الشين المنقوطه و بالبائين بنقطه الحداثه
يعني نويي و جواني خلاف الشيب والشارخ
على وزن الفاعل شاب و جمعه شرخ
شل صاحب و صحبت يعني جوانان و مصنف
جهة ضرورت شعر صيغه جمع آورده
قلبس بکپاي آتش دان
کانونست آتش دان هبوطست و صليب
پستي صعود داست بالايي
القبس بالفتحتين و بالقاف و بالبا بنقطه والسين
المهمله پاره از آتش و مراد از و شعله آتش است
وكذ

وكذا المقباس و الكانون على وزن الطاعون ١٣٧
محل آتش افروختن و الهبوط بفتح الهاء و ضم البا
بنقطه و بالطاء المهمله الحدور يعني پستي و الصعود بفتح
الصاد المهمله و ضم العين المهمله خلاف الهبوط
وكذا الامت بفتح الهمزه و سكون الميم يعني مكان
مرتفع

الا نعمت ضرر زحمت بلا هم نعمت و زحمت
كنان و كن عطا پوشش وصيحت فضيح رسوايي
الا بكسر الهمزه و فتح اللام نعمت و الضرر
بالضاد المعجمه المفتوحه و الرائين المهملتين زيد و زحمت

دجای تنگ و المصدر من النصر من باب نصر یعنی

زحمت رسانیدن کسی را و البلا الممدودة

بفتح البا نقطه از ما پیش بتعب و زحمت

و پوشیدگی و الکنا بکسر الکاف و النونین

عطا و پوشش و جمعه الاکنة کقوله تعالی و جعلنا

علی قلوبهم اکنة ای اعطیة و الکن بکسر الکاف

و تشدید النون سر و پوشش و جمعه الاکنان

کقوله تعالی و جعل لکم من الجبال اکنانا و الغطاء

الممدودة بکسر الغین المنقوطة و بالطا المهملة پوشش

و جمعه الاغطیة و الفضح بالفا و الضاد المنقوطة

د

و بالحا و بالضاد المنقوطة و الضاد المنقوطة

و بالحا المهملة علی وزن الطبیعة رسوایی و ظاهر شدن

حال و الفضح مصدر منه من باب فتح یعنی رسوا

شدن

ازمیل و شعره مجذای لشکرده دان ذکر پولاد است

حد ضد شش و اسکاف کفشگر

الازمیل بکسر الهمزه و سکون الزا المنقوطة و کسر المیم

نشکرده و الشعره بالشین المنقوطة المفتوحة

و الفا الساکنة و بالرا المهملة کارد بزرگ و نشکرده

و المجذا بکسر المیم و سکون الحا المهملة و فتح الدال

المهملة شكرده والذكر بفتح الذال المعجمة والكاف

وبالرا المهملة ابر نر از هر جانوري بولاد والانيث

بالنون وبالثا مثلث ثقاط على وزن الفعل شمشير

نرم است ولكين مصنف او را ضد ذكر گفته وحال آنكه

انثى خلاف ذكر است وجمعه اناث بكسر الاول

والاسكاف بكسر الهمزة وسكون المهملة على وزن

مصدر باب الافعال كفشگر وجمعه الاساكفه

والاسكفه بضم الهمزة وسكون السين المهملة وضم

الكاف وتشديد الفا مع يا الممدوده عتبه يعني آستانه

خنزير بكسر الخا المعجمة وسكون النون وكسر الزا

المعجمة

وكسر الزا المعجمة والرا المهملة خوك وجمعه الخنازير والرجس

بكسر الرا المهملة وسكون الجيم وبالسين المهملة نجس

وعذره آدمي يعني پليدي وعذارا يعني پليدي وعذاب

وعقاب كقوله تعالى ويجعل الذين لا يؤمنون والهلب

بضم الها وسكون اللام وبالبا منقطه جمع هلبه يعني

كاسموي وموي دم است ويوم هلاب بالفتح و

تشديد اللام اي دوزخ ومسطر منه الهلب من باب

نصر يعني موي دم اسب كندن والتسخن بفتح التا

الفوقانيه وسكون السين والخا المعجمة مصنف

او را كفش گفته ولكين در صحاح يافت نشده و

واما در کتاب تاج اللغات مدره است

والقفش بفتح القاف وسکون الفا وبالشین المعجمه

کفش والنثا المقصوره بفتح النون وبالثا المثلث

نقاط چیزی که بکسی دهند بخیر یا بشر والنثا المهموز

لاخر بفتح النون وبالبا منقوطه خبر ومصدر ایضا من

باب فتح یعنی بپا کابیدن

شکر است وفرج وحرکس وکین امر رون جهل

دهانش وتهبلش ورب ابر تر

الشکر بفتح الشین المعجمه وسکون الکاف وبالرا المهمله

فرج زن والقرح بفتح القاف وسکون الرا المهمله فرج

زن

١٤٠ زن والقرح بفتح الفا وسکون الرا المهمله فرج زن

وفرج کشادگی میان دو چیز والفرح بالفتحه

راحت وبالسکون مصدر من باب ضرب

یعنی از غم خلاص شدن والحر بکسر الحا المهمله وتشدید

الرا المهمله فرج والکین بفتح الکاف گوشتی که داخل

فرج زنست والمهبل بفتح المیم وسکون الها

وبکسر البا منقوطه دهان فرج زن والقهابس

بفتح القاف وسکون الها وفتح البا منقوطه وکسر اللام

وبالسین المهمله ابر والرب بضم الرا المنقوطه وتشدید

البا منقوطه ابر ضعیف والحیه بلغت اهل یمن والابر بفتح

بفتح الهمزه وسکون الیا التحتانیه ذکر
خصیه است خایه عانه زهار است و سره ناف
ثغره بمعنی سینه و رماغه تارک سر
الخصیه بضم الخا المنقوطه والعانه بالعین والنون
مع تا الممدوده سوی زهار والسره بضم السین وتشدید
الرا المهملتین ناف والثغره بضم الثا مثلث نقاط
وسکون العین المنقوطه وبالرا المهمله مغاک سینه
و معنی زبان قومی است که مغاک را گویند
والرماغه بفتح الرا المهمله وتشدید المیم وبالعین المهمله

والنون مع تا الممدوده سوی زهار والسره بضم الثا
مثلث نقاط وسکون العین وبالرا المهمله تارک
سر و در برابر گویند

کابوس دان سکاچه و ضاغوط و نبدلان
جاثوم هم هند و هتناک پرده در الکابوس
بالبا بنقطه و بالسین المهمله آنچه واقع میشود بر آدمی
در شب مانند مقدمه صرع والسکاچه بضم السین
وبالجیم التی لا توجد فی اللفظ العرب پارسی قومی است
که عبد الحبک را گویند والضاغوط بالضاد والعه
المعجمتین و بالطا المهمله همان کابوس است والنبدلان

بفتح النون و سکون اليا التحتانيه و فتح الدال المهمله
کابوس و المسند بالنون و الدالين المهملين اسم فاعل
من التبديد يعني کسي را يدي معروف و مشهور گرداند
و پرده را از دريدن و الهتاک بالتا الفوقانيه
صيغه مبالغه يعني پرده در

منهاج و منهج و جدي و قصد ره راه راست

در دو شه بعت و عطن و مورد آب

المنهاج بکسر الميم و سکون النون و بالجيم و المنهج بالفتح
و السکون راه راست روشن بالفتح المفتوحه

و بالدالين المهملتين راه و المصدر منه القصد من باب ضرب
يعني

يعني آهنگ چيزي کردن و شکستن چوب و دارو
کردن و الورد بکسر الواو و سکون الرا المهمله و بالدال المهمله
محل الجورد جماعتي که رو باب نهاده باشند و مصدر
ايضا من باب ضرب يعني حاضر آمدن و باب آمدن آن
و الشريعه بفتح الشين المعجمه و بالرا و العين المهملتين مورد
الما و الشريعه ايضا راه راست مسلماني و المصدر
منه الشرع من باب فتح يعني سنت نهادن و هويدا
شدن و العطن بالعين و الطا المهمله و المعطن بکسر الاول
و فتح الثالث جاي آب خوردن

بدع و بديع و بدعه نو آورده و قديم ديرينه ادب مند

ادب هنر   البدع بکسر البا نقطه وسکون الدال

والعین المهملتین تو اورده وکذا البدیع علی وزن

الفعیل والبدعه بکسر الاول وفتح الثالث

مع تا المدوره چیزی تو اورده والقدیم بالقاف

علی وزن الکریم دیرینه وکهنه والادیب

من الادب یعنی صد هر چیزی را نگه داشتن

ومراد از ادیب هنرمند است چون هنر

مند هر چیز را محافظه میکند

عقرب چو کژدم است وحمه زهر نیش ابره بس

جعبه جفیر وهمچو وفاض وکنایه کیش

العقرب بالفتح العین المهملة وسکون القاف

وفتح القاف والرا المهملة والبا نقطه کژدم ونامیست

از بروج فلکی وجمعه العقارب والحمه بضم الحا المهملة

وفتح المیم المخففه زهر کژدم والابره بکسر الهمزه وسکون البا

بنقطه وفتح الرابع تا المدوره نیش کژدم ودسوزن

والجعبه بفتح الجیم المفتوحه وبالبا بنقطه تیردان والجفیر بالجیم

والفا والرا المهملة علی وزن الفعیل تیردان بزرگ

والوفضه بفتح الواو وسکون الفا وبالضاد

المنقوطة المفتوحة تیردان خالی وجمعه وفاض بکسر الاول

واوفاض والکنانه بالکسر وبالنونین تیردان واما پارسی

کیش را تیر دان گوئید

اعصار گرباد چو گنبا ز شمال بالا خوب ضد

صبا بس دبور پیش

الاعصار بکسر الهمزه و بالعین و الصاد المهملتین

و بالرا المهمله گرد باد کقوله فاصابها اعصار فیه فاحترقت

و النکبا بفتح النون و سکون الکاف و بالبا نقطه

و بالالف المقصوره بادی که از میان صبا و شمال باشد

و الشمال بفتح الشین المعجمه باد دست راست

وقتی که رو بقبله و در نواحی خراسان و الجنوب

و الجنوب بفتح الجیم و النون المضمومه و بالبا نقطه

باد دست

باد دست چپ و الصبا المقصوره و بالصاد

المهمله و بالبا نقطه بادی که از مشرق اید وقتی که شب

در روز برابر باشد و مصنف گفته صبا بس

یعنی چون در ولایت خراسان و عراق و هندوستان

و ترکستان روی بقبله کند مشرق پس پشت

باشد و الدبور بفتح الدال المهمله و ضم البا نقطه

و بالرا المهمله بادی که از جهت قبله اید وقتی که روی بقبله

باشد و پیش بمغرب و از جهت مصنف

گفته دبور پیش

حمی تب و صداع فواد و کبادت درد سر

دل و جگر و جرح و قرح ریش

الحمى بضم الحا المهملة وتشديد الميم المفتوحة تب والصداع ع
بضم الصاد وبالدال والعين المهملات دردسر
والمصدر منه الصدع من باب فتح يعني اشكار
كردن ومنه قوله تعالى فاصدع بما تومر والفواد بضم الفا
دل ولیکن مصنف در دل گفته واما فارد مصدر است
از باب فتح يعني درد رسيدن دل والكباد بضم الكاف
وبالبا بنقطة وبالدال المهملة درد جگر والجرح بضم الجيم
وسكون الرا المهملة وبالحا المهملتين خستگی واما مصنف
ریش گفته ظاهرا جهت قافیه والمصدر منه الجرح بالفتح
من

من باب فتح يعني خسته كردن وكسب كردن
وطعن كردن بر كسي والقرح بفتح القاف وسكون
الرا المهملة وبالحا المهملة ریش والقراح بفتح الاول
اب خالص والقرح بضم الاول وسكون الثاني
درد ریش

مسرور فش و در غنب كمخت و صرم چرم
باشد عربی سرشیم و چون برط دان سرگیس
السرور بفتح والسكون الطرف في الاديم
والمسرور كالمحيط ما يحرز به وبپارسی درفش گويند
والدرغب بكسر الاول وسكون الرا المهملة وفتح الغين

المنقوط مع التا بنقطه کپمت و الصرم بفتح الصاد
الصاد وسکون الرا المهمله وفتح جرم و الغر بکسر
الغین المنقوطه و بالرا المهمله الممدوده و بالفتح الاول
المقصوره سریشم ماهی گویند و الشرط بفتح الثا بثلث
نقاط وسکون الرا المهمله و بالطا المهمله سریشس

ا

انجل فراخ چشم چو اکحل سیاه پلک اشتل تو پیش
چشم شمر چون قرابه خویش الانجل
من النجل بالتحریک و بالنون و الجیم یعنی فراخی چشم
پس انجل فراخ چشم باشد در جل الکحل یعنی مردی
که

که حقوق چشم او یعنی پلکهای چشمش سیاه بود
و الاشتل علی وزن الاکحل مردی که سیاه چشم
او بکبودی زند و القرابه بفتح القاف بفتح القاف
و بالرا المهمله و بالبا بنقطه مع تا الممدوده خویش
و صف از اشنایی قافیه خویش کند
شمع سوم ذریعه نرخ نامرد خندد
سره شادن حشف غزالست رشا اهو
بره الشمع بفتح الشین المعجمه وسکون المیم و بالعین
المهمله معنی اوروشنیست و الزریعه بفتح الزا
المنقوطه وسکون الیا التحتانیه او کسر الزا در هم نامرد

وباطل و هر چیزی که بد باشد والجید بفتح الجیم و
تشدید الیا المکسوره سره والشادن بالشین
المعجمه والدال المکسوره اهو بره والحشف بکسر الحا
وسکون مصدر من باب ضرب یعنی حرکه کردن
والغزال بفتح الغین المنقوطه والزا آهو بره
ثقبه سوراخست و منجل اسپ و بیرم کرد بر
خانه و جمعه دیار و دور العجز بفتح العین المهمله وضم
الجیم وبالزا المنقوطه فرد چیزی و مصحف تخصیص
بحیوان کرده چون سرون از جز در حیوان استعمال
نکند والورک بفتح الواو وکسر الرا المهمله وسکونها بالای

١

نضاب

الحلم

کلبتان باشس است و دکلوب انبر و منشار اره
الثقبه بضم الثا بثلث نقاط وسکون القاف وبالبا بنقطه
سوراخ چوب و غیر آن وجمعها الثقب بالضمتین والنجل
بکسر المیم وسکون النون و فتح الجیم داس و نیزه والبیرم
والبیرم بفتح البا بنقطه وسکون الیا التحتانیه
و فتح الرا المهمله فارسی معرب و مصحف
کرد بر کفت چون کرد تبر والکلبتان بفتح الکاف
وسکون اللام و فتح البا بنقطه وبالتا الفوقانیه
انبر اما نشه زبان قومی است که انبر را گویند ولیکن از سخن
چنان ظاهر میشود که باشد غیر انبر است

والكلوب بضم الكاف وتشديد اللام المضمومة وبالبا
بنقطة ابزرو المشار بكسر الميم وسكون النون وبالشين
المعجمه والرا المهمله اره
شيخ وفاني ويفن وهرم پير است وزال
خيربون شهله عجوزه درد پيش وشهره
الشيخ بالشين المعجمة المفتوحة وسكون اليا التحتانيه
وبالخا المعجمه پير مرد والفاني اسم فاعل من الفنا
من باب علم يعني نيست شدن وپير را فاني
كويند چون قريب بفناست وايضا بفتح اليا
التحتانيه وفتح اليا التحتانيه وفتح الفا پير والفهم
بكسر

بكسر الهاء وتشديد الميم مرد سخت پير وبالفتح غم
واندیشه والهرم بفتح الهاء وكسر الرا المهمله پير
والمصدر منه الهرم بالفتحتين من باب علم يعني
پير شدن والخيربون بفتح الهاء وسكون اليا
التحتانيه وفتح الرا المعجمه وفتح اليا بنقطة زال
يعني پير زن والشهله بفتح الشين المعجمه وسكون الها
وفتح اللام يعني پير زن والعجوز بفتح العين المهمله وبالجيم
والزا المعجمه پيره زن من العجز بالضم من باب نصر
يعني پير شدن زن والدود بفتح الدالين المهملتين و
سكون الرا المهمله وكسر البا بنقطة وسكون اليا التحتانيه

وبالسين المهملة پرده زن والشهر بفتح الشين المعجمة وسكون
اليا التحتانية وبالسين المهملة پرده زن والشهر بفتح الشين
المعجمة وسكون الها وفتح البا بنقطة وفتح البا بنقطة
وفتح الرا المهملة پرده زن
علو بالا اسفل پستى ذيل دامن قصر كوشك
جذم وبنيان واساس اصل است وشرفه
كنكره العلوه بضم العين المهملة او كسرها
وسكون اللام خلاف السفل يعنى بالا والسفل بكسر السين
المهملة وسكون الفا او ضمها پستى والذيل بفتح الذال المعجمة
وسكون اليا التحتانية دامن وجمعها الاذيال ومصدر ايضا
من

من باب علم يعنى خراميدن ودامن در زمين كشيدن
والقصر بفتح القاف وسكون الصاد المهملة كوشك
وجمعها القصور ومصدر ايضا من باب نصر يعنى
باز داشتن و پرده فرو كذاشتن وكم كردن
والقصور ايضا من هذه الباب باز ماندن از كارى
والقصر بالفتح والسكون ايضا من هذه الباب يعنى
جامه شستن والجذم بكسر الجيم وسكون الذال المعجمة
اصل چيزى والجذام ايضا مصدر من باب نصر يعنى
بريدن والبنان بضم البا بنقطة وسكون النون و
باليا التحتانية مصدر من باب مصدر من باب ضرب

يعني بنا كردن والاساس بفتح الهمزة وبالسين
المهملتين اصل البنا والشرفه بضم الشين المعجمه وسكون
الرا المهملة وبالفا كنگره وجمع الشرف بالضمتين
مقدم العين است موق وماق وماقی كنج
چشم حفش پلکش مو حرص ونبال وهازل مخزه
مقدم العين بضم الميم وسكون وكسر الدال المهمله
كنج چشم كه طرف بينی است والموق بضم الميم وسكون
الهمزة او بسكون الواو وبچنين بمعنی مقدم العين
است وكذا الماق بسكون الواو وبالف كنج چشم
كه سوی بينی باشد والماقی بالقاف المكسوره

علی

علی وزن الباقی كنج چشمی كه سوی بينی باشد
والجفن بكسر الميم وسكون الفا ملك چشم وجمعه الجفون
والمؤخر بضم الميم وسكون الفا وكسر الخا
المنقوطة وبالرا دنبال چشم كه طرف زلف ا
والهازل بالزا المعجمه علی وزن الفاعل مخز ه
و هزل كشنده

جوز لوز ولوز بادامست وچه خايه ريز
چون پسر طراطست پالوده سمين پروردۀ
الجوز بفتح الجيم وسكون الواو وبالزا المعجمه معروف
اما پيارسی نامی كنند ه واللوز بفتح اللام وسكون

بفتح الام وسکون الواو وبالرا المعجمه مادام والعجه

بفتح العین المهمله وتشدید الجیم خاکینه والسرطراط بکسر

السین والرا المهمله وسکون الطا وبالرا المهمله پالوده

والمسمن بالسین المهمله وتشدید اسم مفعول یعنی فربه

کردن گردانیدن پس مسمن پرواری باشد

وفربه شده را گویند ومصنف جهة ضرورت

شعر پرورده گفته

هست منظر روی ومراه وتخیل اینه دیک عیسی

سنک وسوسی دان وحلاق استره

المنظر بفتح المیم وسکون النون وفتح الزا المنقوطه وبالرا المهمله

ردی ومرات بکسر میم وسکون را یعنی اینه ومستجلی بفتح سین وجیم وسکون

نون وفتح سین نام نیفه بمعنی اینه عیسی بکسر عین مهمله وفتح سین یعنی

سنگ دلاک خارج برون جلدیخ ودزحلوفه جنجله داخل

درون طبق تره وضوضا است مشعله خارج بخاء معجم وراء مهمله

وجیم بیرون چیزی جلد بفتح جیم وسکون دال مهمله یخ زحلوفه

بضم زاء معجم وسکون خاء مهمله وضم لام وفا ان نزدبن کودکان

که از بالای پشته بپایان ان جنجله فارسی قومی است داخل

بدال مهمله درون چیزی ودراینده طبق بفتحتین طاء وباء

تبق ونده وطبق الان مردمان وکلم ملح وباران عام وسنگ

پشت ونردیک والتحون تنک کرد میان مهرا پشت باشد

ضوضا بفتحتین ضدین معجمتین مشغله یعنی اوز مردمان باهم

دابوغه خربزامد بطیخ خربزه چون لعک کالک

قرص کلیچه لبا فلچ دابوغه بدال مهمله وغین معجم خربز

فارسی تومیت بطیخ بباء موحده وطاء مشدده خربزه لبا بکسر لام

وفتح باء وبهمزه فلچ دلویدن قنفذ چو خار پشت وسلحفات

سنگ پشت ضب سوسمار ضفدع جغز دلق قنفذ

بضم قاف وسکون نون سلحفات بضم سین وفتح لام

ضبّ بفتح ضاد و تشدید باء بوكلر و ثلوقه خزك و كیر ضفدع
بكسر ضاد و سكون فاء و فتح و كسر دال یعنی جغز یعنی مكل و اكنون
اندروز اسم دلق بفتحتین دله جبه جكاد مفرق فرق دماغ
مغز سر ام الدماغ جایدوی جمجمه كله جبه بفتح جیم و سكون باء
جكاد یعنی پیشانی اسب و گروه مردم و خواری و بهتر ... جبهه گویند
و نام منزلی است از منزلهای ماه مفرق بفتح میم و سكون فاء و فتح را
میان سر و سرحد ... را نیز مفرق گویند دماغ بكسر دال مغز سر ام الدماغ
بضم همزه جای مغز سر جمجمه بضم جیمین كاسه سر و قدح چوبین و
چاهی كه در گورستان كنده باشند طلق مخاض درد زه غیل شیر حمل
ادره خو شری جدری نغط آبله طلق بفتح طاء و سكون لام درد
زاییدن و نام داروی و روزی كه نه گرم باشد و نه سرد مخاض
بفتح میم یعنی درد زاییدن و شیرا لبنی غیل بفتح غین شیر زن آبستن
و ساعد فربه و آب كه بر روی زمین رود ادره بضم همزه با دخایه
شری بفتح شین و جدری بضم جیم و فتح دال نغط بفتح نون و سكون
فاء هم بمعنی آبله وضع آن بچه كه آخر طهرش بود علوق
یعنی آن بچه كه بازگونه بیاید بقابله وضع بضم واو و سكون ضاد
بار گرفتن زن در آخر پاكی علوق بضم عین آبستن شدن بیتن
بفتح یاء و سكون تاء قابله یعنی دایه مطبوخ پخته معرفه كف گیر
فور جوشش اثفیه دیگ پایه طنجیر پاتله مطبوخ بطاء مهمله معرفه
بكسر میم و سكون عین و فتح راء كفلیز فور بفتح فاء و سكون واو

اثفی

اثفیه بضم و كسر همزه و سكون ثاء و كسر فاء و تشدید یاء طنجیر بكسر طاء
و سكون نون پاتله یعنی هركاله مشط است شانه دلق كهنه منسات
عصا مرط و كسا گلیم بود اربعین چله مشط بضم میم دلق بفتح
دال شمشیر از غلاف بر كشیدن و بمعنی كهنه منسا بكسر میم و سكون نون
و فتح سین و همزه مرط بكسر میم كسا بكسر كاف سطر است و زبر
رقم خط سفرچه كتاب تفتیش و بحث كاوش فحص مسئله
سطر بفتح سین خط زبر بفتح زاء نوشتن و باد دادن و حاجب برداشتن
رقم بفتح راء نوشتن سفر بكسر سین تفتیش بتاء و فاء و شین یعنی
وا بر و جستن و كاوش عباره ازان است بحث بفتح باء باز جستن فحص
بفتح فاء یعنی مثل مخاة دنده باشد منقار اشكنه منقب منسر
شرك چه بود دام فخ تله مخاة بكسر میم سفاد بكسر میم اشكنه و چنگ
مرغ و از آب نفر چوب بركندن و دانه بر چیدن و برق زدن و نعره
كردن و طنبور زدن و آواز كردن اسب كه از ان لگام جسبد منقب
بكسر میم شرك بفتح شین یعنی دام فخ بفتح فاء تله كه بان شكار كنند معیار
چه ترازوی زرسنجه هم بود شاهین و فلس كفه چه باشد پل پله
معیار بكسر میم عمود فتح عین شاهین ترازو و ستون و چوب خیمه فلس بفتح فاء و سكون
لام پل و پشیز و گذشت كفه بفتح كاف و تشدید فاء پله ترازو و دولم ازیكه
تخت انا باردان چو ظرف وعا بزرگ پرده كلا خباء گلیم خورد عبا
ازیكه بفتح همزه و كسر راء تخت و جراحه كه گوشت نو برآورده و بولت نرسته
انا بكسر همزه جای آب ظرف بفتح ظاء باردان و از باب كرم ظریف شدن
وعا بكسر واو باردان خبا بكسر خاء عبا بفتح عین نمداب گوارنده

دان ازرق صاف ثمد غدق کم بیشی خضاره دان دریا
معین بفتح نون و کسر میم اب کوارنده و حب پاک و نام بدر ازرق بفتح همزه
اب صاف و سبز چشم و تیغ نیک روشن ثمد بفتح ثاء و فتح و کسر میم اب اندک
غدق بفتحتین اب بسیار خضاره بضم خاء غدیر چه کواهی بدست
قنطره پل عمیق ژرف بود نهر جوی نول عطا غدیر بفتح غین قنطره
بفتح قاف عمیق بعین مهمله ژرف و ماء دور نهر بفتح نون نول بفتح
نون حباب کو بله باشد قراح اب معین نقیض راکد و رقعه
شطن رسن چه رشا حباب بفتح حاء یعنی نوارکان اب قراح
بفتح قاف اب خالص و زمینی را که کشت زار نبود معین بفتح نقیض اب روان
راکد براء و دال اب ایستاده رقعه بکسر راء رسنی که در کردن بز و بزغاله
بندند شطن بفتحتین رسن دراز رشا بفتح راء رسن چاه سنان چه سنگ
فسان و لخاف سنگ تنگ رخام سنگ لسو نبله سنگ استنجا سنان
بکسر سین سنگی که بان تیغ تیز کنند و سنان نیزه لخاف بکسر لام و خاء رخام
بضم راء سنگ لوا است سفید و نام موضع است نبله بضم نون سنگ استنجا و غیره
کشف چه باشد سنگ است و سنگ کل سجیل که سنگ سورمه و
طاحون اثمد است و رحا کشف بفتح نون سنگین معین و تشدید جیم
اثمد بکسر همزه سنگ سورمه رحی بفتح را سنگ اسیا و انچه بر زمین
نشیند از سینه اشتر عصیر شیره و ماعون زکوه رخت بیوت
سیاع کاه کل است و صعود سربالا عصیر بفتح عین ماعون بفتح
عین زکوه رخت خانه و این جمع است که واحد ندارد و عطا نیز کویند
سیاع بکسر سین و بعین مهمله صعود بفتح صاد سربالا و اسم کوهی است
در دوزخ و شتر که بچه خود بیفکند و بچه دیگر شیر دهد و راه در کوه دشوار

نقیر

نقیر ناوه ملاط است کل میان دو خشت امام چه رشته دانه
دان بنا نقیر بفتح نون ناوه چوبین ان لاکیست که دران ارد سرشند
و نقیر اصل را کویند ملاط بکسر میم کل که کاه و پهلو را کویند امام بکسر همزه
بیشی ناز و بینوا و دده بنا نهیق بانک حمار و خوار بانک بقر
صهیل بانک فرس صلصل است بانک درای نهیق بوزن صهیل
خوار بضم خاء بانک کاو صهیل بانک اسب صلصل بفتح صاد بانک
اهن و سفال و مانند ان نعیب بانک کلاغ طنین بانک مکس
نباح بانک سک بانک کرک چیست عوا نعیب بنون و عین
بوزن عزیب بانک کلاغ طنین بطاء مهمله و نون بانک مکس و پشه و طنبور
و زنبور و طشت نباح بضم النون عوا بضم عین مهمله بانک کرک و سک
و تغال هدیر بانک کبوتر صریر بانک قلم ضباح بانک
روبه و عوعو است بانک ادا هدیر بوزن فعیل بانک کبوتر و بانک
اشتر صریر بفتح صاد بانک قلم و در و تخت و نعلین و مانند ضباح بضم ضاد معجمه
و باعوعه بفتح روبهی و ادین بانک ادی یعنی ثعال و کرک القطعه
وجیز و ملخص بود مختصر سوی جز نعم ادری الا مکر
وجیز بوزن فعیل مختصر از باب اکرم کوتاه ملخص بضم میم هویدا کردن
مختصر بالخا المعجم کوتاه کردن سخن و عصا در دست کرفتن و دست
بر پهلو نهادن سوی بکسر سین و ضم ان جز و مثل و ماننده نعم
بفتحتین الا بکسر همزه کاین و کائن و کان و کای دکی بمعنی

کم اند در خبر کابن بفتح کاف و همزه و تشدید بلا کاه بوزن کاچ و
وکاه بسکون همزه بوزن کی وکاه بوزن که وکیتی بوزن کیع لین یخ
لغت بمعنی کم جز یافت و القطعه نوعهای لغت بشنو
اقلا اصلی است همچو عماد در این قطعه از انواع لغت عرب ده
نوع مذکور است اول لغت اصلی که در اصل موضوع است چون
عماد بکسر عین یعنی ستون پس مولد چو ضفدع و طاجن باز سیخین
طلجی های استاد دوم لغت مولد که در اصل موضوع نیست اما
از لغت اصلی گرفته اند چون ضفدع بکسر ضاد و طاجن بطاء
مهمله و فتح جیم تابه که نان پزند و سیخینی در قطعه امیل گذشت
وطلجی یافت نشد و مولد مثال مهمل یعنی اصل چیزی پیدا کردن
واز کو بضد بچه گرفتی و ز معرب شناس صنج دلو
یلمق قفشی و دهج است بیاد سیم لغات معرب است که عجمی است
و عرب تصرف کرده و از جنس کلام خود ساخته اند صنج بفتح صاد مهمله
ویلمق و قفشی و دهج که در اصل صنگ و دله و یلمه و کفشی
و دهه بوده در عجم و تصحیح مجموع گذشت و ز معجم سیخی کسوت
فرق عدل بعضی دوام استعداد چهارم لغت معجم است که
عجم را استعمال کند و لفظ عرب است چون سیخی بفتح سین مهمله
و کسر خا یعنی جوانمردی و کسوه بکسر کاف گذشت فرق بفتح
فا و سکون را جدا کردن میان دو چیز عدل بفتح عین داد و داد دهنده

و کواه

و کواه راست و بعضی در قطعه میزان گذشت دوام
بفتح دال همیشگی استعداد بسین و عین یعنی ساختی نبل و شف
ذفر و دیو و نای قرء ظن بیع و خفیه از اضداد پنجم
لغت اضداد است و آن لفظی است که وضع کرده اند از برای
دو معنی ضد یکدیگر چون نبل بفتح نون و با یعنی بزرگ و خورد
شف بکسر شین و تشدید فا افزونی و نقصان ذفر بفتح ذال معجمه
و فا و را بوی خوش و بوی ناخوش و دیو بفتح واو امانت که
بکی دهی و امانت که از کسی بستانی نای بفتح نون و سکون همزه دور
کردن و دور شدن قرء بضم قاف طهر و حیض ظن بفتح ظاء
و تشدید نون شک و یقین بیع بفتح با و سکون یا خریدن و
فروختن خفیه بضم خا و سکون فا نهان و آشکارا و اضداد
یعنی ناهمتا مشترک جاریه است عین و رجا مترادف
جنان قلب و حشا فؤاد ششم لغت مشترک است و آن لفظی است
که زیاده از یک معنی داده و آنرا از برای هر معنی علحده وضع کرده اند
چون جاریه و عین و رجا تصحیح آن گذشت مشترک
یعنی با یکدیگر انباز کردن هفتم لغت مترادفه و آن لفظ است
که وضع کرده اند از برای معنی لفظ دیگر و آن دو لفظ را مترادفان
گویند چون جنان و قلب و فؤاد تصحیح مجموع گذشت

مرادف هم پیوسته شدن و پیدا شدن مختلف در میان عرب
عجم چون جزو طاس و طشت افتاد هشتم لغت مختلف وان
لفظ است که اختلاف کرده اند که عربی است یا عجمی چون جرز و جوز
گزشت و طاس بطاوسین و طشت بفتح طا و سین بهمله مختلف
یعنی با یکدیگر خلاف کردن و نزدیک شدن عسل و برد را حقیقت
دان اری و قر را مجاز دان چو سداد نهم حقیقت وان لفظ است
مستعمل در معنی اصلی خود چون عسل بفتح عین و سین یعنی انگبین و برد
بیاید یعنی بدرست برداشتن و درست کردن دهم لغت مجاز
وان لفظ است در غیر معنی اصلی مستعمل که مناسبت با معنی اصلی
چون اری بفتح همزه و سکون راء یعنی انگبین و قر گذشت
القطعه فرخ و دجله بقلة الحمقا حرفه دان
فرد منفرد تنها فرخ بفتح فا یعنی و سکون راء و خاء حرفه بجله
بکسر راء و سکون جیم حرفه ولا لگز است بقلة الحمقا یعنی ان گذشت
فرد بفتح فاء تنها و یگانه منفرد تنها شدن معما ان است و
دفاء هر گرمی ذهیر است برد قر سرما معما ان
بفتح میم اول سخت گرما دفاء بکسر دال گرما و بچه اشتر و پشم
شتر و انچه باب گرم شوند و سوراخ دیوار حق بفتح حاء و تشدید راء
گرمی ذهیر بفتح زاء اول سرمای سخت و باد سرد برد
بفتح باء سرما و خواب قر بکسر قاف و تشدید راء سرما و هودج

ورد

ورد گل دان هندبا کاسنی اترج و طیب عبق بویا
ورد بفتح واو گل و شیر گلگون و اسب گلگون هندبا بکسر هاء و سکون
نون یعنی کاسنی اترج بفتح همزه و کسر راء و جیم چیز خوش بوی طیب بفتح
طاء و بضم خوش بوی و چیز پاک عبق بفتحتین یعنی خوش بوی خوش در که گرفتن
نعم و وحش چارپا و سبع دد و جبانه دشت دار سرا نعم بفتحتین
چارپا وحش بفتح واو چارپای دشتی سبع بفتح سین و ضم با دد
جبانه بفتح جیم و تشدید با دشت دار بدال و راء یعنی سرای والسم
ای است میانه حرف و احاد عجز است ورنه چو حرف سرو ن
مثل کفو است شبه وند همتا عجز بفتح عین و ضم جیم سرین وتنه
درخت ورک بفتح واو و کسر و سکون را بالای ران تا میان
حرف بکسر راء و سکون دال سرین و انکه از پی بر نشیند و کشتیبان
و هر چیزی که تابع چیزی دیگر باشد و خلیفه و جانشین مثله بکسر میم و سکون
ثا مانند کفو بضم کاف شبه بکسر شین همتا ند بکسر نون همتا
خش چو کاه و سعتر اویشن می نویسند دوخ را حلفا
خس بفتح خاء و تشدید سین سعتر بفتح سین و سکون عین اویشن
در کتب طب بصاد می نویسند تا بغیر مشتبه نشود حلفاء بفتح حاء
مهمله و سکون لام گویند موی ... سوک حامض مقبله
شملید و هست ... لا حامض بضم حاء شملید و ثلو گویند
داک برای مهمله کا فنو بیر است و طم با ترتیب خوشه

عوره شکوفه خرما قنو بکسر و ضم قاف خوشه خرما بسر بضم با غوره
خرما طلح بفتح طا شکوفه خرما و درخت خار و موز ناس انس و
اناس ادمیان پدر مادر ادم حوا ناس بنون دیگر
انسی بکسر همزه و اناسی بضم همزه یعنی ادمیان و ناسی
پری و جن کس گویند ادم بمد همزه و فتح دال پدر
بشر یعنی گندم گون و اشتر سفید حوا بفتح حا و تشدید
واو مادر بشر یعنی سیاه لب تمت الکتاب

بازبینی شد
۱۳۲۶ ش